

THE TRAVELS IN EUROPE

OF

NAWAB MIR LAIKALI KHAN

IMADUL SALTANA

SIR SALAR JANG BAHADUR K. C. I. E.

شانہ
ہوا قند تھا

وقایع مسافرت نواب مستطاب

اشرف رفیع والا میر لائق علیجان عماد السلطنت

سر سالار جنگ کے سی امی ای مصوب فنکٹ

بسی و اہتمام اعلیٰ اجاب میں امجد شیراز ملک الکتاب
در دار الحکومت بمبئی برقیویر طبع در آمد

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1781

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هرگونه ترقی که درین عصر از خود دست میدهند شوق مسافرت مملکت دور و دراز است مخد
اشخاصی که پیشانیان شده است در هر که رعایای دولت سیه کلیس اشقام یا بنادر
فایده عظیمی در طی مسافرت حاصل میکنند چه بگردید که گذر کنیم علاوه بر نمائشای اماکن خوش نما
و مناظر باصفای سببیم همه در تحت تصرف خودمان است اعلام ظفر فرجام ما همه تجاوز
برپا است پس اگر برای هر قوم مسافرت عالم سهل و اسباب ترقی و تربیت باشد برای رعایا
علیا حضرت بلکه مظهر اسهل و انفع است این است که مادر مسافرت و سیاحت کوی سبقت
از تمام ملل روی زمین برده ایم

چون بواسطه علای از علای از وزارت مملکت حیدرآباد دکن استعفا نمودم فراغتی حاصل شد
که یکدفعه دیگر از دیدار فرنگستان خطی بسبب رم چنبال مال قبل قریب سن نوزده سالگی چند ماهی
در انگلستان بسر بردم چون حالا چند سال از آن زمان گذشته و بر تجارب و آزمائش من

افزوده شده بیشتر قدر اخیر را که آنوقت دیده ام خواهم دانست امیدوارم از ملاحظه حال
و حرکات پلنکیه که در تمام فرنگستان این زمان انتشار دارد و از ملاقات اربابان سیاست
که رشته امور معظمه در کف کفایتشان است بکلیت خود بصیرت و معرفت شخص و معلوم
آن علمی را ببرم که اغلب باعث اضطراب فرنگیان است و آن صیحتی است که درین زمان
متصل رایج اش میباشم حدود شمال غربی هندوستان میرسد

تیر ملاحظه دستی کردن در تحت ملل غریبه مخصوصاً در ممالک جزئی و فزائده و انکسار
در حالیکه احتمال دارد تغییرات ثانی بزرگ روی دهد خالی از اندوه و علم نیست آیا این تبدلات
بتری حاصل شود یا بتری و آیا این تغییرات که لابد بر محمولات می افزاید و بهم خارج عما که
رکاب راز می کند و دعوی باعث نیست و آسایش رعیت نشود و الا ملامت مردم سالم و محظوظ
میانند و در همه جا آزادی فقط مطیع قانون شود یا خیر در صورت ثانی اگر ترقی مملکت فرنگستان تحت
علوم غریبه فقط اسباب مخاطر است غیر معلوم و پیوسته باعث اضطراب اعمال اربابان
سیاست شود و هم یونانی و نابه اضطراب محکومین بفرزاید پس هر چه بیشتر وضع سیاست
نخورد و بی تغییر بماند و آن جاه طلبی با که در ممالک بارده سایر و ساری است از میان مردم
بیشتر دور باشد هیچ جای تاسف و اندوه نیست حکمت شرقی که در حقیقت مثل عالم ثانوی شده
برای ما همان حالت صحت اولی باقی است و حال آنکه سلسله های متعدد معدوم و حدود
و ثغور ممالک با خاک یکسان شده اند نه فقط آرای شرقیه ما اسباب قناعت باشد بلکه
پیوسته مایل و طالب منفعت و خیر حکومت خوب هستیم و در حقیقت خیلی بکمال ناخود پس آیا
در نقض حکمت های پلنکیه غریبه باید در اماکن خراب مسافرت نمایم آیا باید در تحسین قواعدی برای

که تقریباً خلیج الفارند و جلوشان را منیتوان گرفت و تبعیت جمهور را نیامانده حتی اغلب
علم خود سری برپا نیامانده جز این سه والات خیلی بهتیت دارند برویم سر مطلب چون هند و بنگا
و انگلستان مال ببال بیکدیگر بواسطه کشتی بخار و قوه الکتریک نزدیک تر میشوند و هر سال
این دو قوه با همیت و کمال میرسنند اهل بی قرار ملکیتین برای جتوی و تلاش ترقی هر سال از
دیدار یکدیگر بجزیره مند میشوند و هندوستان بواسطه اراده کائنات هم مقامان دولت در نظر دارند
مضطرب شده اما این نوع حکومت را بسیاری از عقلا و دانشمندان سلسله مانتفق اند که
مخصوصاً برای عواقب اسور هندوستان خیلی مناسب خواهد بود از گوش خود می شنویم
که ترقی این ملک منوط باین است که مذاهب مختلفه بسر زمین مابینند خصوصیت مذہبی را کنار
اختلاف ادیان را پشت پا زنند و افکار ملی و معاشرت با یکدیگر را وسعت بدهند
تا ملکات ترقی نماید از طرفی نیز سیاستا خان معتبر فرنگ بدستی و راستی را انیقن می نمایند
که حکومت منتخبه که در فرنگستان است چنین نماید که ضرر شش افش است و هم فائز نمیکند
دارند و بزوال وانهدام است و اگر بالفرض خود اجزای باقی باشند بلا شائبه ریب و شکی رشته
معاشرت و مناظر نشان از هم کینجه خواهد شد از هر جهت این مسئله معلوم است و چون تفریری
جمهور متصل در تزیاد است از وضع زندگانی و گذران خود بطوریکه باید و شاید رضایت ندارند
عزم خود را جزم کرده اند که بجز وسیله که ممکن باشد بجزایم بهتر دست اندازی نمایند حتی
در صورت لزوم خرج از کلبه بمسایه و هم خاکشان جسم باشد اظہر من الشمس است که هندو
محتاج است درین نکات طمسینان کلی حاصل نماید مخصوصاً از آن اشخاصیکه قابلیت
استعداد و نصیحت گفتن و پند دادن را داشته باشند بنا علی مذا چند ماهی در فرنگستان

بسر بردن امید کل مراد چندان است نه فقط برای فایده ذاتی بلکه چون بدرخت کل رسم دامنی بر
 بدیهه پوستان خود پراکنل کنم اگر سؤال کنند ترقی روز افزون غیرتین بهتر است یا قناعت
 شرفستین میگویم اولی برای عالم خوبست و ثانوی برای وجود بنی آدم و تیز اراده من این است
 که قبل از مراجعت بکانت خود در اقیانوس اطلانتیک غرق و ده آن مملکت جمہور وسیع را کہ
 یکنی دنیا باشد بینم چه کو یا ترقی روز بروز آن قطعه عالم سبب بقیاری دائمی اهل فرنگ شده
 باشد و چون آن عالم فتنه غری نقطه کرده ارض واقع شده بقاعده باید برای شرفستین خالی از فایده
 و علم نباشد بنظر می آید کہ این ترقی کشید درین زمان قلیل کلیت انبیا یدعاری از علت و مناسبت
 باشد بدون حرف ترقی قوه طبیعیه و حرکت بدنیه با انبساط قوه عقلیه توام خواب بود امید
 وارم تمام این چیز باراد ضمن مسافرت به بینم انشاء الله تعالی

پس من تاکید کرد که چنانچه در چهارشنبه دهم شهر شعبان ۱۲۸۱ از منزل کوه شریف ساعت پنج نیم
 بجیدرآباد دجنت نشان نقل مکان کرده قریب ساعت شش و نیم شرفیاب خدمت مختار
 مستطاب مالک - قاب حضور پر نور پادشاه مملکت عظیمه دکن ادام الله دولته و شوکتہ شده
 حسب الرسم ادای نذر کرده استرخاص حاصل نمودم بعد بمنزل رفته پس از صرف شام تمام
 خویشا و ندان و پیوندان را وداع نموده ساعت یازده شب بجل توقف کالسه بخار رفتم جمعیت
 زیادی از اعیان و اشرف شهر بشایعت آمده بودند با تمام آتخاف فرد فرد تعارف رسمی معمول
 آمده ساعت یازده و نیم کالسه بخار حرکت نمود اسامی بمرابان از انبقرار است میسر از لطف علی
 بیک خان میرجهاندار علی خان میرزا امینعلی خان میرفدا علی خان و چند نفر لازم شب او کمال
 استراحت خواهم هوا گرم بود نزد یک صبح قدری خنک شد

روز پشنبه یازدهم شمس فوق

ساعت نهم کالسکه بخاری منزل کلبه که رسید نواب یا جنگ حاکم صوبه جنوبی و صاحب منصبان
نظامی و قلمی کلبه که تا دم توقف کاه کالسکه بخاری را استقبال آمد و بدو بامیه تعارف رسمی شد چون
بشدت گرم است امروزه درین جا اطراق نموده طرف عصر سمیت بیستی حرکت خواهم نمود
انشاء الله بشرط سلامت مزاج روزنامه یثرب با وقایع که رخ میدهد در طی مسافرت بجز و بزرگم
بیان خواهم آورد و در عمارت حکومتی همان اگرام الله خان بهادر نواب یا جنگ
بودم غذای مفصل و خوبی صرف شد پس از نماز قدری استراحت کردم از یک ساعت بعد از
ظهر الی ساعت سه بجای خفته و گرم بود بعد قدری ترشح باران شده خنک شد ساعت
چهار و نیم سوار کالسکه شده به توقف کالسکه بخاری رفتم امروزه از وقت معموله کالسکه مسیت
دقیقه دیرتر رسید قریب ساعت پنج بکالسکه نشسته رفتم درین راه شب قدری باران
پس اصرار شد ساعت ده خوابیدم صبح قبل از طلوع آفتاب برخاسته فرایض معموله بجا
آورده شد بعد پیاده شده چای صرف نمودیم باز بر راه افتادیم

جمعه دوازدهم

یک ساعت ظهر مانده وارد بیست شدم با وجودیکه از آمدن خود کجی اطلاع نداده بودم باز
جمعی از پارسیان را استقبال آمده بودند در شکلهای دو اسبه حاضر بود سوار شده بهمانجا
دستن رفتم این عمارت تا مش از آبن و کنجایش صد و شش نفر مسافر را دارد و بسیار مرتفع
خوش منظر و مشرف به بحر است خلاصه پس از شست شوی بدن سرسبز نه رفتم هر چند اشتیاقی
نبود باز قدری بجهای کردم بعد از غذا با طاق مخصوص خود رفتم بعضی نوشته جات لازمه را

خوانده جواب نوشتم چهار ساعت از ظهر گذشته با همراهمان و جمعی از مشایخین کنار دریا آمده سوار
قایق دودی شده راندم بطرف کشتی که در لنگرگاه لنگر انداخته بود لیاقت علی ایوبی جزو همراهانیکه
بفرنگستان می آیند شد این کشتی مونوم است به پیشا و بطولش ۳۹ و عرضش ۲۲ و اورد
الطاعش ۳۵ پاست و روشن ۳۹ تن و قوت ۱۰ غاسب دارد ساعت هشت مشغول شام
خوردن بودیم که کشتی حرکت کرد و یخزن و همراهان من که سازده نفر بودند نواب نفع خبک بها
که برای جشن سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میر و کاپتان تیس کلارک
و راجه میری و راجه مولی نیز جزو مسافین بودند شب بسیار خفه و گرم و دریا قدری متلاطم بود و غلا
بر این باد مخالف هم میوزید لهذا بسرعتی که میبایستی حرکت نماید ممکن نبود اگر هوا خوب باشد
و باد هم نوزد این کشتی ساعتی سیزده میل حرکت میکند علی ای حال ساعت ده کفتم بسر در کشتی
کشتی انداختند قریب دوازده خوابیدم

شنبه سیزدهم شهر شعبان المعظم

امروز مبارک روزی است انشاء الله بمرکت این عید سعید درین نفسیاحت مدن باستانی
بدن تمام خواب بود و دست یکه از خواب برخاستم دیدم باز دریا مثل دیروز در تلاطم است هوا گرم بود
قدری بالای عرشه رفته راه رفتم و قدری در سطحه گردش کردم ساعت نه زنگ بجهار
زدند رفتم به پناه پس از صرف غذا باز بالا رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهمان روز را
بسر بردم کشتی تا امروز ظهر ۱۹ میل مسافت طی کرد

یکشنبه چهاردهم

بعد از حمام و صرف چای در عرشه کشتی رفته نشتم میرزا اسمعیل خان تاج خیات ترک و کلید را

که شمس و مبدع استیلائی انگلیس شد بر بند از زبان انگلیس بفارسی ترجمه کرده بودند که رقم آورده
 شد و خازم خوب ترجمه کرده بکلی الفاظ مروج و محاوره این زمان است بعد از آنکه بخانه
 زدند و حرف از رقم پس از هزار بار و وجه کا پیمان کاراک که از او رد گشتی تاکنون بیار است
 صحبت کردم میگفت هیچ خدا نخرده ام گرفت در پی جریره خیلی تا سفت خوردم بعد باز
 بالا رفتم راه رفتم امروز بهم باد مخالف مثل دیروز درو زدن است گشتی تا امروز ظهر رسید و
 میل مسافت طی کرده شب هوا خنک شد البته قدری ابر بود بعد کم کم مهتاب شده هوا
 مثل دیروز روشن شد کم کم تا آنکه ابر در آسمان بود چرخ کشته آب را بشدنی بلیکافت
 که متصل قوه برقیه از میان آب مثل نقره شفاف پیدا شد با بکله شب باز در عرشه کشتی بستر
 انداخته دو شب نیمه پانزدهم خوابیدم
 صبح را مثل روزهای گذشته بستر بدم بعد از نماز عصر کشتی رفتم میرزا امینعلی خان از
 هند کشتی که شخصی بود کو تا ه قدورش پوی جو گندمی داشت خواهش کرده بود و در چرخ
 بنجار را تماشا کنند میرزا جبار علی خان و میرزا علی خان را همراه برده تماشا کردند میگفتند
 جای که چرخ بنجار است نود و چهار درجه و جای که کوره است صد و سی درجه حرارت
 دارد و ارتفاع دو دشتی ششاد پا است و خود کشتی درین موسم شانزده پازیر است
 تا امروز ظهر سیصد و یک میل مسافت طی شد شش میل کمتر از دیروز زیرا که در شب او
 شب دریا قدری متلاطم شد بخیره باران کلا البته بود که مباد آب و هجرات بریزد امروز هم باد
 مخالف میوزید دریا چنانچه باید صاف و بموار نیست اما بجز الله نه مرا و نه هیچکس از
 بمر امان را دریا گرفت فقط قدری در سمر میرزا الفیعلی بیکت خان دوران پیدا شده بعد

رفع شد تا ساعت پنج عصر هوا صاف بود بعد بتدریج ابر شد صبح و عصر که هوا خشکست
ماهیهای پرند در سطح آب مثل طناب میزدند و منتهای پریشان چندان است شب را
چون شبهای پیش بسر بردم هوا خشک بود

شبه شنبه شانزدهم

صبح از خواب برخاستم پس از کارهای لازمه منداوله در عرشه رفتم قدری راه رفتم تعبیه
جواهری که همراه بود چیزی در آن میخواستم به بیم چون در انبار گذاشته بودند به کاپتان پیغام داد
حکم بدید روشن بیاورند پس از آنکه آوردند کاپتان از جانب دو نفر خوانین که در حجره وی
بودند خواستش کرد در محرمی را باز کرده جواهرات را بنامم خواست ایشان را قبول کرده نمود
پسندیدند خلاصه وقت نهار شد سه میز رفتم پس از صرف غذا در عرشه کشتی رفتم قدری با
همراهان صحبت کردم امروز نسبت بایام گذشته با دکترا میوز در یادری آرام تر است
باین جهت تا امروز نهم سیصد و ده میل مسافت طی شد بهشت میلیش از دیروز و پریر و رفت
هواها نظور گرم است چون بی چوبه ساحلی دیده شود و هر روز شبیه یکدیگر است تازه
که قابل نگارش باشد نیست لکن ای ابر در آسمان زیاد بود که اغلب جلوه آفتاب را
میگرفتند از ظهر بعد قدری باد خنک وزیدن گرفت از ساعت چهار بعد طلسم
در یازده و شانزده با درجرات میخفت در یکه بار اسد و گردن لکان کشتی نسبت
بایام قبل خیلی بهتر شد تا ساعت شش همین طور تخرن بود بعد از آنکه آرام شد

چهارشنبه هفدهم شهر شعبان

امروز صبح دیدم دریا مثل کف دست صاف و آرام است حرکت کشتی بسیار

نحوه آب

محسوس نمیشود و فردا انشاء الله تعالی باید بفرمودن که متعلق بدولت عثمانی است
 برسم سه چهار مرغ دیده شد پیردیند یا از عدن آمده اند و یا از خلیج ایران که تا این نقطه قریب
 پانصد میل مسافت دارد هوا نسبت بایام قبل گرمتر است تا امروز ظهر ۲۹۷ میل فست
 طی شده است چون دیروز عصر دو سه ساعت هوا منقلب شد سیزده میل از غمت
 معموله کشتی کاسته شد ساعت پنج عصر یکت چهار جنگی کوچک که دوازده عراده
 توپ داشت از پهلوی کاذبشت معلوم شد به بندر بمبئی میرود یکت کبوتر ظرف
 ساحل عدن آمده روی دقل کشتی نشسته بود یکی از اهل جازاز با تفنگت زد و شب بعد
 از شام بعضی خطوط برای حیدرآباد نوشت که گفتیم فردا بجا پارخانه عدن برسانست بعد
 در عرض کشتی **پنجشنبه بیستم** رفته خواهیم
 صبح زود از خواب برخاسته دیدیم جبال عدن از دور نمایان است و کشتی انکار انداخته
 فوراً جای خورده لباس پوشیده رفتم بساحل چون تا خود شهر عدن مسافت زیاد بود و
 چندان هم قابل تماشا نبود رفتم کنار دریا چند دکان خوب و همانخانه مرغوبی بود
 در یکی از دکانین رفته قدری اسباب خریدم و از آنجا رفتم همانخانه برای سار جبرابان همه
 بود و کشتی برای ذخیره ذغال سنگ و آب شیرین چهار ساعت انجامی استند نزدیک
 شهر عدن بر که است بسیار قدیم میگویند در عهد رمن با ساخته شده ولی این قیاسی است
 زیرا که هیچ تاریخ یا سندی در دست نیست جمعیست شهر قریب سی هزار نفر است
 ده هزار نفرشان عرب و باقی اهل مختلفه اند میوه بسیار گیاه و هواش بسیار گرم است
 بعد از نهار بر کشتی آمدیم مردم از بالای جاز پول قوی دریامی انداختند ظاهراً

بهشت نه ساله فوراً زیر آب رفته پول را در می آوردند معلوم میشود اهل اینجا در شناوری
 بسیار تر دست انداز اطفال مثل بوزینه که از درخت بالا میروند و از شاخ و بن شاخ میجدا ز طنب
 کشتی بالامی آمدند چیزی از مسافرن بکیر نذاجزای جعبه از با وجود مهارت و زرنگی که در جهاز
 داشتند هر چه میگردوند و عقب این اطفال میدویدند که بکیر نشان ممکن نبود در کمال عسرت
 ازین قایق بقایق دیگر میرفتند و قیکه میدیدند چاره منحصر است و عقرب که قرار میدادند خود را
 بدریامی انداختند خیلی مضحک و یا تا شایو و خلاصه بهو اکرم است دریا هم آرام و صاف
 کشتی تا امروز صبح ساعت هفت که بلنکر کاه عدن رسیدیم ۲۴ میل مسافت طی کرد و از
 ساعت ده و نیم الی ظهر نوزده میل طرف عصر رسیدیم و اکرم شد که نزدیک بود غش کنم تا شب
 بهین طور کرم بود نزدیک فخر خرنی شیم خنکی و زید بامین بجزر بند و بحر احمر شکله ایست موسوم بیا
 المنذب چون اینجا زیاده سنگلاخ است کشتی را خیلی بواش و بتانی میریزد کمال حسیاط لایق
 که مبادا بسنگی یا تپه بخورد و الحمد لله بی خطر گذشت از عدن برداشتیم طرف ظهر دست زده
 رشته جبال خشکی بود تا جزیره پیرم که صد میلی عدن است دولت انگلیس در این جا
 قلعه مستحکم ساخته همیشه یک سته سرباز و توپچی و دو نفر صاحب منصب باد و عراده و
 درین قلعه ساخلوند چون هوای گرم و تب انگیزه دارد هر دو ماه یک دفعه مأمورین عوض
 میشوند آذوقه از عدن بایشان میرسانند طرف راست ساحل عربستان و سمت چپ
 کناره افریقا محبوب میشود ازین جزیره بعد بحر احمر است و جهت میه اش را بطورای
 مختلف بیان میکنند بعضی میگویند بواسطه جبال جول و خوش است که هنگام مغرب
 سرخ رنگت بظنر میآید برخی برانند که چون هوا غلش خاک سرخ است باین نام منسوب

معروف شده تا ظاهر این است که سببش نباتات سرخ رنگی است که در کف دریا قریب به اهل
میر و بند و روی آب می آیند باین جهت احمدریس نامندش

جمعه نوزدهم

صبح هوا ملایم بود و دریا بکلی صاف و آرام است راست دو کوه مخروطی شکل منظر آه گفتند اینجا
ساحل عربستان محسوب میشود و مرغ بسیار بزرگ شبیه بلاش خوراکا کردن کلفت کوتاهی داشتند
در سطح آب برای گرفتن ماهی پروانچو و ذنوعی از طیور ماهی خاگردنا امروز ظهر کشتی بواسطه ملایمت
هوا و دریا ۳۷ میل طی کرد امروز نماین متعدد از پهلوی جعبه از ماکدشت شب را چون لیا

گذشته شنبه بیستم

صبح که سراز خواب برداشتم دیدم دریا متعوش است معلوم شد از نصف شب دشب
شروع بظلام کرده امواج چون تلال بلند میشوند و در کشتی میخیتند از دور آب مثل کوه
بلند میشد و کف میگرد مثل این بود که در دریا جبال متحرکی هستند که قللشان پوشیده از برف است
اما خالی از نظر بود میکویند اینجا همیشه درین فصل باد شدید میوز کشتی با قریب ظهر کشتی
دیگری که پیش از آن از بطنی حرکت کرده بود بر خور و از آن رد شد تا ظهر رسید و سیزده
میل مسافت طی شد اگر باد مخالف بنیوز خیلی بیشتر میرفت جواد سینک را جله میری
که برای تبرکاتش سال پنجاهم سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه بلندن میرفت امروز روز و زو بود
بود از من و از بعضی دعوت کرده عصرانه خوبی صرف شد بواسطه ضیق جانتوانسته بود تمام
مسافرن را دعوت کند بعد از صرف عصرانه بالای عرشه رفتم دیدم کف دریا بواسطه متوج
مثل صحرائی پراز تپه و ماهور نظرمی آید از قرار یک میگفتند تا فردا همین طوری متعوش خواهد بود

خدا حافظ است در همه جا و در همه حال شب را کافی السابق بسر بردم
یکشنبه شبیت و یکم

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم طلاطم دریا زدیر و زخیلی شیرست بنوعیکه گاه کما
ترشح آب عرشه کشی تیرسید کاپتان نیکیفت روز خنک خوبی است اگر این طور با دینویز
که ما زیاد ازیت میگرد خلاصه مکان کشی لقبی زیاد شد که اغلب مسافین سرشان بنا کرد
یکج خورون هر یک بکوشه افتادند و معدودی را است بفرق دست داد و بعضی با که دریا
و گرم و سرد و روزگار چسبیده بودند تا نیری به چوچه بخرد هر یک بکار خود مشغول بودند یعنی مرد و بار
رفتن و سیکار کشیدن و کتاب خواندن و هفت انجیاطی کردن و جواب یافتن و اطفال
بنازی کردن و قش علی هذا این قطعه بگرم مسرفت و امر و زلفا چاچان سرد شد که مسافین
لباس کلفت شمی در بر کردند و درجه میزان الهوا که هر روز کمتر از شتاد و بهشت و نو نشند
امروز از هفتاد و چهار بالا رفت تا امروز ظهر شتاد و چهار میل سافت طی شد با وجودیکه
بهشت میوزید باز خوب مسافنی طی کرد ساعت هفت و نیم شب دریا قدری آرام گرفت
ساعت ده شب رسیدیم بجاییکه موسوم است به اخین درین نقطه دو تل بزرگ واقعست
شهادت برجی که روی یکی از اینها ساخته شده چراغی افروزند که از ده پانزده میلی بیست
و کشتی بیدایت چراغ بمسافت زیاد از پهلوی شه های مزبور میگذرد و از این جانا سوس
دو بیت و چل و هفت میل است ساعت دوازده در عرشه رفته چون شبهای گذشته خوابیدیم
تزو یک طلوع فجر هوا بسیار سرد شد

دوشنبه شبیت و دوم شهر شعبان

کوچک شکسته دارند و روی هم رفته قصیر الخلقه هستند که چه ای شهرت است و معوج کشف
است هیچ کالسکه اسبی پیدا نمی شود و سواریشان مختصر است به الاغ چند کاری بارگشی دیده شده
که شتر و قاطر سه شنبه طبیعت و سیم میکشیدند

ساعت نه پس از صرف نهار بوقت کالسکه بخار رفته متوجه مصر شدیم انتظار کالسکه بخار متجا
از بیفت یا پشت نبودیم که کوچک و کثیف و ناراحت گویا در دنیا کالسکه بخار باین بدی
پیدا نشود از سویس الی اسمعیلیه طرین راه زمین بایر و خشک بود و حرارت هوا بقدری شدید
بود که نزدیک بود هلاک شوم ساعت دو و بیست و نه زاکا زکیت چاشت پاکیزه فی نصف
شد ساعت پنج ربع کم وارد قاهره شدیم از کالسکه بخار که احمق محبسی کرم و غصه بود پیاده
شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به دفتر دژیل که یکی از مهمانخانه های بسیار خوب مصر است
لیکله میخواستیم یکویم احوالیت آسایش و راحت مسافرت اول و مقدم است تمام اسباب
مهمانخانه از قبیل آئینه و میز و کرسی و تخت خواب و غیره بسیار با سلیقه و تمیز است و شجره متنا
ایطالیائی هستند همه لطیف و مذهب شب بعد از شام زیاد نشستیم چه گمان کاری پس
زیاد حسته ام کرده بودند و خوابیدم قبل از رفتن به بستر رفته بخواب متر اولین برنگیت
سفید کبر و دولت بهیه نگلیس که بخواب قبل بخیر آبا و آمده بود و خبر و در خود را نوشته
در ضمن اطلاع دادم که فردا ساعت ده و نیم بلا قات می آیم جواب فرستادند و در شام
مزبور فقط روز چهارشنبه طبیعت و چهارم خواهند بود

حسب الوعد ساعت ده و نیم بدین جناب مغزی الیه رفتم بسیار آدم مذهب قاتو
دانی هستند و فرائض خوب حرف میزنند پس از احوال پرسید و قدری صحبت پرسیدند میل

دارید با جناب نوبر پاشای صدر اعظم ملاقات کنید گفتیم البته اینجا که عیان است چه حاجت
 به بیان است فوراً بنشی خود گفتند با تلفون اطلاع بدید پس از پنج دقیقه جواب آمد که حاضر
 لهذا رفیقیم بعد از نمانه به چایمیان خیابانهای عربی و طویل و مستقیم و با صفا گذشتیم قاهره بسیار
 شهر آباد و خوبی است تمام کوچه و برزن نیز و نظیف اند فلک چهار راه با باغچه با صفا و خوش
 بای فواره دارد و در خلاصه جناب وزیر اعظم نوبر پاشا حبیبی اظهار محبت نمودند و تعریف
 بنظر شخصت ساله میآیند نهایت بهوشمند و پولتیک دان و ضمن صحبت رشته کلام
 بوضع تنبیه مفیدین و جرم و جنایت مجرمین بکشید دیدم قانون شریعت و مذنب مسلمانان
 بحد و ترک بر یک و طهره است یعنی علماء شرع اینجا هم مداخلت با حکام عرفیه نمیکنند
 و چون نوبر پاشا عیسوی اند بالطبع از مداخلت علماء شرع که مکرر دست اندازی با حکام
 عرفیه می کنند بلکه عکس آنها میخواهند حکم جاری نمایند به تنگ آمده اند هیچ شکی نیست
 که حقوق متنازع فیه فیما بین شرع و عرف را در کمال سهولت میتوان معین نمود اگر قانون دان
 باشد با جمله صحبت از اینیه قدیمه مصر و ساجده مستبره و مدارس و غیره شد معلوم میشود مصرین
 در این عصر در رواج علوم خارجی کمال سعی و کوشش را دارند و قریب ده پانزده سال
 مدارس جدید برای این سه محکمه و علوم متنوعه ایجاد نموده اند چون جناب صدر اعظم دیدند
 میل من بیشتر بطرف معلم خانه و مدارس متوجه است فرمودند امشب یعقوب پاشا رئیس
 اداره تعلیمات از اسکت دریه میآیند با و خواهیم گفت که شمارا به یونیورسیتی و کتاخانه
 میرند تا شما نمانید حبیبی اظهار استعنان کردم قریب سه ربع ساعت طول کشید وقت
 جدا فاطمی تا درب اطاق شایعت آمده مراجعت نمودند از دم در هم با جناب سروا لید برکت

دست داده منزل آدم ایشان هم بیکان خود فرستند نار حاضر بود صرف شد بعد مشغول بعضی
 نوشته جات لازم شد و در ضمن یادم آمد که قدری آینه همراه هست بهتر آن است سهمی برای چنان
 نور پاشا بفرستم و فیکه آوردند همه ملک زده و ضایع شده بود معدودی درست مانده چند
 بسیار کم بود و نخواستم قیمت خود را بر گردانم لهذا همان چند عدد را فرستادم ایشان محبت نمود
 و دستمانه قبول کردند و فرموده بودند فردا ساعت سه بیازد و شریف خواهند آورد و میرزا
 اسمعیل خان بملاقات جناب ایشان رفته از وضع کریم و تعظیم جناب معظم له بعدی تشریف بگرد
 که بقلم منسوب آن آوردم و کفتم البته از فرط نبالت و نجابت خودشان است آثار بزرگ نشی
 و اصالت همین است و پس این است که بزرگان پیوسته تواضع را شمه خود قرار داده اند
 تواضع زکردن نیست از آن نکوست که اگر تواضع کند خوی اوست خلاصه طرف عصر که به
 خنک شد بدکا که چون مماخانه برای تماشای تمام مملو است از امتعه نفیسه فرنگی و هندی و چینی
 و غیره قدری برای سوقات خریدار و دست مبسطل شد و بوی شب بهتر از روز است
 ولی شیشه های بزرگ دارد که با وجود شیشه بند باز از چنگشان نمیشود ربانی یافت

روزی شنبه بیست و پنجم شهر شعبان

امروز یک ساعت و نیم بنظر مانده مقرر شده بود بملاقات حضرت مستطاب اشرف الا
 توفیق پاشا خدیو مصر بروم دو ساعت بنظر مانده جناب سردار ولین برینک هم برسم باز
 و هم برای سرای شریف آوردند پس از صرف سیکارت و قهوه و قدری صحبتای
 مختصه بملاقات حضرت خدیو رفتم داخل جنس که میشوند و بر پله میخورد بیکت دالان با نند
 که طرفین حراست مفروش آراسته دار و از آنجا پله میخورد و بتالار وسیع و پاکیزه که طرفین

اطاقهای با زینت خوب دارد تمام اطاقها را با قالیهای پاکیزه ایرانی فرش
 کرده بودند بعضی ورودی از پیش خیمتها جلورفته اطلاع داد نزدیک اطاق خود که
 رسیدیم خودشان تا درب اطاق استقبال نمودند طفیلی بیگانه و میرزا اسمعیل خان که
 همراه بودند با ایشان معرفی شدند بعد نشستیم و صحبتای مختلف نمودیم از ملتیکت هیچ سخن
 نراندند مستأجران بنظر آمدند بسیار عذب و صورت متوری دارند تمام آثار بزرگی در
 ایشان جمع است لباس ساده بسیاری در برداشتند زبان انگلیسی کم میدانند اما زبان
 فرانسه خوب میزنند ابتدا با من زبان انگلیسی حرف زدند بعد با میرزا اسمعیل خان
 با زبان فرانسه خیلی تکلم کردند گفتند فارسی خوب میدانم اما چون بدقت رجوع
 نشده بکلی فراموش کرده ام ولی تمام الفاظ را میفهمم و جواب هم میدهم به بطوریکه چند
 سال قبل میدانستم باری سیکارت و قهوه آوردند زیر پنجان های قهوه خوری طلا و نینله
 چین بود مال خودشان دانهای الماس داشت وسط اطاق میزدند و سطل و اطراف همه
 صندوقهای طلا بود چهل چراغ بزرگی از سقف آویزان و دیوار کو بهای پاکیزه به جز را
 نصب بود پس از صحبت بسیار برخواستند خدا حافظی کردم حضرت خدیو اطاق بیرون
 تشریف آورده تا وسط تالار مشایعت نموده مجدداً و اوع کرده بیرون آمدم جناب سفیرها بجا
 ماندند من با همراهان مثل آمدیم رختخوردیم بعد از تها قدری کتاب خوانده و صحبت
 با همراهان کردم و قسمتی که با حضرت خدیو ملاقات شد فراموش کردم عکسشان را که
 بهترین یادگار است بخواهم لهذا کتباً خواش نمودم ایشان هم فراموش بیکس بسیار خوب
 فرستاده عکس مرا هم خواستند منم یکی از عکسهای خود را که همراه داشتم فرستادم ساعت سه

جناب مستطاب نوبر پاشا وزیر اعظم یازده قشرف آوردند بیش از نیم ساعت با یکدیگر
 صحبت شد گفتند پس فردا که شنبه است با سکندر میر میروند بعد از شریف بردن ایشان
 چون ایام گذشته میر بردم تازه که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاد شب ساعت نه و نیم
 یکفرنگیگری که از آمدن بنورط میسر جوسف زک قبل از حرکت از حیدرآباد خواسته
 بودم وارد شد جوانی است خوش منظر و بلند قامت نامش میتر مورتن فردن و بهم زلف
 له و رواند لطف و چریل است بهیچقدر احوال پرسی از وی شد چون خسته بود گفتیم بروند بخوابند
 صبح ملاقات کنند منم رفتم استراحت کردم
 روز جمعه بیست و ششم

صبح قدری با میتر فردن صحبت کردم تا وقت نماز شد بعد از غذا قدری خوابیدم طرف
 عصر سوار کالسکه شده رفتم بتاشای رودنیل بازار میسان خیابانهای وسیع مشجر پاک بلی
 کرد و خاک گذاشتیم تمام عمارات فرنگی ساز و خوش نما هستند واقعا شهیدیت که اگر شخص تا
 مدتی بماند دولت نکند بخشد و طول شهر در است و رودنیل که در طرف جنوب جاریست
 واقعتا عرضش متناهی میل و محقق از بهفت الی پانزده فرست بل ده چشمه دارد در چهار
 نوا و پیل چهار جز قطوری ساخته روی هر یک چهار شیر درشت قوی میل از چدن نصب
 کرده اند این رود همان رودنیل است و این مصر همان مصر ولی کو فرعون و کونوسی بس
 نامور بریز زمین دفن کرده اند که بتیش بر روی زمین یک نشان مانند در امتداد رود
 قوه خانهای متعدد است موزیکانچی بای دولتی و در هر یک از آنها بنوبه هر روزی نوازند
 چراغ کاژمانیم میله شهر شب روشن است در یکی از قوه خانها که خیلی با صفا و در قوه

قهوه صرف شد بعد منزل مساودت کردم

روز شنبه بیست و هفتم

امروز حضرت خدیو برای سیاق با سگندریه میروند و سه ماه توقف خواهند فرمود
 هوای قاهره در این ایام گرم است شبها هوای آنجا که جوهری پیدا میکند امروز قرار بود
 سه ساعت از ظهر گذشته برای تماشای مدرسه و کتابخانه بروم قبل از ظهر از رئیس علوم
 رفته رسیدم که یک ساعت از ظهر گذشته بنشینند نوشته بودند ساعت پنج برای ملاقات
 تشریف میآورد اتفاقا مقارن آمدن ایشان عالم پریشان شد نوعی که نتوانستم ایشان را
 پذیرائی نمایم میرزا اسمعیل خان قدری صحبت با ایشان داشتند عذرخواهی نموده مقرر شد
 روز دوشنبه صبح تشریف بیاورند شب را چون شبهای پیش آبا با کسالت میسر بروم

روز یکشنبه بیست و هشتم

امروز بنا بود برای تماشای کسب در امان بروم کاپیتان کلارک و زوجه اش نیز موعود بودند
 چون نقابست و یروز عصر مانعی بود نتوانستم بروم گذشته ازین پنج سال قبل که بفرنگستان
 رفتم این جا را دیده ام میل نکردم با وجود کسالت باز بروم بیشتر فرون و میرزا اسمعیل خان
 و جهاندار علی خان و لیاقت علی خان گفتم با کاپیتان کلارک و زوجه اش همراهی نمائید
 اتفاقا کلارک صاحب بهم فرمایش برهم خورده زرفت بر امان را هر کسی میداند چه قدر بنا
 قدیم و متحکم و عجیبی است اما افسوس احوال مردم و نفیسه آنجا را گفته برده اند معبدی پهلوی
 هفینکس است میار بزرگ تختی سنگهای بسیار عظیم را روی یکدیگر برآورده و بنوعی در زبندی
 کرده اند که عقل حیران است در آمدن زمان آلات بخار و مخفیاتی مثل این زمان ترقی نداشت

معلوم نیست چه کرده اند و خدای چند و زمین جاها بود که مرده اند تا بوی تنهای سنگی گذاشته در اینجا
 بنهادند همه را فرنگیان شکافته و بوزنه های ولایات خود فرستاده اند خلاصه حضرات رفته سه
 ساعت از ظهر گذشته مراجعت کردند از قراریکه میگویند در سوابق ایام آب رو و ذیل خلیه
 طغیان میکرد و فضل بنار و سلاطین معتبر محض اینکه مقابرشان را مباد آب بسرد و باز زمین
 یکسان شود باین نوع میخواستند که از آب محفوظ باشد خدا میداند خراج هر برم چه قدر شده
 و چند مدت طول کشیده تا هر یک بانجام رسیده

روز دوشنبه شب و عظم

صبح در حمام بودم که خبر آوردند یعقوب ارتین پاشا رئیس علوم قاهره برای همراهی بکتابخانه
 و یونیورسیتی آمده اند چون بنا بود با هم صبح را خورده بعد برویم ایشان بواسطه علامت
 مزاج معذرت خواسته اند پیش رفتند بکتابخانه و قرار شد بعد از نهار من بروم لنداپس از
 صرف غذا با فاصله دقتیم طرف کتابخانه تا مسافتی کاری از میان شهر جدید گذشت بعد
 داخل شهر قدیم شدیم کوچه با همه تنگ و کثیف بود و تمام دکاکین کوچکت و بدنام اگر اجیان
 دو کالسه از مقابل یکدیگر میآمدند بصعوبت تمام از پهلوی یکدیگر میگذشتند خلاصه عجب
 طول کشید تا بکتابخانه رسیدیم کتابخانه های مختلف زیاد دیده شد قرآنهای کهنه خط کوفی
 و نسخ زیاد بود سی هزار جلد کتاب که همه خطی اند و جسنی با همه در این کتابخانه موجود است
 لاشه بعضی از کتبی که عمر حکم بحر فتنان نمود در این جایافت میشود کتاب شاهنامه خطی مصور
 نشان داده گفتند اعلیحضرت اقدس پاپون ناصر الدین شاه شاهنشاه ایران پانزده
 سال قبل برسم هدیه برای حضرت خدیو فرستاده اند بسیار کتاب نفرو نادری بود و متنی که

خوایم بیرون بیایم از من خواستش کردند اسم خود را در دفتری که مخصوص اسامی
 متخنین است که اینجامی آیند بنویسیم بزبان انگلیسی و فارسی نوشتیم بیست و نهم فروغ معتمد میرزا اسماعیل
 خان مددکار معتمد نیز نام خود را برای یادگار نوشته بیرون آمدیم و فقیه بطرف یونیورسیتی
 که مسجدی است بسیار قدیم که در حومه بصری بنا شده قریب ده هزار طلباء مشغول علوم
 ادبیه بودند معلوم در وسط نشسته شاگردان دوروی حلقه زدند و ندیس از استماع سخن معلم
 کای مناظره میکردند و کاهی سکوت میماند یکی از مفسرین مقاله در حق اساطیل
 میگفت بعضی با حرف در حرف آوردند و هر دو دست انداخته و کلامی میان میآوردند
 چون تمام طلباء سوداگر زاده و زارع زاده بودند کمال حیرت و تعجب از مباحثه ایشان
 بمن دست داده بزبان خارجه در این مدرسه تعلیم غلیظ و فقط عربی است و بس خود مدرسه
 چهارصدستون مردم دارد نزدیک مغل مدرسه مسجد دیگری بود خیلی قدیم یعقوب پاشا
 رئیس علوم گفتند در سال ۷۱۳ بنا شده سال قبل بواسطه قدامت و کهنگی کدیم خراب
 شد حسب احکام دولت بمان وضع قدیم ساختند و تمام مصالحتی که بعد از خراب شدن
 درست یافته در این جایجا بر بردند جای بسیار خنکی بود خلاصه بعد از دیدن مسجد و مدرسه
 بمنزل معاودت شد شش ساعت از ظهر گذشته خبرال و یکی سپهسالار افواج انگلیس
 ساخلوقا هره بدیدن آمده قهوه و سیگار می صرف شد طرف عصر خراب یعقوب پاشا
 منزل من آمده با اتفاق ایشان بدیدن نواب عالییه نازله خانم دختر نواب مصطفی پاشای
 مرحوم که عموی حضرت هدایو عالییه است رفتم تا هزاره خانم بیامدند و خلیقی هستند
 زبان فرانسه و انگلیسی خیلی خوب میدانند چای و سیگار می صرف شد بمنزل معاودت

شد امر و صبح کا پتیاں کلا رک و زوجه اش و داع کرده بفرنگستان فرستند

روز سه شنبه غره شهر رمضان

چون بخر و زد بکرا انشاء الله با سکن در پی میروم و بیش از پنج روز قصد اقامت ندارم نیت
روزه نکرده ام صبح عالم قدری خراب شد اگر چه پیوسته مزاجه می است عظیم اما امروز بدتر
بودم ساعت هشت صبح افواج انگلیس از سواری پیاده و توپخانه و مسی دان سبد ولی که جلو
عمارت حضرت خدیو است سان میدهند خودم چون توانستم بروم همراهان را کفتم بروند می گفتند
که فرج مذکور با وجود قلت عدد از حیثیت جوانی و چالاک و زرنگی با چندین برابر خود میتوانند
برابری نمایند اول دسته موزیکان چنان گذشتند از جلوانیان کیت بر سفیدی را با جل قرمز بفر
آدم که چاق نقره بدست داشت می کشید طرفین می میزد و نفر چاق بدست میفرستاد این رسم
افواج کال است که از قدیم مانده بلبش بطور یقین معلوم نیست بعد افواج پیاده و بعد سوار
گذشت آخر همه توپخانه یعنی تمام اجزای توپ را از زمین کرده بار قاطر کرده بودند همان
زنبورکی است که حال در ایران روی شتر میرند آنها عرابه و غیره ندارند و اینها صاحب
هستند که هنگام لزوم سوار می کنند یعنی اگر واسطه و صاف باشد عرابه و صرخ را بنویسند
نصب کرده قاطرهای کشند و اگر کوه و تپه باشد بار همان قاطرهای کشند خلاصه اول
آمده گذشتند و بعد یورقه و بعد دوان دوان اگر چه بواسطه کسالت خودم نتوانستم میدان
بروم اما در حین رفتن و مراجعت از جلوه ها متحانه گذشتند دیدم تمام البسیه بسیار خوب و آبسک
مرغوب دارند و همه جوانانی هستند بلند بالا و خوب روی خلاصه ساعت نه حمام فرست
بعد به نماز رفتم هیچ نتوانستم بخورم زیرا که عالم هنوز همان کسالت دوسه روز قبل بمانی بود بعد

نهار خوابیدم باقی روز چون ایام گذشته بسر رفت

روز چهارشنبه دوم شهر رمضان

تا بعد از نماز آه رخ نمود ساعت سه یازدید حیرال و یکی رفتم منزل نبودند نام خود را گذارد
مرحبت کردم ساعت نه و نیم شب بیدین جناب مستطاب حقایق آب آقا شیخ محمد
شیخ الاسلام معروف پیشخ الایاب رفتم گویا روز جمعه قبل از ظهر دیونیور سیتی مظمن بودند
السته قرار بود آرزو را بتاشای دیونیور سیتی بروم هم کالت مزاج مانع شد و هم من
اطلاع نداشتم که ایشان مظمن اند زمان ملاقات فرمودند روز جمعه مظن بودم عرض کردم که
بکلی ناستحضر بودم و آلا با وجود نقابست مزاج حکما خدمت میرسیدم علی ای حال صحبت بنایا
عربی شد قدری بتوسط ترجم و قدری بی واسطه بعد قهقهه خورده مندل آدم امروز دکتر
دوا فرستاده بود قبل از خواب خورم خورده خوابیدم الشاء الله بی اثر نخواهد بود جناب
شیخ نصیر القاسم و قطور ندروی بسیار متوری دارند در علوم ادبیه بسیار ما بر و قابل اند در نظر
عموم خلق محترم و فی الحقیقه قابل احترام هم هستند

روز پنجشنبه سیم شهر فوق

امروز هم چون ایام گذشته بسر رفت بواسطه حرارت هوا از منزل نمیتوان بیرون رفت
چون احوال هم درست نبود در منزل ماندم نزد بکت مغرب سوار کالاسکه شده قدری کروش
کردم بجز طرف شهر که آدم میرود همه جا خیابانهای وسیع مشجودیده میشود انصافا تمام کوچه و
بازار با صفا و تمیز است نزد بکت همانخانه که منزل کرده بودم همانخانه جدید دیگری بود خیلی
با شکوه چراغهای برقیه متعدد بر صفای انجا افزوده بود خبر کرده بودم شام برای من و همراهم

انجا حاضر نمایند از گردش که بر کشیم بجا منقیم آنجا رفته شامی صرف شد اسباب مهمانخانه خیلی
 پاکیزه و مرغوب بود اما غذائی که دادند چندان پسندیده نبود و در همانخانه که منزل کرده بودم
 خیلی با سلیقه غذا ترتیب میداد پس از صرف شام رفتم باغ خانه از جانب دولت ایام بخندید و
 دو شنبه یکت و سه روز بیکان چی با موزند از ساعت نه الی نصف شب در جای مخصوصی که میان
 باغ ساخته اند بنوازند جمعیت کثیری از زن و مرد بودند بعضی را به فرشتند و برخی جوته جوته رو
 سند لیا داشتند صحبت میکردند قهوه میخوردند و هر کسی که میخواست مشروبات مسکرویه هم میخورد
 در کمال آزادگی احدى بلند نبشت در قریب نیم ساعت نشستند قهوه خورد و بر کشیم منزل دراز
 کشیدم تا نزدیک صبح خوابم نبرد ساعت پنج یک دو ساعت چرتی زدم

روز جمعه چهارم

باز مثل دیروز کسل بودم و هنوز نقامت بالمره رفع نشده برای رفع کسالت حمام رفتم
 خدای در آب گرم نشستم هوای اینجا خیلی متقلب است اگر شب میان اطاق آدم بخوابد
 از شدت سرما و کثرت پشه خوابش منیسیر و اگر بیرون بخوابد یک دفعه نزدیک فخر هوای
 گرم مبدل به هوای سرد شده آدم سر میخورد این است که درین فصل اغلب مردم
 به اسکندریه یا اسلامبول میروند اگر چه میگویند هوای اسکندریه گرمتر است و مرطوب
 اما بر حسب معمول بسیاری از اهل شهر رفته اند جناب یعقوب پاشا بدین آمده دیدار
 الطبع روزنامه ابرام را بهم بجهت آورده بودند معنی نکند قدری صحبت شد چون هله
 کرده بودم بدین نواب حالیه نازله خانم بروم خدا حافظ کرده رفتم صحبت مفصلی
 شد و فیکه مراجعت کردم وقت شام بود تعیسیر لباس داده سر میز رفتم پس از صرف

غذا در ایوانی که جلو همان خانه است نشسته قدری با همراهم صحبت شد ساعت دوازده
 در اطاق خواب روز شنبه پنجم رفته خوابیدم
 در شب هم راحت نخوابیدم هنوز کسالت باقی است وقت نماز با وجودیکه شام نخورده
 بودم هیچ اشتیاقی نداشتم همراهان را کفتم بروند نماز بخوانند شب چند نفر شام معهودند ازین
 کاپیتان کلارک و مس کلارک و غیره وقت شام تمام مهلمان آمدند من حالتی نداشتم
 طوعاً و کرها با ایشان همراهی کردم تا دوازده شب مشغول صحبت بودیم بعد ایشان رفته منم
 دراز کشیدم بی خوابی دو شب قبل کچم کرده بودم فوراً خوابم در بود
 روز یکشنبه ششم

صبح قدری دیر از خواب بیدار شدم دیدم آنقدر تند فی الجمله تفاوتی در مزاج پیدا شده
 شکر خف آیرا چای آورده یک پالاه چای صرف کرده رفتم حمام از دست و شوی بدن
 که خلاص شدم جواهری سنگهای خوب آورده بود بعضی باخیلی قابل بود ولی تمام لباسها
 جدید بودند مگر یک بنجانی که صورت خوشه پر وین بود اما سببهای کهنه سفید خوب
 داشت قیمتش را زیاده از حد کران میکفت بدین لحاظ نخریدم از وقتیکه لباسهای تازه پیدا
 شده اند از قیمت لباس صد پانزده الی صد بیست کاسته شده اما قدیم همان قیمت
 بلکه کران تراست زیرا که بسیار کم یافت میشود ساعت ده رفتم دکان عکاسی یک
 قطعه عکس بالباس رسمی ایستاده بکی نشسته و یکی بالباس معمولی با همراهم انداختم
 خیلی خوب افتاد عکاس وعده کرد یکماه دیگر از هر کدام چند قطعه بفرستد قریب
 سه ساعت در دکان عکاسی ماندیم ساعت یک از ظهر گذشته منزل آمده نماز خواندم

بعد از حذف امیرالنشین معتد داخل و مخارج آمده در باب وضع اخذ مالیات و تقسیم آن
و ثروت اهل ملک و غیره صحبت شد و وضعی که بهیچ وجه بنظر من پسندیده و مفید این است
که حسب القانون ملک ادارات داخله هر یک از دیگری مجزا و مواست برای هر اداره
مبلفی معین است کاهی اتفاق می افتد بواسطه بعضی سوانح داخله یک اداره فاضل می آید
و دیگری باقی آنوقت فاضل این اداره را بمصرف اداره باقی دیگر نمی آوردن این نوع خرج
و دخل موازنه را که یکی از ضروریات حکومت غراب می کنند این غرابی خود شست و پای
اجرا پیچیده شده و این وضع سقیمی که مصر در این زمان دارد تا جاسیکه عقل من میرسد می دانم
بپایه عدل و میزان نیاید الاضافاً مانوریت انگلیس های معروف بریاست ادارات
مختلفه بنظری آید چنانچه من پسندیده است زیرا که این ملک بکلی بی نظم و در هم برهم بوده و
آدم انگلیس بمصر اتفاق کلی حاصل شده حال ادارات محکمه بکسرشی عال و کارگذاران
بسیار قابل انگلیس در کمال نظم و متق از پیش میرود خدمات عمده سردار و لین برینک
در امر داخل و مخارج هندوستان بقدری متحسن بود که سایه افکن هر ملکی شد که گریل اسکف
مشکلیف مانور امر متنی است و آن این است در فصل پاییز که آب رود نیل طغیان میکند
و خیره کردن و تقسیم نمودنش بعیده وی است مانوریت انگلیس بمصر علاوه بر
اینکه آنجا را دولتی کرده منظم و بقاعده باعث تسلط و اقتدار حکومت سیندر شده
و تنظیمات و قوانین چنان در ملک جای گیر شده که گمته بشود بصورت بی نظم اولی عود کنند
خلاصه پس از صحبت های مختلف که تا یک ساعت طول کشید ایشان رفتند بنهم منزل خود و منم بقدر
در کشیدم چونکه کسالت و نقاست بطوریکه باید و شاید بنموز رفع نشده

روز دوشنبه بیستم شهر رمضان المبارک

امروز صبح بنا بود بتماشای موزه مصر که نزدیک رود نیل واقع است بروم چون کسالت
 هنوز باقی بود زنت هم طرف عصر سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتم قهوه خانهای
 متعدد و دکانهای قهباکو و سیگار فروش در هر کدوهر محله است در تمام قهوه خانها
 انواع مشروبات و قهوه و سیگار و بستی همیشه حاضر است در بعضی ابراهیم اغذیه سرد
 یافت میشود امروز صبح چند نفر از بهرامان رفته بودند بتماشای بازار مصر می گفتند در
 دکان یکت قالی فروشی یکت تخته قالی دیده شد مال چهار صد و بیستاد سال قبل یکت
 بهمان طراوت و تازگی روز اول باقی بود گفتند اگر دوستان ایران آورده اند آنرا
 بعد از ظهر جناب مستطاب نو بر پاشا و وزیر اعظم تشریف آورده قدری با ایشان صحبت
 شد شب بعد از شام نواب ابراهیم پاشا فرزند اصغر مصطفی پاشای مرحوم بدین
 آمده پس از قدری صحبت بکالسکه نشسته رفتم در امتداد رود نیل خیلی خلوت و با صفا بود
 روی هم رفته شبها کمی برودت در هوا هست و میتوان راحت خوابید اگر
 پشه با بکند از دباری قریب نصف شب منزل مراجعت کرده خوابیدم

روز سه شنبه هشتم شهر فوق

امروز عصر انشاء الله می خواهم با سگندریه بروم که با کالسکه بخار تندرو سه ساعت و
 نیم راه است بمحافت صدوی میل قبل از محسار برای وداع رفتم منندل جناب
 سفیر انگلیس از آنجا برگشته نماز خورده قدری در آن کشیدم ساعت پنج و نیم بموقف کالسکه
 بخار رفتم جناب سفیر بمشایعت تشریف آورده بودند قدری صحبت شده بعد تشریف بردند

ما هم دوسه دقیقه بعد سوار شده بطرف اسکندریه را ندیم این قطار کالکه همبسم راه دارند
آینه های بزرگ در اغلب کالکه بالنصب کرده اند از قراریکه سیفتند دو سال قبل خریده
اما بواسطه عدم توجه کمترین نظریات که راه افتادیم تدری کرم بود بعد خنک شد
که دو خانک هیچ نبود خوش گذشت ساعت نه و نیم رسیدیم با سکندریه و بجز مستقیم فتم
به حمامخانه موسوم به خدیویه این حمامخانه تقریباً محازی سر با خانه انگلیس است حمام یکروزه
از قبیل کرسی و آینه و فرش و غیره داشت اما غذا بسیار غیر ماکول و بد بود و همیشه بدل
ما بخلی خورده رفته بطاق خود چون خسته بودم یک ساعت بعد از شام خوابیدم بد
دو هفته توقف من در مصر زمانی بود که در تاریخ مصر اهمیت پیدا کرد که در همین ایام انگلیس
معاهده انگلیس و ترک بود سر منری در موند و لف بطوریکه باید و شاید در امور تانکست یکی
خوب از عهده برآید قرار بر این مقرر شد که معاهده را اعلیحضرت سلطان امضا نماید
این شرط اگر اچنانا دولت فرانسه مانع شود نه فقط رشته مودت دولتین عثمانی
و فرانسه کسبیه شود بلکه حرکت تدرین امر انگلیس متخانی نماید تا زمان غیر محودی کمانی سابق
مصر را متصرف باشد در معاهده بکفیره این است که اگر دولت انگلیس مناسب بداند
در عرض سه سال تمام احوال و احوال خود را از مصر بیرون ببرد یا بعبارت پلنگینه در ظرف
سه سال انگلیس مصر را تخلیه نماید بشرطیکه درین ضمن اتفاقی روی ندهد که باز لازم بشود متصرف
باشد واضح است که انگلیس را ممکن نیست پس ازین همه سخت دماء و شلیک نمودن شهر با
مصر را تصرف در آوردن و تعلیمات شایسته و قانون و مالیات قرار دادن و ملکوت
بایسته منعقد نمودن راضی شود و بنای باین پاکیزه کی را که نشان و بهدش حضور حکم

انگلیس است از هم پاشیده شود سبب اصلی تصرف نمودن انگلیس مصر را خواست
 بی اندازد طلبکاران مایه وار و بومی بایستی اسمعیل پاشای اول و بعد عربی پاشا از جانب
 مصر از ادای شریل پولی که فیما بین مصر و لندن معا برده شده بود سرکشی نمایند قرض
 ملتی متجاوز از یکصد ملیان پیره انگلیس است و انظر من ائیس است که مصر از عده ادای شریل
 آن نیست و این همیشه بر آید لکن لشکر داخله سر بلند میکردند و پیش کشیدند در ادای شریل بدهند
 و این چنین لشکر را عکس خارج که بهمان قوت باشد باید مقابله کنند و چون دولت
 انگلیس بجایابی جا چند ملیان پول محولداران را صرف عمل نظامی نمود باین راه داده که چنین
 ملیان پول را که سرمایه داران داده اند محفوظ و بی خطر نماید باین تصور نمود که ویرانکن است
 از مصر بیرون برود و اگر بیرون برود سبب اصلی تصرف نمودن بجای معدوم خواهد
 شد که شش زن اگر انگلیس مصر را تخلیه نماید سلامتی وزیر ابله صرف در معرض خطر خواهد افتاد
 بلکه بشام خود خود یونیرا بجه شرف و شاد و خواهد رسید بیاری از صحنه صبان مصری خارج
 شدند که محلی برای صاحب منصبان انگلیس و فرانسه پیدا شود اگر چه این کار برای دفع
 اسراف و رواج تنظیمات فرنگی خیلی مقبول و مطبوع بود اما باعث کینه ها شده بانو بر
 پاشا دشمن شدند چون نو بر پاشا را مجبور کردند که چنین جاه پر چمت و جمعی را قبول
 نماید آیا شرط مروت و صداقت است او را بدست لشکر پر کینه بدهند که خود انگلیس
 او را فدا داشت سپی نماید مهم تر این که آیا با قرض ملتی خارج که بدوشش ملیان
 رعایای زارع است در حالیکه زراعت و محصول در همه جا و بزوال است سنگین
 و صعب الحمل است یا نه بواسطه فقر زمان اقامت در مصر در این مسئله نمیتوانم چیزی

بنویسیم و جود این قروض ملتی شروط مختلفه زیادی در میان ملل متعدد ایجاد کرده ازین
 قرض ملتی که از داخل ملک توجیه کرده اند هر چه میخواهند بگویند چه همه صرف نعمت و بنای
 ابنیه عامه شد شکلی نیست پولیکه از خارج گرفته شده باشد و صرف ابنیه و عمارت
 شده باشد البته منجر بقساد خواهد بود و ذکر این فتنه نیز خالی از حسن نیست استعجال پاشا
 انبلی را که قرض کرد بیشترش را خرج جوی عظیم سویس کرد اگر چه ظاهر آفایده بجات مصر
 بخشید چرا که هر چه عاید شود باید تریل بدیدین لحاظ مصر را بمستملای تنازعات پولتیکه فرقه
 منود نیز نباید چشم از کارهای عمده وی پوشید چه قدری از پول مقروضه را خرج لطافت و پاکیزگی
 قاهره نمود ازین قبیل جوی های آب متعدد در شهر جاری نمود اشجار سایه دار شمر که
 اسباب حفظ الصحه هستند در این هوای حاره غرس کرد و این مخارج باعث اینست
 که دخیل فستمان افغانیای فرنگستان از ممالک مختلفه آمده پول خود را درین شهر صرف
 میسازند و اهم کارها اینست که گرد و غبار این شهر در سوابق ایام اسباب چشم درد
 عامه میشد از صد نفر چهل نفر باین درد مبتلا بودند حال امیش از ده یکت ازین درد
 منینمانند این چیزها را نباید از نظر محو کرد خلاصه رشته مطلب دراز است برویم بهر
 مسافرت نامه زمانیکه در مصر بودم شبی قونول خبرال بود که بسیار با مدرک و کمال اند
 با من شام خوردند بعد از شام صحبتای کونا کون شد از وضع تقریر ایشان خیلی میل کردم
 نوروی را به بنیم اگر جنوب فرنگ درین عصر مطلع توجه عنوم خلق بود بصورت پلنگیه حالیه
 سود و زروی که ملکی است از حیثیت جغرافیه بی مثل و مانند شفع ترین ایالاتی تصور شد
 برای مسافرت فرنگت رای قونول خبرال این است که پنج ششم مالیات و خمس جمعیت

این مملکت متعلق به وداست اگر سلطان چشم از زوی پوشد فایده ملکیش متعیر خواهد بود
 اما گفت سلطان که صاحب دودیم است بنیاد یکی را از دست بدید نخواهد دورا
 مالک و متصرف باشد اهل سود بسیار دولت پرور و حق شناسند و اهل زروی بی
 انتظام طلب سلطنت جمهور را قتل اینست که زوی را باید ترغیب کنند از سود
 مجری شوند و اینکه از سوا شدن مانع نمایند این نه فقط برای اینست که جلوی این آرزو
 بار اینست و ان با منیت و آرایش گرفت بلکه برای اینست که در تمام قواعد مفید مالک
 بود که متوکل بیشتر است تشجی پیدا خواهد شد و چون ملکاتین مریورین ترغیب ملتی ندارند
 درین مجری هیچ وجه صعوبتی دست نخواهد داد و مناسب این است نوری را اجازه
 بدهند که امتحان آنچه آرزوی وی است تجربه یکست من جواب دادم دولت جمهور
 برای ملکی که بکلی بی بضاعتت جنسی خرج لازم دارد زیرا که فرانسه با وجود کمیت بسیار
 و کفایت بشمار روز بروز زوال و اندام است خلاصه صحبت خیلی طول کشید آخر
 الامر گفتیم که اگر معرفی پیدا کنم و متیقن بشویم بفهمیم که دل غریبی و تنذیر نه فقط اسباب سختی
 ایام آتی است بلکه مورد زوال سلطنت است مثلاً کدام یک از سلاطین جرأت
 میکنند بر ارتکاب شایه متکثر شوند اگر جمهور از مخارج تنظیمات نگاهداری بعضی از قروض را
 نهند ملک مصر بنظر خیلی بصیرت بخش آمد چندی در بند و ستانم اینقدر اغبیه قدیمه متخلفه و با
 شکوه یافت نمیشود بر همه مشغول و معین است که از آمد و شد ملل غریبه بمصر نقصان نیاد و
 آمده چرا که ضرر شش میش از منتقض است رعایای مصر خیلی فایده و سر برابند مالیاتش
 بسیار کم و طلبش فقط تحصیل تواریخ داخلی کنند حال ششده سال است بهمان حالت

باقی است فقط عاقلی که مانع ترقی و بهبودی مصر است همین با است واقعا آن غرور و رفو
چه طور از بهم پاشیدن این تغییرات و تبدیلات باید در تاریخ عالم درج شوند چه لازمه کمال انجمن
چنانچه دخت از خشک شدن ناگزیر است یا در فصل حسد ان برک از بجزر کجین این تغییرات
هم ناگزیر است در تاریخ درج شود اگر زوال این ملک را تقدیری یا ضروری فرض کنید
باز خالی از تافت نیست در واصل رود نیل اراضی بسیار خوب و حاصل خیز است دست علم
غریب چمنوزبان رود نیل رسیده هزار سال است متصل از فلانی بعیده خاک و گل حاصل
خیز بر کفر نکستان میزد مصر هیچ ندارد و در کیش ملت زارع و وضع عراش نسبت به رقبات
و بطبای جدید جنسی غرابیت و بلا خطه قروض عظیمی که بخارجه مدیونند ممکن نیست در این
ماه نوزدهم حالت ملت رو بصلاحت و رستگاری باشد خلاصه سر رشته دراز است
و وقت چهارشنبه ششم تنگ

ساعت نه و نیم پس از صرف چای نواب ابراهیم پاشا برای شایعت آمده بودند
در کاری ایشان نشسته رفیق بطرف دریا شده اسکندریه را بسیار خوش نما و خوش ترکیب
ساخته اند تمام خیابانها از اجاز سنیه است همه را مرتب و منظم تراشیده و پهلوی یکدیگر
نصب کرده اند طرفین خیابان که پیاده رو است از سنگهای مربع سفید فرش شده
تمام عمارات چهار پنج درجه و باشکوه است دکا کین جیلی معتبر دارد همه جا ازین
خیابانهای متصفا کد شتیم درین راه از میان میدانی کد شتیم که وسط آن مجسمه محمد
علی پاشا را سواره از چدن ریخته نصب کرده اند مسجدی محمد علی در مصر که ستونهای
متعدد در مر دارد بالای تپه ساخته شده و مشرف بشهر است از بناهای دلیت بالای

مسجد ابرام از پانزده میله پیداست خلاصه یک ربع ساعت راه بود تا دریاست
 ده ربع کم داخل کشتی شدیم موسوم به بکیره این بکیر موسوم است به مدتی که اگرچه کشتی
 کوچکست و ورزشش از هزار و سیصد تن غلیظت اما روی هم رفته ظریف است
 اطافای این کشتی وسیع تر از حجرات چهاریت که از نمبئی آیدیم قریب صد نفر غنی
 و فقیر سا فرزند این کشتی بعضی به انطاکیه و برخی باسلامبول میروند ساعت یازده غدا
 صرف شد می گفتند غذائی که در این کشتی میدهند بسیار بد است ولی بالعکس خیلی
 ماکول و پاکیزه بود در یاتا عصر صاف و آرام بود بعد قدری تلاطم شد اما نه چندان
 که باعث اذیت باشد شب در عرشه رفته در اطاق مخصوصی که باصطلاح راحت
 گاه است خوابیدم روز چیشنبه دهم هوا خنک بود
 صبح بیدار شده دیدم تلاطم دریا چنینیله بیشتر شده بحدیکه بخیره ارا بسته بودند مبادا
 آب داخل حجرات شود حالت بعضی از مسافرین برهم خورد با دخالتم هم میوزد
 با این حال از دیروز دو ساعت نظیر مانده تا امروز ساعت ده دویت و چهل میل
 مسافت طی کرد از اسکندریه تا انطاکیه پانصد و بیست میل است فروایک ساعت به
 طهر مانده بقاعده باید با انطاکیه برسیم هوا خنک و پاکیزه است از صبح الی سه
 ساعت بعد از ظهر در اطاق کامپیان که ارفع از سایر حجرات است ماندم زیرا که اینجا هم
 حرکت کمتر بود و هم هوا خنک تر نام کامپستان نسکواست بسیار آدم باهوش
 وزیر کی بنظر آمد میگفت سالهای متادی با کشتی شراعی با غلب مملکت روی زمین از
 قبل هندوستان و چین و سواحل سینک دنیا و غیره رفته ام شب هوا خنک و صفا

روشن بود در غشه کشتی بتراند آختند با سنجا خوا بیدم بسیار خوش گذشت
روز جمعه یازدهم شهر رمضان المبارک

صبح بسیار زود از خواب برخاسته دیدم دریا مثل کف دست صاف و نیم
خنک مفرج میوزید جبال یونان از دور پیدا بود و شب از پهلوی تنه چهار جزیره
کوچک که متعلق به یونان اند گذشتیم ساعت شش و نیم صبح از پهلوی جزیره سنت
جورج که در طرف چپ واقع است گذشتیم دست راست مبت و پنج میلی انطاکیه
جزیره لادر بود واقع است معادن طلا و نقره و سرب در این جزیره زیاد یافت
میشود و از دور نیز جزایر دیگر نظر آمدند بر جی آباد و بعضی شراب ساعت نه یک چهار
شرعی بزرگ از پهلوی ماند گذشت چینی تند میرفت یک ساعت نظر مانده وارد اسکله
پیرمس شدیم کشتی نگراند آخت عمق اینجا خیلی است پیوسته در این ننگرگاه تنه چهار
کشتی جنگی و تجاری خارجی هستند از این بندر تا انطاکیه شش میل است که هم کالسکه
سجاریه و دو هم اسبی من و همراهان سوار کالسکه اسبی شده راندم قریب یک ساعت
طول کشید تا به شهر رسیدیم هوا گرم و هوای پراز کرد و خاک بود بعض در و در غنیمت همان خانه
موسوم به آنکلیتر که مشرف به مدانی با صفا و عمارت دولیت است باب این همان خانه
از قبیل نیز و کرسی و نیمکت و دیوار کوب و چل چراغ و ساعت و کمدان
و غیره تمیز و پاکیزه است فرش تمام اطراف قالیچه ایرانی است پیشین
همه جوانان آنرا بسته و پاکیزه اند خدا هم خوب و ماکول است کیلاس و آلبا کو
درشت خوش مزه اینجا یافت میشود قوت فرنگی هم سرفدا بود اما چندان حلاوت

نداشت طرف عصر حالت من برسم خوردم و توانستم از منزل بیرون بروم پس رفروان
 میرزا اسمعیل خان میرحباندار علیخان و لیاقت علیخان سوار کالسکه شده دست اندر
 تماشای شهر اطراف شهر گردش مفصل کرده بودند گفتند قبرستانی هستیم که مال شده
 سال قبل از حضرت مسیح است اعمده ای زمانی که میسر دانیال مندس جاده فیما بین
 پلاس دلاکنگ و دویس را درست میکرد این قبرستان کثوف شد بعضی از مجسمه های مر
 را که درین قبرستان روی قبور بود محض خاطر راه شکستند و برخی بضرب کلنگات
 خور و شد بسیاری از مجسمه ها که درست بیرون آمد همه را بموزه نقل کرده علاوه بر صورت
 های سنگی آلات و ادوات طلا و نقره از قبیل کار و خنجر و نیزه و شمشیر و زینت زنا
 و غیره زیاد پیدا شد چند مثال هنوز در قبرستان باقی است می گفتند چنان بهیات
 و اسنادی تراشیده اند که پوست بدن از زیر لباس پیدا است مجسمه کاوی بقدر
 کاوی قومی یکل درشت دیده بودند که از دور بینه مثل کا و زنده نظری آمد در
 سوابق ایام رسم یونانیان این بوده که بعد از وفات مجسمه شخص متوفی را با مجسمه یکی
 از موجودین را از سنگ مرمر حجاری کرده بالای مقبره نصب میکردند از پهلوی
 معبد اگر پلیس بهم گذاشته بودند فقط پانزده ستون باقی است طول هر ستون
 سی و شش پا است اگر دو نفر ستون را بغل بگیرند دستشان بیکدیگر نمی رسد همه از
 سنگ مرمر و ستون ها شبیه یکدیگر است که در کوچه تیره که انطاکیه در دامنه آن بنا شده
 یافت میشود بسیار خوش نام و قشنگ تراشیده اند معبد رب النوع را نیز دیده بودند
 بالای تپه بلندی بنا شده سیصد و نه سال قبل از ولادت حضرت مسیح این بنای

Antiochia

عالی را بنا کرده اند حال فی الجمله اثری باقی مانده زمانیکه رومیان یونان آمدند
 اهل یونان همه بت پرست بودند و میان متعصب آنچه مجتبه و تمثال بود شکسته و نهض
 کردند یک مجتبه درست پیدا نمیشود یابی دست است یابی بینی یابی پا مختصر هر مجتبه یک عضو
 ناقص دارد من شب را **شنبه دوازدهم** با کمال است بسزای مردم
 صبح احوال مجتبه بهتر بود بعد از نماز بعضی نوشته جات نوشته روانه حیدرآباد کردم
 هوا خیلی گرم است چهار ساعت از ظهر گذشته سوار کالکه شده رفتم تماشای موزه بهرام
 همه بودند اول موزه آرکولی چیکال که در آن آلات خورد و کوچک را جای داده بودند
 رفتم داخل موزه که میثون طرفین دو مدرسه صنایع است از قبیل نقاشی و تجاری و بنت
 کاری و هر یک سیصد متعلم و بیست و هشت خلیفه است مقابل درپله کان مرمر بود
 هر پله تقریباً دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت از پله که بالا میروند ایوان بزرگی
 بود و ستون مرمر بسیار قطور طویلی داشت از دست چپ رفته داخل اطاعتی
 شدیم که اطراف آن همه قفسه بود تمام اسبابا را در این قفسه بازی آینه چیده اند
 در قفسه اول تاجای طلا شکل مثلث اما بسیار نازک دیده شد در قفسه دوم چهارده
 سازه طلا بود که هر یک چهار پرده داشتند در وسط با یک منج برخی این چهار
 پرده را بهم وصل کرده بودند بعضی مهره های بلور کوچک آبی رنگ شفاف سوراخ
 داری دیده شد که در مصر نیز دیده شده بود و مجتبه زن برهنه بار تقاع و اوصیج
 خطوط سرخ رنگ بر بدنشان مرصع بود در قفسه پایله های طلا شبیه به سبد دیده شد
 یک دسته داشتند که های صینی ظرف شکسته و درست بسیار بود در مصر نیز موقوفی

دیده شد بطول پانزده اصبع دو شمشیر مغربی و دو چاقوی طولی مغربی نیز بود
 و متبکی این ها را پیدا کردند یک نکه متقال که محکم و خوب نساجی شده بود یافتند
 از فرنی می گفتند متعلق به غلاف پهن است قرصهای طلا بعضی مدور و برخی شبیه
 به اوراق اشجار که روی هم رفته هفتصد عدد می شد دیده شد همه فرو رفته و فنج
 و متوج بودند در چین کردن زمین ضرب کلنگ و پیل فرو برده یکی از قرصها که
 طولش تقریباً دو اصبع و نیم بود هیچ سوراخ و فرو رفته کی نداشت از قرار
 منقول این زو زو را با مرده دفن میکردند ظروف کلی بی لعاب و استخوان انسان
 که می گفتند مال هزار و پانصد سال قبل است زیاد دیده شد چهار صند و قهقه مس
 رنگ زده دیده شد گفتند اینها پهلوی سر مرده پیدا شده که باهای زیاد هم
 بود و دو سنجاق طلای بلند که سرشان مجتمه کا و آه بود دیده شد در آن زمان
 این سنجاقها را بسیر برای نگه داشتن برنقص میکردند حالا مثل همین سنجاقها که در
 میرتندیک زو زو دیگری بود شبیه یک درشت سی و شش ورقه طلای بسیار نازک با
 بطور برکهای کل پهلوی یکدیگر چسب داده بودند آلات دیگری نیز بود شبیه باهی
 و شب پرکت و آه که سرش مثل سر عقاب بود و شیر و جند و شغال بسیار خوب
 ساخته بودند با وجود این که کلی تمام اعضا را واضح درست کرده بودند غلاف خنجر
 بود که مجتمه دو مرد و سه شمشیر شبیه شمشیرهای ایران روی آن کار گذاشته بودند یک نفر
 با نیزه بطرف شیر حمله کرده بود شیر هم برای او کوس بسته بود و شیر دیگر دم
 علم کرده و در گریز بودند معلوم میشود این را پس از جنگ با ایرانیان پیدا کرده اند

فرنگیان

چه این نوع تصویر در آثار یونانی دیده شد بعضی آلات دیگر سوراخ دارد که گویا بالسه میدوختند
 و مجسمه زن دیده شد هر یک در دست یکت فاخته داشتند شناخته نشد مرالی از نقره بود
 شاخهای طلا داشت تقریباً بقدر یکچه خرگوشی از قرار قول بدیر موزه این مرال و بسیاری
 از چیزهای دیگر مال نهصد سال قبل از میلاد حضرت مسیح است اگر بخوابیم بنویسیم چه چیزهای
 عجیب و اشیا و غریب دیده شد یک کتاب پر میثود از این جافتمیم به اطاق دیگر که
 آلبانی نام داشت و بیشتر بوسیباب چند از میان آثار و خزانه های مصر پیدا کرده
 برای مملکت یونان بطور هدیه فرستاده همه را در این اطاق مفسد و انداختند
 بر طرف کلی مجسمه های آهنی و برنجی و چدن مختلف شکل و متفاوت الاوضاع شاخ
 دار و بی شاخ دست بسته و دست باز بعضی کچ در بخل گرفته استاده و برخی نشسته و
 معرودی دراز کشیده بعضی از مجسمه با صورت انسان و بدن حیوان داشتند
 و برخی بعکس بسیار پاکیزه حجاری کرده اند در این عصر کمان منیک گنم اینطور نازک کاریها
 بتوانند بکنند کشف های کوچک و بزرگ از احوال متلونه تراشیده مثل لاک است
 جا نذا بودند در یک قفسه زرد و زرد مختلف خوش کار دیده شد از قبیل زنجیر و گردن بند
 و انگشتر و لوله و عا و سکه های نقره و طلا و غیره از این جافتمیم با طاق دیگر که مشتمل بود
 بر مجسمه های کوچک مرمر و طیور و جانورهای کوچک در سوابق ایام در یونان بآن
 قسمی که خاک میکردند نمونه اش را در این اطاق مفسد و انداز اینقرار اولاجده
 روی زمین طاق پنجم و ده اند بالایی آلات طلا و نقره در طرف راست و چپ
 اسباب حرب و پائین با طرف کلی یا مس اینست که هر مقبره را که می شکافتند

این اسباب پیدا می شد چجه بای چند دیده شد که اغلب پوشیده و خاک شده بودند اما
 و نماهی عالی عیب مانده بود پس از تماشای این موزه ملی که مثل است بر مجسمه های مرمر
 و تایل مجرای انوس است که مجسمه دیده شد که ثابت و بی نقص باشد اغلب بی بینی و
 بی دست و بی پا و بی چانه و بی چشم و بی سر بودند مجسمه رجال مکشوف و مجسمه سنا مستور
 بود یعنی قطیفه مانندی از سنگ تراشیده از کمر بپایین پوشیده بود اینقدر خوب
 حجاری کردند که آدم از دیدنشان سیر میشد از آنجا بیرون آمده فرستم تماشای پارلمنت
 که منحصر بود بیک تالار بزرگی و خل که می شود طرفین مدخل و دپله کان است سیس و سیک
 غلام کردش که برای اشخاص خارج از اجزا هست خود اجزا در صحن تالار که به شکل
 دایره بود درجه درجه نشسته بودند قریب شصت نفر حضور داشتند یکی از آنرا که تدعی بود
 اهل مجلس را مخاطب ساخته لطف می کرد و می نظر من صاحب تقریر نیامد آن یکا عتی که آنجا
 ماند من متصل او حرف میزد و این زبان جدید که حال در یونان ترویج است چنان حلقی
 نبرد و گفت که در باب پنج ملیان لیره بود که میخواستند از دولت فرانسه قرض کنند
 سهمی از آن را صرف راه آهن بکنند و هم ادای قرض سابق را از آن پول بکنند شب
 بعد از شام هوای متعاب روشنی بود فرستم به اگر رئیس بالای کوهی بنا کرده اند تماشای از
 کوه سنگهای عظیم مرمر است اما کلی خراب شده فی الجمله آثاری باقی است از نقش و نگار
 در دو پار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را طول مسجد نو در عرض پنجاه و اربعه
 پانزده قدم است اگر چهار نفر آدم دست برد هم بدیندی است و بنا را بغل
 بگیرند و ستان بهم غیر سدی شش ستون کلیتاً باقی مانده بود از صحن مسجد تمام شهر پیدا

پس از تماشای بسیار و اندوه بسیار مر حجت تبرل شد پیش از رفتن به اگر پلیس سیر کرد
و نایب اول سفارت بهیله گلیس آمده اطلاع دادند که فردا دو ساعت بعد از ظهر
مقرر شده است خدمت علیحضرت بهایون جورج شاه پادشاه یونان برچون
جناب سر بر اس را مبولت سفیر کبیر دولت انگلیس بهان روزیکه من وارد انطاکیه
شدم بمیت لندن تشریف بردند نایب اول سفارت بجای جناب ایشان تامل نمود
راتا و رود میتراکا رود شار و دافر رسیدگی می کنند بسیار جوان آراسته و معقولی
هستند خیلی اظهار روزیکشینه سیر دهم دوستی محبت کردند

ساعت ده ملاقات جناب سیر ترکیوبی صدر اعظم یونان رفتم آنچه بنظر من رسید
از حیثیت ادراک و فهم و قاعده دانی قابل این هستند که رئیس ادارات همه فرنگستان
باشوند شباهت تامی پیش بریارک دارند خیلی مستقیم الرای و یکیت رز و درست فعل
هستند میخواهند این پنج لیان قرض را رز و گرفته تمام قروض یونان را یکجا بکنند
می گفتند اگر یونان خود را از منازعات و مناظرات خارجه دور نگا دارد است
قویست که آتیه ملک یونان ترقی بگذرشته صحبت با اینجا کشید که ملازمین قلمی از روی
چه قاعده انتخاب میشوند گفتند بی امتحان خدمت میدهند اگر چه خالی از نقص نیست
و پیوسته معرض غیبت و کنایست اما روی هم رفته اسهل است از رسمی که باید امتحان
بدهند تا مصدر کاری بشوند محض این که داخل خدمت دولت شوند لازم است
از امتحان ماتریکیوشن تمام عیار بیرون آیند بعد بدون امتحان درجه بالا تر خدمت
بآنها دادن مناسب تر نماید و دیگر آنکه وزیر کار آنها نیست که بشیر کار بکنند

و خرمت بکند و کوشش کند تا تمام امور دولت را بنفس نفیس صورت دهد بلکه هر که کوشش
 کند که زود تر انتخاب شود او وزیر است و این نوع وزارت موقتی است بارش کمتر است
 از منصب صاحب منصبان زیرا دست مستقل اگر برای انتخاب شدن وزارت فقط
 مستلزم باشیم با امتحان دادن بی فایده است و هیچ حاصلی نمی بخشد چرا که علم آدم است
 و بی اعتبار کند خلاصه صحبت های شیرین در میان آمد بعد ایشان تشریف بردند فرم
 سرخار دو ساعت از ظهر گذشته میسر کرد و منزل آمده حسب المرقوم خدمت علیحضرت
 اقدس بهایون جوینچ میرفردون میرزا علیعلی بیگ خان و میرزا اسمعیل خان همراه بودند
 همه لباس رسمی پوشیده بودیم و قلیکه از کالسکه پیاده شدیم و دو نفر نایب اجدان با لباس
 رسمی دم در ایستاده بودند من و بهرامان را هدایت کرده رفیقیم اطاق کوچکی بنشیند
 نه نشسته بودیم که خبر آوردند علیحضرت پادشاه شظرند فرستیم اطاق ایشان تا وسط
 اطاق تشریف آوردند لباس رسمی پوشیده بودند و دو نشان بینه نصب و دو بکران
 آویخته بودند دست داده نشسته صحبت های مختلف در میان آمد بسبب استغای وزارت
 مرا پرسیدند عرض کردم بواسطه نقاهت مزاج بود زمان وزارت سرکار مرحوم
 ابوی را پرسیدند که چقدر طول کشید عرض کردم سی و دو سال و زمان وزارت مرتزق
 سؤال کردند عرض کردم چهار سال و نیم ازین قبیل سخنان زیاد شد فرمودند و در پیشانی
 برای تماشای جو بیله و مبارکبادی این چنین سپید بلند تشریف میرز بعد برخاسته
 دست داده بیرون آمدیم با بهرامان بنشیند دست داده اظهار محبت فرموده چمن
 شدیم علیحضرت پادشاه بقدری حسن پسندیده و خلق برگزیده دارند که عامه رعایا و برابرا

شب و روز بدعا کوفی وجود و بچود ایشان اشتغال دارند و بنوعی در قلوب خلق از وضع
و شریف و صغیر و کبر انانیت و ذکور رنوخ پیدا کرده که هیچ سلطان خارجی امروز در یونان
بجز شخص ایشان نمیتواند بر مسند سلطنت قرار گیرد و علیحضرت سلطان که وارث تاج و تخت
به سندنه فقط رعیت حق شناسی و دوستخواهی دارد بلکه بالطبع میل و محبت خاصه نسبت
به پادشاهشان دارند و تئیسکه با علیحضرت پادشاه صحبت میداشتیم در ضمن یک قطعه
عکس ایشان را خواش نمودم و عده فرمودند طرف عصر بفرستند سه ساعت از
ظهر گذشته سیر اتمیوس حاجی بطروس سرتیپ توپخانه که بهم نایب اجدان است دو
قطعه عکس بزرگ و یکی کوچک که با دست خط مبارک نامشان را زیر هر دو نوشته
بودند برای یادگار آوردن از قرار گفته سرتیپ مذکور پادشاه و کمتر نام خودشان و عکس
نمیویند و میفرستند که با کسی که واقعا دوست و متحد باشند عکس مرا هم پادشاه خوا
بودند چون همراه مذکبتم و عده کردم از لندن بفرستم طرف مغرب باز سرتیپ مذکور
از جانب پادشاه آمده خدا حافظ کردند و گفتند پادشاه فرموده اند هر حدی دارید
رجوع نمایند اظهار تشکر کرده گفتیم عرض کنسید چندان توقیفی این جا نخواهم کرد اگر جزی باشد
البته با علیحضرت ایشان عرض خواهد شد اگر از علم و بصیرت یونانیان بپوشیم خاک
یونان چندان حصه خوبی از عالم نبرده چه همه پرارشن و ریکت و اطراف ملک پرست
از تپه و دمن و فی الحقیقه جای تعجب است که چه طور چهار ملیان لیره مالیات از یک
جمع میشود بیشتر از کرک شراب و ائمه خارجه جمع میشود و ملکیت حیدرآباد که عزت
و فلاح و معدناتش شیر است بالنسبه بیونان از یونان جمعیت ما چهار ملیان لیره

جمع میکنم و در یونان چهار ملیان لیره از دولیان جمعیت جمع میشود یونان هم مثل مصر قرض
 ملتی زیاد دارد و بیشتر بخرجه مدیون است دولت یونان مبتی ملیان لیره قرض کرد
 برای استیاع جازات جنگی و تدارک عسکر حاضر کاب اگر جازات فروخته شود و لشکر
 موقوف فقط عارضه که یونان دست میدهند از جلالتش کاسته میشود شایسته یونانیان
 نیست ملاحظه نمایند که محاطت مملکت آنهاست بمسک نظامی آنها نیست بلکه غم جرم و دل
 مستبهره است که آنها را از ظلم و تعدی دولت خارج محفوظ نماید خلاصه کائن این است که شاهی
 یونانی و موبو مالش و تاریخ یونان که عموماً در مدارس فرنگستان آموخته میشود سبب
 این شده است که ملل فرنگت پیوسته خیالشان مصروف یونان است و شاید پسند
 نیز مردان توانا و زنان زیبا در ملک مزبور پیدا شود در هندوستان خیال باخندان
 متوجه یونان نیست فقط چیزی که بکار مای آید در تاریخ یونان حکایت جنگهای پی پی در
 پی است که سوابق ایام مکرر با بعضی از حکام غربی ایران روی میدهد و حکایت و
 شرح این جنگهای پرافسانه هنوز جزو کتب و تواریخ معتبره محسوب میشود با وجود تاریخ
 پلنگینه جدید جنگ مرآتان نه بکار استقامت و پایداری حکومت یونان میخورد و
 سفید نیست و آسایش فرنگستان است مذکور است که ده هزار لشکر یونانی صد هزار
 عسکر ایرانی را در مرآتان کشته و نابود کرد و ندی پس چرا حالا که یونان مبتی هزار لشکر دارد و به
 اسلامبول پورشش منیر و از آنجا یک در تمام مدارس فرنگت تواریخ و کتب یونان خیلی
 اهمیت پیدا کرده بدون شک یونان را از وضع حالیکه دارد بخمال کج انداخته
 ابراز این اینکه مبرین و اربابان سیاست فرنگستان بنوعی قلوبشان بستگی باین

کتاب پیدا کرده بیش از احتیاج است و آزادی و حریت یونانیان را بیشتر از آنچه
تصور نمایند اگر جوانان انگلیس کمتر متوجه این کتب بشوند برای نجاتمان اتبری حاصل
نخواهد بلکه برای یونان بهتر است خلاصه برویم سر روزنامه یومیه

روز دوشنبه چهاردهم

تا نهار تازه رخ نمود و بعد از ظهر جناب ترکیو بی صدر اعظم باز دید شریف آوردند چون پنجشنبه
آورده بودند و من لباسم را گنده بودم نتوانستم تا لباس میو شوم ایشان مطلق شوند لکن ما نشانها
گذاشته معادوت فرمودند شب من و همراهمان در یک مهمانخانه که ده مبل شهری است مان
میتز کردنایب اول سفارت بودیم اول بنا بود با راه آهن برویم چون گفتند با کالسکه ای
بیش از یک ساعت و ربع راه نیست انب آن دانستم با کالسکه اسبی بروم که هم کردش
شده باشد و هم بتأمل تماشای دروشت را بکنم ساعت شش سوار شده را ندیم دو ساعت
درست طول کشید تا رسیدیم به مهمانخانه اینجا قضیه ایست موسوم به کیفیا که چندی قبل
دولت جرمن آنرا متصرف شده مدرسه و غیره بنا کرده بدین واسطه اهل قضیه تمام زبان
جرمن میدانند که هشت سال قبل در سفارت خانه انگلیس در طهران نایب اول بود شارژ و
افر سفارت یونان شده دیر و باز وجه اشش وارد شده بودند آنهم نیز جز و غوغا
بودند در همین ورود با ایشان متعرفی شده من رسید رفتم بعد از شام در اطاق بزرگی که وسط
باغ بود رفتم یک کار بکنم چند نفر از اهل شهر هم اینجا برای شام آمده بودند صاحب مهمانخانه قدر
پیانو زد مردان و زنان یونانی قضیه بدخیلی خوش گذشت تا نصف شب اینجا بودیم بعد
بوقوف گاه راه آهن رفته با کالسکه بخار شهر مراجعت کردیم و کالسکه های ایسی را خالی

۲
جناب مستبر دو
من با کار د

بشهر روانه نمودیم میستر فرون و طفیل علی بیگ خان و میر حبیب الله علی خان در همان خانه ماندند که صبح
بروند بر آن یعنی با نجاتیکه بیگ قول ده هزار نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را میداد و قبولی
چهار صد نفر یونانی صد هزار نفر ایرانی را ناپا بود کردند البته خالی از اغراق نیست خلاصه امروز
وقتیکه از آنجا که بطرف کفیای آمیم جمعیت کثیری دیده شد جوته جوته در کاری داشتند
اطراف خود کل و گیاه فراوان گذاشته نموده کنان و گفت زنان از دی که خارج شدند
و سیرگاه است بر می گشتند بعد از پرسیدن معلوم شد امروز عید ترنیه بود و اهل
شهر عید روز سه شنبه یا نزد هم گرفته بودند

و شب چون دیر بر شستم و کسالت راه هم گنج کرده بود قدری دیر از خواب بیدار شدم
پس از نماز جناب ترکیبونی صدر اعظم عکس خویش را بذریعہ میستر پدربیک که یکی از اجزای
پادشاهی است برای من فرستاده خواش یک قطعه عکس مرا کرده بودند چون همراه مذاتم
و عده کردم از لندن بفرستم بعد از ظهر همراهانیکه بر آنان رفته بودند حسته و کوفته و کراوات
مراجعت کردند گفتند بچایاعت و قتیتم و بچایاعت بر شتم بچکر که دو غبار سپنج چیز دیگر ندیدیم
آن تپه ای خاک که مثل است بر اجساد یونانیان که در این جا معدوم شده اند و شب
قبل در فالیر که دی است نزد یک بندیریس شام خوردم هوای خشک خوبی داشت
و چون فردا انشاء الله بطرف اسلامبول عازم می شوم خبر کردم شام در همان خانه فالیر حاضر
نمایند جمعی هم موجود بودند از قبیل میستر باکار و شارژ وافر و میستر کرونا و نایب اول
سفارت و غیره ساعت هفت موعودین مسندل من آمده با اتفاق ایشان بطرف
فالیر اندیم گفتیم بنده و آغروق را فردا از شهر بگذرستیم بپایان شب کی بود بسیار

خوش گذشت اتفاقاً در همانخانه دیگر نزدیک همانخانه مجلس ساز و آواز بود بعد از شام
با همانان و همراهان آنجا فرستیم شخصی کاغذ میزد و دیگری پیانو خیلی آهنگ و خوش مقام
زدند بعد از شام همانان وداع کرده رشتند غم رفتم بالا خانه که مشرف بر ریاست خیمه

روز چهارشنبه شازده شهم شهر رمضان

تا ظهر چون ایام گذشته گذشت چند دقیقه از ظهر گذشته سیر با کار دوز و وجه اش
برای وداع آمدند هفتار با هم صرف شد بعد از نهار قدری صحبت کرده ایشان رفتند
منم خوابیدم ساعت پنج سوار کالسکه شده بطرف بندر پیرس روانه شدیم انظار کیه طهرت
شما الاندازه کوچهای وسیع اینجای خوب و همانخانههای پاکینه دارد اما بواسطه قلت
آب تمام معابر و گذرگاهها پر از گرد و خاک است کالسکههای دوا بیه و غرابهای
دودی و اسبی زیاد یافت میشود زنان زیبا روی و خوش اندام و مردان متناسب
اخلاقه از من حیث المجموع پنیهای درشت و چهای کلفت دارند اجانب خیلی کم میازند
یافت میشود اغلب قوه خانها و تمام خیابانها با چراغ کا ز روشن میشوند روز دین
فصل که تابستان است هوا بیش گرم است شبها عیبی ندارد و ابل ملک تیز هوش
و چالا کند اما خالی از خدعه و مکر نیستند این همانخانه که ما مندر کرده بودیم خوب
اما مسافرینیکه فصل تابستان می آیند بهتر است در دو میلی شهر در فال که هوا خنک
خوبی دارد مندر کنند هوای انظار کیه بقدری برای ماکه بکریای هندوستان حادث
داریم گرم بود که ما فوق آن متصور نبود خلاصه ساعت پنج و ربع وارد بندر شده رفتم
یکشتی اطرش شش در و شش است ساعتی نه میل و نیم الی ده میل حرکت میکند خیلی

پاکیزه و نفیس است تمام نیم کت و تخت خوابها از مخمل قرمز است ساعت شش و ربع
 راه افتاد و دریا قدری متلاطم بود و باد مخالف نشین میوزید اما چندان صدمه نمیزد ساعت
 هشت شام بخوابیدیم هوا خشک بود اما همراهان می گفتند از ترس اینکه مباد آب
 داخل حجرات بشود و پخته های طاق آنها بپزد بود و نمایان جبهه گرم بود تمام شب هوا بر بود
 روز پنجشنبه به قندیس

امروز هوا بسیار خشک و تمام روز بار بود و دو ساعت قبل از ظهر چند دقیقه باران آمد
 بعد ایستادیم ساعت بعد شروع باریدن نمود همین طور تا شام که میبارید و کاهی
 می ایستاد ساعت شش و ربع وارد تنگه وارد دنا شدیم هم این تنگه از شهر دارد دنا
 مشق است که در ابتدای این تنگه واقع و بسیار خوش منظر است شهر در دنا قریب
 ده هزار نفر جمعیت دارد و هزار مسلمان و هشت هزار نفر ملل متفرقه شب خشک
 بود درخت روز جمعه مجددم خوابیدیم

صبح بسیار سرد بود درجه میزان الهوا در طاق شصت و شش و پر دنا شصت درجه بود
 مسافرین همه لباس کلفت پوشیدند و دو ساعت بظلمه مانده هوا دشوار و مملو از دود
 پیدا شد نیم ساعت بعد داخل بسفور شدیم نیم ساعت متجاوز گشتی در میان بسفور میرفت
 تا رسیدیم بلنکر که طرفین بسفور مملو بود از عمارات خوش منظر و ابنیه با صفا و مساجد
 حالیه میخواستیم بگویم هیچ جایی در دنیا این منظر نیکوی بسفور را ندارد یک ساعت بظلمه مانده
 کشتی بلنکر که رسید لنگر انداخت من و همراهان پیاده شده داخل قایق دودی شده
 بطرف اسکله رانیدیم از بندر تو بخانه داخل شده و قیام پرانهارا در همانخانه نمودیم و قبل

و انجکه صرف کردیم شهر اسلامبول دو قطعه است یکی قدیم که اهل ملکت استعمال میکنند
و دیگری جدید که پراینجا مستدام شهر و محال اسلامبول بودی کوه و تپه واقع شده
زمین کوچه با باشکهای قلیه مفروش است یکت کوچه منوی دیده نشد یا سر اشقیب است
یا سر بالا هوای شهر گرم بوده سه ساعت از ظهر رفته رفتم چون دره که یکی از محال اسلامبول
و باکشی و دودی و دو ساعت راه است در میان خانه موسوم ببل و و یعنی خوش منظر
فرود آدم هوای لطیف خلکی دارد تمام عمارات اینجا مشرف بدریا و خیلی باروح اند سفارتخانه
های خارجه در امتداد بنفوذ نیز است که فضل تابستان از شهر اینجا می آید

روز شنبه نوزدهم شهر رمضان

تا بعد از ظهر تازه که قابل مذاکره باشد در پنج ننود سه ساعت از ظهر گذشته رفتم بدین
لر و دینور که یکی از اعیان مجلس و برای تعمیر آب و هوا اینجا آمده پس از قدری صحبت
رفتم بدین جناب سر دیلیم ویت وزیر مختار دولتی مجلس مقیم اسلامبول آدم
بابیه معمری از خیلی با کفایت و درایت صحبت های متفرقه زیاد در میان آمد از اینجا با اتفاق
ایشان فرستیم بدین جناب فحاست نصاب حاجی میرزا حسن خان معین الملک وزیر
دولت علیه ایران هذب و خلیق و ادیب بنظر آمدند با ایشان نیز صحبت های مختلفه زیاد شده
با اتفاق فرستیم دیدن نواب حلیم پاشا که یکی از اعیان معتبر اسلامبول و پسر عم خود
مصر اندر اجبت از اینجا رفتم منزل جناب بنیر پاشای مشیر الملک منزل نبودند کاغذ
نام خود را گذارده رفتم بدین جناب سرنبری و لطف قائم مقام دولت فخریه مجلس که
برای تصفیه گفتگوی مصر با اسلامبول آمده اند از اینجا منزل مراجعت شد میرزا اسمعیل خان

الها را تاسف کرد که چرا بیرون رفته و حاضر نبود همراه من بیاید خدمت جناب معین الملک
زیرا که باید پرسش سخا فاشی میگفت دوست است لهذا ساعت نه شب رفته تهرانی
جناب معین الملک نوشته توسط خودشان روانه کردم از قراریکه می گفت جناب معین الملک
از ملاقات من خورسند بودند خلاصه ساعت دوازده که نصف شب باشد خواستیم

روز شنبه بیستم

جناب معین الملک امروز بعد از ظهر وعده کرده بودند ملاقات تشریف بیاورند دو
ساعت از ظهر گذشته هوا مغشوش شد باد تنیدی وزیدن گرفته باران هم آمده خیلی
سرد شد ساعت سه و نیم نظر بودم که تلگرافی از جانب ایشان آمدنی بر اینکه هوا کمی متغلب
دریا مانع است از آمدن و قرار بر روز دیگر مقرر شد ساعت چهار و نیم جناب سر ویلیام
دست باز دید تشریف آوردند قدری با ایشان صحبت شد چون ساعت پنج برای حضر
چای در منزل بردند و نور موعود بودیم تمام همراهان را برداشته آنجا فرستادیم جناب
سر ویلیام دست نینداخت تشریف آوردند پس از صرف چای و چغنه های مختلفه منزل
معاودت شد امشب جمعی موعود بودند ولی بخیر لرد و نور کسی نیامد بعضی بواسطه امور
القائیه و برخی بواسطه انقلاب دریا تلگرافا و کتبا معذرت خواسته بودند منم چون
شب قتل بود قبل از آنکه دعوت بکنیم ملتفت نشده بودم از خدا خواستم و امشب را
تنگدزاسیده بخواندن بعضی ادعیه جات شب را صبح کردم

روز دوشنبه بیست و یکم

از صبح هوا سخت باریدن گرفت و تا شام نه ایستاد چون امروز روز قتل حضرت امیرالمؤمنین

علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه والسلام است و دست بسج امری نمیتوان زد و نزل
مانده مشغول امور محوله و فرايض لازم که متعلق به امام قتل است شدم
روز دوشنبه شب و دوم

نواب حلیم پاشا باز دید تشریف آوردند چون عالم خوش نبود خوابیده بودم ایشان
قدری شسته یکبارگی کشیده یا هم امان صحبتی کرده تشریف بردند
روز سه شنبه شب و سوم

امروز تلکرافتی از جانب سرد افراد اندین مترجم و نایب اول سفارت انگلیس رسید که سه
ساعت از ظهر رفته با اتفاق ایشان قرار شده برویم ملاقات جناب جلالتاب کامل
پاشا صدر اعظم دولت بهیة عثمانی بعد از صرف غذا سوار قالیق دودی شده رفیقیم ششم
تمام همراهم را فرستادم بمهاجانه میرزا اسمعیل خان ولیاقت علی خان را همراه برد
رفیقیم سفارت خانه انگلیس که در پراواقع است از آنجا با اتفاق سرد افراد اندین رفیقیم
به اسلامبول که شهر قدیم است قریب پنج میل مسافت داشت جناب صدر اعظم
در باب عالی که صدایخانه است تشریف داشتند با ایشان صحبت کوناگون شد
ازین سوال و جواب پلنگیه چنانچه با سایر وزرا در میان میآمد اینجا هیچ سخنی در میان نیامد
پس از قدری صحبت برخاسته رفیقیم تا شامی مسجد آیا صوفیه که واقعا یکی از امانیه نفیسه
قدیمه است کنبه بسیار بزرگی دارد قطر شش صد و پانزده پا است شانزده درب
آهنی دشانزده ستون سنگ یکپارچه که بهشت ستون سنگ سماق و شش ستون
سنگ ششم است و در این با مال معبدی بودند در زم موسوم به معبد آفتاب که تا نین

از معبد مذکور باین جا حمل کردند و شمع بسیار طویل و قطور طرفین محراب بود هر یک قطره
 پنج شش اصبع و بطول دو ذراع میشد گفتند هر یک از اینها پنجاه میوزد بالای محراب
 شاه نشینی بود که اطرافش حجر طلا بود گفتند اینجا جایی است که سلطان عصر نماز میخواند
 و مانوین از پائین اقتداحی کنند در محراب مسجد حوضی بود از سنگ مرمر اطراف حوض را
 شیرهای متعدد کار گذاشته بودند برای وضو ساختن و غیره در عرض محراب یک بود که
 مانع باشد از اینکه مردم دست در میان حوض بپوشند چهار مناره طویلی در اطراف
 کعبه بود ولی بطوریکه بایستی این بنای عالی را تر و تازه نگه دارند بنود این مسجد کنستانتین
 دوم در سال ۵۳۲ هجری بنام اچیا صوفیا یعنی عقل مقدس ساخت در سال ۵۳۲ هجری
 جستان یونانی این جا را معبد کردیکت تحت سنگ مرمر سحر جی اینجا بود گفتند این کوهواره
 حضرت مسیح است شبهای رمضان قنایل کوکب شیل در این مسجد بقدری میفرورزند که
 تا لی روز روشن میشود علاوه بر این مسجد شانزده مسجد بزرگ معتبر دیگر و صد و پنجاه
 مسجد متوسط و دویست مسجد کوچک در اسلامبول است که همه صاحب مناره
 و کعبه دارند بعد از مسجد ایا صوفیه مسجد احمدیه از همه بزرگتر است احمد پاشا در سال ۱۰۲۷ هجری
 بنا کرد و مناره و کعبه بسیار بزرگی دارد که روی چهار ششگون کعبه را زده اند هر مسجد
 مناره بلند و حوض مرمر پاکیزه و صحنی بانه خود دارد فی الواقع این اماکن متبرکه شهر اسلامبول
 که بالطبع شگفت و خوش منظر است بانگوه و بارونق تر کرده اند عروس مجلس با
 خود همیشه دل میبرد و علی الخصوص که پیرایه پراو بستند خلاصه بعد از تماشای بسیار
 برگشته به جماعتان فیم از آنجا سایه تر امان را برداشته منزل معاودت شد امر و طرف

عصر جناب معین الملک باز دیدت شریف آورده بودند من بمنزل آن کاغذها نشان را گذارم
مرحبت روز چهارشنبه بیت و چهارم کرده بودند

امروز جنابان سرهنگری و دلف و سرالفر داندیس و لر و دینور بچار رسو خود من بودند
بعد از نماز با ایشان از هر تبیل صحنای مختلفه در میان آمد بسیار خوش گذشت از دیروز
کلیم شدت در گرفته نمیدانم سبب حبس کفتم یک نفر طبیب حاذق بطلب من چون از
منزل بواسطه درد کلیم بیرون رفتم تازه که قابل تحریر باشد شرح ننمود

روز پنجشنبه بیت و پنجم

بعد از نماز بطور گردش در قایق دودی مخصوص شسته رفتم اسلامبول همراهان همه بودند
در حقیقت اگر شخص هر روز از این جا با اسلامبول برود و برگردد خسته نمیشود بلکه گردش مفصل
باصفا فی است زیرا که کشتی تماش را از بخلوی عمارات و باغات و تلال و شجر سبز
باروح میگذرد و چنانچه اکثر ملازمین دولتی و ملکی و تجار اهل سیف و قلم در استراحت و
سکونت دارند هر روز با کشتی های دودی تجاری که متصل در آمد و شدند به شهر رفته
شام مرحبت می کنند طرفین بیفورد و ساحل است یکی رودی حصار نام دیگر آنا طولی
حصار چند حصا از برای ساحل مین و چند کتا حل بسیار مقررند برای حل عموم خلق مرحبت
از اسلامبول رفتم بدین نواب عالیة نازلی خانم که بطور بیلاق با اسلامبول تشریف آورده
اند چای و سیکار آنجا صرف شد بمنزل معاودت کردم

روز جمعه بیت ششم

اعتقاد آل عثمان این است که امشب که شنبه و پنجم است شب قدر است تمام شهر

و محلات را چراغان می کنند چو شبی تمام میگردند گفتند کشتی حاضر گردند برویم شهر تا شام
 کنیم فردا نوروز وجه و دخترش را ببریم به راه آمدند درین راه رفتم خانه جناب علمی پاشا نوّه
 فواد پاشای صدر اعظم مرحوم چای آنجا صرف شد فردا نوروز این جا منزل مراجعت کرد
 روجه و دخترش با من آمدند شهر شام را در همان خانه هتل و انگلتره صرف نموده بعد از شام
 رفتم مسجد ایاضوفیه قریب ده هزار نفر جمعیت بنابر جماعت مشغول بودند رفتم بالا خانه قدر
 نشستم بالای گنبد مسجد را با چراغ نوشته بودند ذیل شفاعت یا محمد روی گنبد مسجد
 دیگر الاعمال بالقیات در گنبد دیگر لیلۃ القدر همین قسم آیات روی گنبد مسجدی با
 چراغ مزین کرده بودند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک و ضعیف و شریف غنی
 و فقیر مسلمان و فرنگی یهودی و ارمنی مواره و پیاده در کوچه و برزن و مسجد و بازار پُر
 بودند خیلی تماشا داشت نصف شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

روز شنبه بیست و هفتم

چون دیشب دیر بود بیوک دره رفتم در همین همان خانه اسلامبول خوابیدم قبل از
 نماز بعضی امور لازم مشغول شدم طرف عصر از اسلامبول حرکت کرده رفتم بیوک دره
 برای نقییر لباس چونکه امشب خانه جناب فحامت انصاف سر ویلیام ویت
 سفیر کبیر دولت انگلیس همان بستم وقتی که خواستم بقیان پیشینم جناب سر هنری لوف
 را ملاقات کردم ایشان با من همراهی کردند تا طراپیه که بمنزل ایشان آنجا است
 و این جا جناب مغری الیه پیاده شدند و من رفتم بیوک دره لباس بستی پوشیده
 رفتم تمام سفرای خارجی یعنی سفیر کبیر دولت علیه ایران و فرانسه و یونان و اسیکی دنیا

نیز موعود بود و ند سفیر دولت منته به واسطه علالت مزاج اعلیحضرت امیراطوار لک
نیامده بود و ند سفیر ایران تمثال بی مثال اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران را که تکلیف
بالماس بود بینه زده بود و بسیار خوب تمثالی بود خلاصه شام خوبی صرف شده
بنزل روز یکشنبه شب هشتم معاودت

امروز هوا ابر شده قدری بارید و ایستاد بعد از ظهر هوا صاف و خنک شد سه
ساعت از ظهر گذشته رفتم منزل جناب سرویلیام ویت خودشان بواسطه کسالت
مزاج خوابیده بودند بازوجه و صبیحه ایشان صحبت مفصلی بعد گرفته رفتم منزل لرزد
امروز عصر آنجا بجای موعود بودیم جمعی دیگر هم از قبیل جناب معین الملک و سفیر یونان
و غیره بودند دختر لرزد و نور قدری کمانچه نواخته مستمعین را خطی وافر دست داد و نزد
غروب آمدم منزل شب را چون لیالی گذشته بسر بردم
روز دوشنبه شب نهم

امروز هم هوا مثل دیروز عصر صاف بود چون مزاج من هنوز بطوریکه باید و شاید لیتام
نیافته طبیب آمده نسخه دوائی داد کفتم بروند شهر بیاورند امشب سفرای خارجه منزل
من هم مانند حقیقت این ضیافت ولیمه شکر گذاری خداوند تبارک و تعالی است
که عمری عنایت نمود جشن پنجاهم سال سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت ملکه معظمه
پادشاه انگلستان و قصر هندوستان را دیده تنیت نایم و با تمام دولت
خواهان این سلطنت غلظی مبارکبادی بکجا اندامه باین فیض علیا و نعمت کبری رسیدیم
ساعت هشت شب زوجه و صبیحه جناب سرویلیام ویت آمدند و از جانب

سر ویلیم ویت هذر خواهی کردند که بواسطه بعضی امور لازم نتوانستند بیایند بعد سائین
کی بعد ویکری از قبیل سفیر کبیر دولت علیه ایران و سفیر یونان باز و جیشان و غیر امیکا
و زوج شان و میسترفن و سمرالفر و آندلیسن و لرد و نور و غیره تشریف آوردند بعد از
شام من خطبه بنام علی حضرت اقدس ملکه معظمه و امته ملکتا و شوکتا خوانده بلامتی وجود
مبارک علی حضرت ایشان و تبریک پنجاهم سال سلطنت همه اشامیدند بعد میسترفن نایب
و معتمد اول سفارت بهنگلیس لطف غزالی کردند و قبی و دولتخواهی حضرت اقدس علی حضور
پرنور نظام الملک آصف جاه مد ظله العالی و تجدید از خدمات و الدرمجوم و خود من
و بسلامتی حضرت اعلی حضور پرنور مد ظله العالی نوشیده از سر نیز برخاستند
و رفتند بالا خانه پس از دو سه دقیقه تا تل پائین آمده در صحن هماخانه رقص محضری کرد مجلس
بر خواسته شد بجهت بنهایت خوش گذشت پس از تشریف بردن ایشان منم
بجواب گاه روز سه شنبه سلخ رفته خوابیدم

تا عصر از منزل بیرون رفتم قبل از ظهر میستروکیل معتمد وزارت اعظم از جانب جناب
جلالت کامل پاشای صدر اعظم آمده عذر خواهی کرد که جناب معظم له بواسطه بعد مست
و علالت مزاج نتوانستند خود شان بیایند با مغزی البت در صحبت شد سر نما رفتم
بعد از نماز چند دقیقه چرت زدم طرف عصر با اتفاق تمام همرازان فرستیم اسلما ببول
چونکه فردا عید فطر است و این جا این عید را خیلی خوب می گیرند و اعظم و جلایا
میدانند شب را در همان هماخانه که همیشه میسر فرستم بسر بردم

روز چهارشنبه غره شهر شوال

صبح که از خواب برخاستم حسب الرسم همراهان آمده ادای نذر کردند با فردا فرد
 آنها عید مبارکی شد و شب چون شب بیت و هفتم بلکه بهتر تمام شهر را آمین بته
 و چراغان کرده جازات را با اعلام و میر قهای متلون اللون زینت کرده بودند علیحضرت
 اقدس سلطان رسم است نماز عید را در مسجدی که خودشان بنا کرده اند خوانده و تهنیت
 میزند بعارف دولتی بر منند سلطنت متکلی میوند بعد تمام عیان و اشراف و املری
 ملک نظامی و قلمی بحضور رفته دست علیحضرت ایشان را بوسیده بیرون میآیند
 و علیحضرت سلطان بغر خور حال هر یک نوازشات خسروانه مبذول میدارند و کتی
 خلی قابل تماشا است امروز هم سینه چون سایر ایام بسر بردم شب بعد از شام
 رفتم باغ عامه که تپه باش دنیا مند نوز یکان میزدند جمعیت کثیری از زن و مرد جمع
 شده بودند آنجا قدری نشسته بستی خورده منندل معاودت شد

روز پشنبه دوم شهر شوال

امروز عالم چندان خوش نبود از منزل بیرون رفتم بعضی نوشته جات لازمه نوشته
 روانه هندوستان کردم هوای این جانببت به بیوک دره که شتر است پشته زیاده
 دارد چیزی که قابل تحریک باشد روی نداد مردم چون دیروز مشغول دید و بازدید
 هستند تمام اطفال البسه کوناگون و قمسه بوقلمون پوشیده دست و دست از این جا
 به آنجا میروند این جارسم است تا سه روز این عید را میگیرند
 روز جمعه سیم

صبح که از خواب بیدار شدم به توسط لرد و منور رفته از جانب مغارت به نیکی رسید

که علیحضرت اقدس بایون سلطان اعظم یکماعت و نیم از نظر گذشته رامعین کرده اند
 عمارت سلاطین خدیشان مشرف شوم قریب ظهر سراج فرد ساندیسین مترجم و نایب اول
 سفارت انگلیس آمده با اتفاق ایشان رفیق حضور وقتیکه نزد یک عمارت رسیدیم
 علیحضرت بایون مسیحی دیدیم که سه سال قبل بحکم خودشان بنا شده برای نماز تشریف
 سیر دهن نیز در بالا خانه که محاذی مسجد بود توقف کردم از نماز فارغ شدند ظهرهای
 جمعه بلا استثناء در همین مسجد بنماز تشریف میسیرند و در چنین روزی تمام صاحب منصبان
 بحجری و بری بالباسهای رسمی در رکاب سعادت حاضر میشوند خلاصه طرین راه سربازان
 صف کشیده علیحضرت سلطان از میان آنها در کاسک و دو استیفته قریب مسجد تمام
 عسکر بصدای بلند سه دفعه بجا کشیده موزیک سلام زدند و دم پله کان مسجد علیحضرت سلطان
 از در شکاف فرو آمده داخل شدند بعضی از ارکان نیز درون مسجد فرستند صاحب منصبان
 نظامی که اغلب آپلیت و نشان داشتند بیرون مسجد در کمال نظم و ترتیب ایستادند ازین
 حقیقت کثیر صد از احدی بیرون نمی آمد بعد از فراغت از نماز حسب معمول قشونی را که غلو
 شهر هستند از بحجری و بری سواره و پیاده سان دیدند درین که قشون از جلوی گذشته موزیکان
 به آهنگ خوشی می نواختند پس از سان پائین آمده در در شکاف دو اسبه نشسته خودشان را انداختند
 بطرف عمارت افواج ترک خوش اندام و خوش لباسند لباس سواره نظام مثل لباس
 قزاقهای روس بود و بر بلایانی اسب های یک رنگ و یک اندازه داشت
 خلاصه هیچساز و دقیقه پس از تشریف بردن علیحضرت سلطان نایب اجدادانی از
 جانب سنسی بجانب بایونی آمده اطلاع داد که برویم رفیق میرزا اسمعیل خان و لیا علیخان

همراه بودند و مله کان خواجه باشی که مرد می رسید چیده بود جلو آمده تعارف کرده مرا
 نمود و عرض کرد که فلانکس حاضر است و فتنکه داخل عمارت شدیم منیر پاشای شیر الملک
 ایشیک آقاسی باشی جلو آمده فرستیم با طاق مخصوص چند دقیقه تا مل کرده فرستیم
 بحضور مبارک علیحضرت سلطان لباس سیاه ساده در بشمیری بکر و پالتوی بدوش
 انداخته بودند و فتنکه داخل شدیم ایستاده بودند و بشمیریم سیکارتی با دست مبارک
 مرحمت فرمودند صحبت های متفرق در میان آمدن عرض کردم چون در این ملک علم و
 به ترقی است استعدادم بعضی از مدارس را به بنیم فرمودند بسیار خوب پس از
 کشیدن سیکار و صحبت های شیرین و آبدار که قریب یک ساعت طول کشید مرخص شدم
 در ضمن صحبت فرمودند باید ملاقات ثانوی بنماید عرض کردم هر وقت بایش
 ملوکانه با حضار این بنده صا در شود با جان و دل حاضر مخلصه تمام اطاعتها فرین
 بود با سبب بقیه از قبیل میز و کرسی و ساعت چل چراغ و دیوار کوب و کلدان
 و غیره مله کانها و ستونها همه از سنگ مرمر بود و فرش اطاعتها کلاقالی لباس علیجات
 خلوت ماهوت ساده سیاه بود و فتنکه بیرون آمدیم علیحضرت سلطان بمعیل حتی
 پاشای نایب اجودان را که مدیر جازات دولت عثمانی است مقرر فرمودند نزد من
 بماند برای هدایت تماشای عمارت و اماکن تبرکه و غیره چون امروز جائی نمینوایم
 بروم گفتیم فردا بیاید بیوک دره من از حضور سلطان که بیرون آمدیم فرستیم
 هما تخانه چای خورده بعد بلافاصله شش تا فتم بطرف بیوک دره برای تغییر لباس
 زیرا که امشب در خانه جناب سردیایم و بیت مجلس باله برای تبریک جشن بچاییم

سال سلطنت علیا حضرت ملکه معظمه و امته شکوفا واده میشود بعد از شام فرقه همراهان
همه بودند تمام درود یوار را چراغان کرده آتش بازی زنکار یکی بالای تلی که مشرف به
سفارت بود چیده بودند قریب شصت نفر از زن و مرد مسلمان و فرنگی ترک
و عجم غریب و یومی بالبه نفیس و ثاغفای مختلف خنده کنان و کف زنان در
وجد و سماع ایستاده و نوشته متحرک و ساکن مشغول صحبت و عشرت بودند بسیار
خوب مجلسی بود اهل مجلس یکدیگر تنیث و مبارکباد می گفتند ساعت دوازده بود
خبر کردند انواع اقسام استریه و اغذیه و فواکه و حلویات بر سر میزهای متعدد چیده بودند
تا یک ساعت از نصف شب گذشته مجلس گرم بود بعد کم کم موعودین فرستادند منتهی
مرحبت کرده روز شنبه چهارم خوابیدم

امروز فراجم چندان سالم نبود انسب چنان دانستم منزل بمانم و اخلاک است
اما میگویند شهر گرم است بعد از ظهر استعیل حتی پاشا آمده بودند بدویم بعضی جاها را
تماشا کنیم چون عالم خوب نبود قرار بر روز دوشنبه که پس فردا باشد داده شد
روز یکشنبه پنجم شهر شوال

کسالت دیروز تا ظهرا می بود از ظهر با نظرف عالم بهتر شد امشب را منزل خواب
میرزا محمد خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران موعودیم بعد از مغرب
کشتی آورد و در فرقه خانه ایشان کنار خلیج موسوم به استینا درآمدند و بیفور وقت
بسیار جای با صفائی است تمام سفرای خارجه باستثنای سفیر کبیر دولت علیه
انجلس که علیل بود حضور داشتند سفیر ایران خانه آراسته و اسبابی منقح و پیرشته

دارند بعد از صرف شام که واقعا بسیار خوب بود و مرکب بود از اغذیه فرنگی و ترک
و ایرانی بالاخانه رفته مشغول صحبت و تماشای پرده های روغنی و آبی که اغلبشان کارستانان
ماهر فرنگ بودند شدم نصف شب سوپه که عبارت از آش سرد به و حلویات و میوه چاشنی
حاضر کرده بودند قدری صرف شد و مجلس برجم خورد و منزل آمده خوابیدم

روز دوشنبه ششم

دیر و از جانب علیحضرت سلطان حکمی نفاذ یافته بود که خزانه را که مخزن آلات جواهر است
قدیمه و غنیمه است باز نموده من بروم تماشا کنم و وساعت قبل از ظهر بقاتل نشسته
راه افتادیم و در نور و صیحه اسبهای یونان باز و جبهه اش و همه همراهان من همراه بودند
از پهلوی عمارت دلمه باغچه گذشتیم تا محلی حق پاشا در اینجا منتظر بودند با ما ملحق شده به خط
مستقیم رفتیم همانجا که در پراواقع است برای بخشار پس از صرف غذا از میان کوچه
های سرازیر و سربالاکه طرفین دکاکین مرغوب خوب داشت گذشتیم فریب نیساعت
طول کشید تا رسیدیم بخزانة اینجا عمارتی بوده از عمارات دولتی موشوم بعضا داسی حال
بواسطه استحکامی که دارد مخزن کرده اند داخل خزانة که شدیم در وسط تخت طلایی
بود مکرر بدرآید از در و یوا قیبت بی شا کفنت نیکت شاه اسماعیل سلطان ایرانش
که در سال ۱۱۱۴ هجری دولت عثمانی بعد از آنکه ایرانی را مغلوب نمود این تخت را بنحضر
درآورد چهار پایه داشت پشتی مروارید دوزی روی آن نهاده بودند و قفسه ظروف
جواهر نشان و آلات و ادوات حرب و کمرزهای مضع و حقیقه های طلای جواهر نشان
و کلاه خود و قلدان با و قوطیها و تنگهای متعدد همه مضع و مکرر بجا هر زیاده دیده شد

در یک طرف شمال سلطان عبدالعزیز خان را از چندین مجسمه و پاکیزه رنجیده بودند که
 های قدیم طلا و نقره و مس که همه در ظروف جداگانه پشت آینه های بلور چیده بودند
 زیاد دیده شد پنج های مرجان و لیشم و یاقوت و پارچه های زمار و دوزی ظروف چاک
 خوری مرصع و غیره در قفسه دیگر کف داده بودند چندین ساعت وقت لازم دارد که
 شخص بتواند یک مکت همه را به بند طرف راست مدخل مله بخورد و بدو بالاخانه این جا
 مخزن لنگهای صدف نشان و مرصع وزره و کلاه خود طلا و دوستانه مرصع و کلاه انهای
 چینی خنجر قدیم که هر یک بقدر خمره است شصت ساعت طلایی روی فیله از
 فولاد دیده شد گفتند در سال ۱۰۳۸ هجری از سلطان مراد بغدادی گرفته شده
 طرف دست چپ بالاخانه قفسه های متعدد بود که صورت سلاطین قدیم روم را
 با همان لباس و جینه و جواهری که داشتند جای داده اند همه عمامه های سفید
 بزرگ بر سر بسته بودند قفسه اول صورت سلطان سلیم بود لباس زمار و دوزی
 بلند در بر و خنجر مرصعی بزرگ زده بود و بعد از آن سلطان یانیزید خان ثانی و سلطان محمد خان
 ثانی و سلطان سلیمان خان اول با جینه بلند مرصع و سلطان سلیم خان ثانی با خنجر
 مرصع و سلطان احمد خان اول با لباس جواهر و دوزش علی هزار روی جینه سلیمان خان
 ثانی و دوزمرد در طرفین و یکت یاقوت در وسط بود که هر یک از تخم کبوتر در پشت تریو بود
 لباس سلطان محمود خان ثانی شبیه بود لباس فرنگیان از اینها که رو شدیم قفسه های
 دیگر بود که ساعت های بزرگ که سجد دار و شمیر با و سپر های طلا و قنک با و طباخچه های
 جواهر نشان را پشت آینه ها چیده بودند جای دیگر جعبه بزرگ زنانه جواهر نشان و تنک

آنجوری مرصع و سرچقپ های کهر بای جواهر نشان فاشقهای صدف آفتابهای مرصع
 و سیمه چقپ های مکمل بجای ابرات کونا کون آلات فراموش خانه از طلا اسبابهای
 علاج و طرد و فحشینی و قهوه خوری مرصع خلی نفیس و پاکیزه دیده شد بعد از تماشای
 زیاده رفتیم بکتابخانه که در جنب غرنیه و قنصت صدیر از کتاب عربی و ترکی و فارسی
 همه را برترقیب پشت قفسه های بلور چیده بودند کتاب خطی دیده شد موسوم به سته عطار
 که مثل بود بر شاهنامه و مسیلمی نامه و یوسف زلیخا و غیره حجم کتاب سته مایک اصبع
 نیم طولش شش اصبع و عرضش چهار اصبع بود اما ورقش تقریباً بیش از نسبت طولش نظر آمد
 از اینجا بیرون آمده رفتیم به نیکی کو شک که مشرف به بحر و لنگرگاه است بسیار خوش منظر
 و با صفا بود چقپ های بلند که هر یک دو ذراع طول داشت و همه از نرگسهای بای مرصع بود
 آوردند قدری کشیدیم بعد شربت و قهوه آوردند چون جای با صفائی بود قدری نشسته
 پس از نیم ساعت رفتیم به تماشای عمارت سلطان مرا و چهارم تمام دروب خاتم
 و صدف کاری بود کعبه و شک کاشی کاری روی تالار و سطرزه بود مذاظر افش همه
 آیات قرآن مجید بود تمام ستونها از سنگ مرمر بالای داخل بخیلی نوشته بود کاشیده با
 بدولت همیشه این درگاه بجای اشهد ان لا اله الا الله بعد بیرون آمده از پهلوی
 مسجدی که موصوف است بمسجد سعادت رود شدیم در شش مفضل بود گفتند کلیدش نزد شخص
 سلطان باید باشد زیرا که عرق حضرت پیغمبر خاتم النبیین علیه آلاف التحية والثناء در این
 مسجد است سالی یک دفعه روز پانزدهم شهر رمضان در باب این مسجد باز می کنند
 اعلی حضرت سلطان آنروز را این جا نماز میکند از بیرون مسجد خیلی با صفا بود و بعد از تماشا

بسیار به همانخانه مراجعت شد قدری نشسته و جای خورده بطرف سیو کمره راه افتادیم
 یعنی با کاسک تا اسکله آمده از آنجا بکشتی نشستیم عمارت دلمه یا منجه کنار دریا و سر راه آن
 میل کردیم آنجا را تا مشاکنت کشتی را لب دریا برده پیاده شدیم این عمارت را بنای
 سلطان عبدالجید خان است که واقعا نمونه ایست از بهشت اولایا بسیار بزرگست
 نتوانستیم بیش از ربع آن را تماشا کنیم ثانیاً بقدری پول در این عمارت خرج شده که
 بهتر از این حالا ممکن نیست در اسلامبول عمارتی بنا کنند بعد از آنکه از لیه های مرمر
 چند بالا رفتیم داخل تالار بزرگی پرده های بزرگ روغنی در اطراف نصب کرده بودند
 تمام اطراف را از رشته های رنگین فرش کرده اند در وسط اطراف برای اینکه پانصد و
 بعضی سه چارک کتیده اند که روی آن راه بروند پرده روغنی بسیار اعلای دیده
 شد صورت اهل مصر را کشیده اند در جلوی که راه افتاده اند زیارت که بروند خیلی
 خوب کشیده بودند و بهم بالنسبه پرده بزرگی بود تقریباً شش فرع در چهار فرع میشد
 از این قبیل اطراف متعدد دیده شد بعد رفتیم مرتبه دوم طرفین پله کان مجربور بود و بالای
 پله غلام کردش مانند بود که ستونهای بزرگ سنگ سماق داشت نشاء الیه
 این مرتبه تمام بود تماماً از سنگ مرمر شفاف روشن مثل آینه میدرخشید کلدان
 بزرگی بطول یکدفع و نیم یکپارچه از سنگ شیم دیده شد بسیار چیز نادر و پاکیزه بودند
 آنجا پائین رفته داخل کالری شدیم دالان طولی مسقفی بود که طرفین آن پرده های نخی
 و آبی و دور نماهای ساده و رنگین همه کار استادان ماهر و نقاشان قابل بود
 دیدن هر یک نیم ساعت وقت لازم از طرف دیگر کالری بالا رفته داخل تالار

بسیار بزرگی که شانزده ستون سنک سماق داشت شدیم یعنی در چهار موضع چها
ستون جنب یکدیگر بود و کسب بسیار بزرگی روی اینها بمنزله سقف زده بودند از وسط
کسب چهل چراغ عظیمی که بنظر سیصد لاله میخورد آویخته بود از این جادوگرهای دیگر
زفتم زیرا که وقت نبود و چشمه هم شده بودم پائین آمده سوار گشتی شده بطرف منزلانیم
روز شنبه شنبه هشتم

امروز بواسطه نقاست مزاج از منزل بیرون زفتم و چون چار بطرف هندوستان
حازم است بیشتر وقت را مصروف خطوط لازمه کردم و هوا خشک است سحر چای پاشای
نایب اجودان آمد و بود و ندید و بیم بعضی جاها را تماشا کنیم ولی کسالت مانع شد تازه دینی
روز چهارشنبه هشتم
امروز هم مثل دیروز بسر رفت تازه که قابل نگار کش باشد رخ نمود

روز پنجشنبه نهم
بنا بود بروم اسلامبول ولی نقاست مزاج که از پیروز باقی بود زیاد شده مانع از رفتن
شد بعضی از اعیانان اجازت حاصل نموده شهر فرستند که فردا را بروند تماشای کوه
اعلی حضرت سلطان که چگونه مسجد شریفی را احداث کرده قابل زیارت و تماشا است

روز جمعه دهم
طرف عصر چند نفر از آشنایان اسلامبول باز دید آمده قدری با هم صحبت شد
بعد از رفتن ایشان رفتم منزل لرد و دو ساعتی هم با مشارالیه و زوجة شان صحبت کرده
روز شنبه شانزدهم
منزل
مرحمت شد

امروز بنا بود برویم جزیره پرنیک که اعظم و باشکوه تر از سه جزیره دیگر ایل پرنس است
 دوشه فرسخی مسامبول چهار جزیره است موسوم به ایل دو پرنس چون بسیار هوای خنک
 خشکی دارد مردم برای تفریح در این جزایر میروند من و همراهان هم سه ساعت از روز
 بالا آمده بکشتی نشسته راه افتادیم لر و دهنور در کشتی دیگر رفت که بعضی از موعودین را
 همراه بردار و محشم با همراهان خود در قایق نشسته بعضی از همانان که منجه جناب معین
 الملک و میرزا جواد خان مستشار و دختران ایلچی بلچوم و غیره بودند برداشته راه افتادیم
 تا زمانیکه از سفور خارج نشده بودیم دریا صاف و کشتی بی حرکت اما وقتی که داخل بحر شد
 هوا طوفانی شده کشتی را بتلاطم انداخت و متصل آب از یک طرف کشتی داخل شده
 از طرف دیگر بیرون میرفت و لطامت آب بسر و صورت و لباس میر کجالت همراهان
 و احمه برداشت که مبادا کار از وضو گذشته بغسل برسند اما آنکه الله کیامت نظم
 گذشته بسلامت جزیره مذکور رسید سوار کالسکه شده تا آن طرف جزیره که قریب دو
 میل راه بود میزنهار را در دامنه کوه کنار دریا که جای خنک با صفائی بود چیده بودند
 از پائین تا بالای کوه عکسهاست از کاج بسیار با صفا و خوش نما که هر حرکت کشتی و تلاطم
 دریا باعث اوقات تلخی شده بود اما بجز الله تالی آن در آمد بعد از نماز حضرت بعضی سوا
 الاغ و برخی در کالسکه نشسته رفتند بالای کوه من چون خسته بودم رفتم بهما نخانه که نزدیک
 اسکله بود بخانداری دراز کشیدم بعد از یک ساعت حضرت آمدند آب بچ و چای و غیره حضرت
 شد مجلس نفس نبرد کمال آراستگی و پاکیزگی فراهم آورده زن و مرد و نفس خوبی کردند و بجز
 نه بتن همه خوش گذشت تا مغرب آنجا بودیم بعد برخواستیم طرف منزل معاود

رسیده فریم

کردیم در حین مر حبت در مثل کف دست صاف و متاب صفحه دریا مثل یک
شعله نقره خام کرده بود زمان ^{تقریباً} سه ساعت و نیم طول کشید حین بر کشتن دو ساعت
آیدیم چون حین خسته بودم بعد از شام زود خوابیدم

روز یکشنبه دوازدهم

زمان شرفیابی حضور محظور علی حضرت سلطان خداوند ملک فرمودند قبل از رفتن از اسلام آباد
دفعه ثانی تیر ملاقات شود چون دوشنبه روز دیگر میخواهم بروم رفته بجانب میر پاشا
ایشیک آقاسی باشی نوشته اطلاع دادم که عنقریب مرخص خواهم شد تا غروب
جوابی نیامد امروز را هم چون ایام گذشته بسر بردم یعنی از منزل بیرون نرفته بخواندن
کتاب و صحبت با همرازان و نوشتن بعضی نوشته جات روز را شام کردم

روز دوشنبه سیزدهم

امروز هم کمانی السابق بسر بردم طرف عصر از جانب جناب میر پاشا پیغام آمد که حضرت
سلطان میخواهند مطلع شوند که چه روز از اسلامبول حرکت خواهید کرد چون شنبه
قرار داده بودم و اقامت در اسلامبول هم بیش از این اسباب کسالت شد
بود جواب دادم روز شنبه هوا بشدت گرم شده تازه که قابل باشد روی نداد

روز سه شنبه چهاردهم

حالتی نداشتم در منزل بسر بردم عصر سوار کالسکه شده رفتم برای گردش شب
چند نفر از دوستان منزل آمده شام با ایشان صرف شد

روز چهارشنبه پانزدهم

امروز بعضی از بهرامان رفته بودند و مکروهش بعد از مرجهت گفتند قریب ده تا خانه که منزل
داریم چشمه است بسیار با صفا و حسیله خوش هوا اشجار و شجر و گلها می تنظر زیاد دارد و قنوه
خانه بزرگ پاکیزه نیز ساخته اند بزبان ترکی خونکار سومی می نامندش یعنی چشمه سلطان از
بس از طراوت و خضارت آنجا تشریف و تجید کردند میل کردم بروم به بنیم گفتند روز
جمعه نسبت به سایر ایام بهتر است زیرا که نور پیکان میزنند و جمع کثیری از اسلامبول و حل
و خوش میروند و تا شام آنجا بسر میبرند خلاصه که ما شربت یافته نیستیم تا نیم روز از منزل
بیرون بروم روز شنبه قرار شد از اسلامبول حرکت کنیم و بهم زمان آنجا حضرت
سلطان خواهش کرده بودم بعضی از مدارس را به بنیم انداخته اند که بی آنجا حیل حقیقی ایشا کردم
که فردا در همانجا اسلامبول منظر من باشند برویم دیدن مدارس

روز پنجم شانزدهم

یک ساعت نظهر مانده بکشی شسته روانه شهر شدیم بعد از نماز گفتیم چند کاسکه حاضر کنند
برای رفتن مدارس در این ضمن خبر رسید که بواسطه ایام که ما تمام مدارس بند و طلبا
تعطیل دارند از این جایاس حاصل شده باز به یوکره معاودت کردم شب فقه
از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که علیحضرت سلطان فردا که روز جمعه است
تعیین نموده اند در عمارت سلاطین شرفیابی حاصل کرده مخص شوم هم بطور منت این
اجازت را قبول نمودم شب چند نفر از دوستان ما من شام خوردند بعد از غذا جفتی
با ایشان کرده روز جمعه به قندهم بعد خوابیدم

صبح رفقه از جانب سفارت کبری انگلیس آمد که مزاج مبارک علیحضرت سلطان

فی الجمله متکسر شده نمی توانست بیرون تشریف بیاورند بدین جهت امر وزیر شریفی حاصل
 میشود از آنجا نیکه غم جزم کرده بودم فردا از اسلامبول حرکت کنم به پیغام اجازت حاصل
 نمودم طرف عصر رفتم خونکار سوی فی الحقیقه جای مطبوعیت بالای کوه چشمه است
 آتش بسیار زلال خشک و کوارا بواسطه لوله های متعدد آب از آنجا داخل شکم اردکهای
 چند که از کچ و ساروج ریخته اند شده از دبان آنها سیجید میریزد و در حوض طویلی که در پیش
 پائین ساخته اند جمعیت کثیری از زن و مرد بزرگ و کوچک آنجا جمع شده بودند من دیر
 رفتم ساز تمام شده بود وزیر مختار دولت روس نیز آنجا بودند تا مغرب مانده منزل
 معاودت کردم چون فردا اسلامبول را وداع میکنم و خوابم هم نمیرد بیل کردم چند
 سطر در باب وضع حالیه و پانیک ملکی اسلامبول بنویسم و چون آغاز نامه بنام مالک
 الملک است ابتدای شرح حالت هر ملک هم بنویسم بنام سلطان آن ملک که قائم
 مقام مالک الملک است بشود علیحضرت سلطان عبد المجید پاشا سلطان حالیه
 در سال ۱۲۹۳ هجری از کتب عدم بعرضه شود قدم بخواه دند چنانچه مشهور است آن آغاز خط
 آثار رشد و مردانگی و اتمت و فرزادگی انجمنه شان هویدا بودی بالای سرش
 زهوشمندی می یافت ستاره بلندی در سال ۱۲۹۳ سلطان مراد برادرشان از
 سلطنت مخلع گشته علیحضرت ایشان پای برمند غر و قار که استند از ابتدای
 سلطنت بار جایا و برابا که رویتی استند مختلف الذنب و معاودت المشرب
 نوعی سلوک و رفتار کرده اند که فریاد احدی بیرون نیامده بنهر مرغان خوش بکان
 و هیچ کس ظلمی و ستمی وارد دنیا نداده جز از غمزه مجنوبان اهل ملک انانما و ذکور امثال

خواتین شایق می بینند که در حقیقت ملکی است بسیار نازک بینی تا چانه را می پوشانند و کبری
چندان میان نشان رسم نیست بلی خوب رویان کشاده و با شند جمیع اسلامبول و تالوج
آن که نصف شان عیسوی اند قریب یکت میان است دولت عثمانی صد و پنجاه گشتی
دارد و هفده آهین پوشش باقی تجارتی مالیات ملکت چهارده میان لیره نگلیس است
شهر بسیار خوش منظر و با صفا واقع شده در حقیقت چشم انداز اسلامبول مستغنی از شرح و بیست
علاوه بر اینکه دست قدرت شامل حال اسلامبول شده دارای ابنیه پاکیزه و عمارات نظیفه
و مسجد ای صوفیه است که همه از زیر دست استادان ماهر برآمده مثل همان تاج محلی است
که مادر هندوستان داریم میگویند کار دیوانه است و آلا آدم چه طور باین خوبی میتوان بدست
میخواهم بگویم از حیثیت هنر و استادی هنرمندان قدیم هر انیتوم مثل بندیان بودند اگر بنیه
جدید را با بناهای قدیم بسجیم ثبات و استواری ملت کا آتش فی وسط السماء ظاهر
و هویدا میکرد و امروز که این ابنیه و مساجد روبرو وال و اندام اند دست هیچ بنائی
که فی الحقیقه مستحکم و پاکیزه باشد نیز نندرجیده اینکه اعتقاد عموم ملت این است برای
که ما بسایم برای انسال و اخفادمان یا برای کفار بلا خطی اینکه مباد مثل لایس فرزاد این
ملکت کبر و بگری بیاید امروز صنعت و هنر در میان ملتی که بالطبع صنعتگر و هنرمند ماحل و
باطل گشته خلاصه این مسئله تا این زمان بر من محقق نشده بود که بعد از جنگ پلوتان که در سال
۱۸۷۸ عیسوی روی داد قزاقهای روسی حتی تا صحن مسجد ای صوفیه آمدند و عجب موقع
بود رسیدن چهارمات نگلیس از طرف خلیج بسیکا عسکر روس در ایوانجی اسکولیف
که سرداری بود جاه طلب و او را سرباز مثل بت می پرستید تمام استحکامات ترک

با خاک یکسان گردانان اسلامبول که آرزوی هر یک از اهل روس است بحرف
 بیاورد بکلی دست نشاند و این لشکر منظر است مگر افغانیکه اسکولف با سپر طور روس
 میکشد که اذن بدید اسلامبول را تنخیر کنم هنوز صدایش از دست کجایه مگر اف بکوش مردم
 میرسد روز چهارم این لشکر افغان میرال بهور بنی با کشتی های جنگی دولت انگلیس تا قریب تبرک
 شهر آمده نزدیک جزایر پرنس لشکر انداختند این شد که دست تصرف روس بریده شد
 اردوی روس و آن لشکر های سست و بی استحکامشان درست در آماجگاه کلوله
 توپهای آن قلاع متحرک واقع شده بود و دیگر آنکه توپخانه سبک روس بقاصد سیلی بری
 سوراخ کردن این جہازات ایسی حکم تفنگک بادی داشت باین پنج اطلاد آن زمان
 مسجد یا صوفیه یا پالسم سوران لشکر کفار بجات یافت از جمله متعجات و محلات
 این است که هیچ لشکر تری بدون امداد لشکر بحری نمیتواند قسطنطنیه را غلبه بگیرد یک
 که وجهیت روس نتوانستند حتی در مقابل توپهای ترک پاداری گشتند قلعه و استحکامیکه
 اطراف اسلامبول اندهمه را از تمام نقاط از میان آب میتوان بهت کلید ساخت لی
 لشکری که هجوم بیاورد محض ورود نمیتواند خود را متحق نماید جز اینکه منگی بقوت خود باشد
 که تا چند هفته می تواند پاداری کند بدون اینکه از طرف دریاد و آبی برسد لکن انتظار
 می آید که قسطنطنیه در حد امن و امانست مگر اینکه لشکر که هجوم بیاورد جہازات جنگی
 مستحکم داشته باشد که بتواند قلاع اطراف را کوبیده داخل ملک بشود آنهم یا از تنگ
 دارد ازل و باز سمت بحر اسود از طرف مشرق و یا آنکه ساخلوین قلاع نکت بحرامی کنند
 یا قلاع را بطوریکه باید و شاید توجه ننموده پشت کوش بپسند از آنوقت نمیتوان شهر

اسلامبول را گرفت و الا تقریباً محال بنظر میاید فایده که حال ما در هندوستان پیش
از اسلامبول یکی ملت یکی است و یکی تعصب مذهبی و بواسطه مراد و ده که ما بین هندوستان
و فرنگستان میشود این فایده روز بروز زیاد شده است بسیار پیدای می کنند
یکجایی که من در اسلامبول ناظم با تمام سفرای خارجه ممالک مختلفه صحبت های ملتیکه
زیاد داشتم هر یک از آنها و من کشاده باز روی زیاد شده اند که این لقمه را بچند
ولی من هیچ وجه با هیچیک از آنها متی نمی شوم که میگویند اجل ترک رسیده و روز
جنگ عاقریب میرسد کماغم این است وضع شطیاست اسلامبول که چندان مرتبت نیست
و صوابانی که عاقل اصلاح امور است خواه ملتیکه و خواه ملتی و یا مواظبت و علم
و طاعت دل دوستان ترک را نهایت سرد کرده بخصوص انگلیسها را احتمال
کلی دارد روزی برسد که با علیحضرت سلطان و دول معتبره دیگر بگویند از دو کاری را
خستیار کنید یا قطنطنیه را بتصرف دولت روس بدهید و یا با صلاح اموریکه مستلزم
اهتراز و بیجان مملکت آل عثمان است با اتفاق دول انگلیس و من و اطرش ایتالی
بپردازند و شکی که چنین روزی بیاید ابواب مصاحج بروی ملک باز شده هم ملک که بطبع
زریز و حاصل خیز است تنی می کند و هم عموم خلق که بالذات شجیع و هنرمند و سرزنده
شکوهی پیدای می کنند و کافی السابق می توانند از همه جهت امداد بدول معتبره فرنگستان نشان
زمانی که از اسکندریه برای یونان بجای می نشینیم معاهده انگلیس و ترک بنظر می آید که فیصله یافته
بود اما بورود با اسلامبول معلوم شد که بعضی از شقوق هنوز ممل مانده تصفیه نشده بود
و مدت یکماه توقف من در اسلامبول حرکات فرانسه و روس چنان ضد و مخالف

مشروط بود که معاهده سرهنری ولف بکلی عاقل و باطل گردید و چنین حالت این بطلان
 برای زمان آتی اسباب این شود که این دو گروه مخالف زودتر گفتگویشان فصلیه
 شود و صفای کبار منته و اطراش و ایطالی برهنری ولف و سه ویلیام ویت لگت دادند
 اما قسمی که موسیو مونتبو به اعلیحضرت سلطان سخن راند فی النفس الامر تنهیدانه بود و او اینصورت
 سلطان پاشیکانه متحمل شد ولی وقتی خواهد آمد که با دولت جمهور فرانسه ترک مودت و محبت
 کند سلطانیکه قوه تمیزشان چنانچه پیش از سلطان جمید است مگر نیست باین مشایه برخورد
 که از ادا و عبادت و استیمن فرانسه در روس هیچ انتفاعی به اسلامبول یا مصر نخواهد رسید
 بلکه بعکس موجب نقصان و ضرر کلی خواهد شد و استیمن مزبورین امروز در فترت کتان یکیه و
 تنهاستند و رایحه خرابی و زوال مبشام هر دو دولت میرسد چه هر یکت زیر بار قرض زیاد
 و خرج لشکر حاضر رکانند و تقریباً هیچ امیدی ندارند بتوانند ادای قرض را بکنند
 یا لشکر را نگاهداری نمایند اگر هر یکت از دولستین مذکورین در این ماه بدون انقلاب
 یا بدون تغییر حوادث ملتی از میدان جسته اند هیچ جتی پیدا نخواهد کرد و چرا آنکه ملحق شده باشند
 به امنیت و عدم اسراف در این حالات اعلیحضرت سلطان و ثوق کامل پیدا
 می کنند که بمع رضای قبول نمایند امنیت و استخلاص اسلامبول منوط و مربوط به داخله
 مملکت است نه بقید و اطاعت دول خارجه در آمدن مصالح امور داخله که مؤثر و از
 روی زمین باشد اسباب جذب قلوب دوستان و حشمان زرنک و غیوه خات
 میشوند تدبیر روس در بغور همان طرجی است که اکیثایف ریخته یقین دارند اگر علی قدر
 الکفایه زوری بیاورند اسلامبول شایم محض است آن وقتیکه ملتها در وه کمال رسد

باین سلی سر رضا و تسلیم پیش نمی نهند و هم این فقره را بناید در پرده خفا پنهان کرد که حتی
 اگر تصرف اسلامبول اسباب جنگ بشود دیگر دولت عثمانی کور کورانه اعتماد بندد
 انگلستان نخواهد نمود و ملتیک دانان را مستلیم است که وضع جهام امور دولت عثمانی
 چنان در بهم و برهم و چنان هرج و مرج است که عنقریب زمانی میرسد که هر دولت
 یاطنی که بخواد حفظ احترام خود را بکند دیگر با دولت عثمانی دم از داد و موافقت نخواهد زد
 بنائ علی هذا بالفرض اگر دولت عثمانی را زوالی روی دهد دیگر دولت انگلیس با امور ملتیکه
 در تیرانه مداخلت ننماید حتی اگر رشته تجارت بالوانت بهم ضرر دولت انگلیس بشود خلاص
 دولت انگلیس در هندوستان پنجاه ملیان رعیت مسلمان دارد که از سایر طوایف
 خیلی شجاعتر و جنگجو ترند و دولت انگلیس کمال وثوق را باینان دارد که همین با دست
 تعدی روس را کوتاه خواهند نمود و هم دولت انگلیس فراموش نکرده است که همین طوایف
 بودند که در سال ۱۸۵۷ مسیحی بر حسب امر خلیفه خویش سلطان عبد المجید خدا بجایست انگلیس درآمد
 و هر آینه اگر دست از آستین در نمی آوردند خون تمام مردان و زنان سفید پوست که
 در هندوستان متوقف بودند ریخته می شد پدر بزرگوار مرحوم کمر بین میفرمودند که حکم
 خلیفه از اسلامبول برای نشان دادن آتش فتنه و فساد خیلی تاثیر بخشید که کثرتا مسلمانان هند
 فرمود و دفع کنند این فتنه را و جمع بشوید زیرا اعلام انگلیس من میدانم که در ممالک غربی
 تعصب مذهبی دیگر چندان اهمیتی ندارد ولی از عقل مستبعد است که بگوئیم در ایالات شرقی
 هم کاش همین طور بودی بلکه مناسب حال ایشان هیچ وجه نخواهد بود ما چندی که مطلقا
 که در ایالات حاره و بارده هر سال ماه رمضان روزه میگیریم و متحمل انقید و محنت

و گریست میثوم محض اینکه اطاعت قول منیرمان را کرده باشیم میثو و ساکت باشیم میثوم که و
 مدینه مطمح ظلم و طغیان کفار شد و اشخاص با بصیرت هندوستان میدانند که قانون
 انگلیس در هند دفع تمام منازعات داخله را کرده که متصل سابق بر این حادثه میشد
 و هم بواسطه نظم و نسق عادلانه که قرار داده حریت و آزادی ملک طلق ما شده بعضی را
 مکان نیست که ما حریت ملتی مان از دست رفته آزادی در عهد سلاطین مطلق بود که رعایا
 خود را و امید اشتند بر یکدیگر میسفتند بی این نوع آزادی از میان ما رفته اما پیش از دوش
 چهل میان جمعیتی که ما در هند تشیع میخاریم هر نقطه و هر محلی را که می پسندیم برویم مطمح قانون
 معین و مبتنی باشیم و بسبب متنی که بیشتر باعث شده ما ثابت قدم باشیم در دوستی با انگلیس
 و بسبب پاکت است و چون ما رعایای دولتمداران علیحضرت که مفضل و اتمه شوکت هستیم
 رشته قوی و مضبوطی مستقیم برای و داد و فیما بین علیحضرت که و حضرت خلیفه مقصود آملی
 و آرزوی کلی ماین است که گذاریم روی بیشتر بطرف هندوستان بیاید ما هیچ ریل نداریم
 این نوع حکومت با قاعده را از دست داده مطمح سلطان مطلق جبار بشویم و سیدانیم
 که روس دشمن خونی مذنب ما است و اگر مقدر شده باشد که دولت عثمانی و مکه و مدینه
 بدست روس سفید آفت کجا و ستان باستان فیض نشان ضیح مقدس حضرت امیرالمؤمنین
 میرسد که لازم نیست بیشتر متیقن کنیم که مسلمانان هند چقدر مانع بزرگی هستند برای گرفتن روسی
 بسفور را بسیاری از اشخاص هستند که میگویند مؤلف کتاب مومنوم پیرترین در عدد و شمار
 روس مبالغه کرده اما کسی نیست برای العین به میدرخس خودش در گذدن هر آن است جاز
 آتش می دگر اسود و بسفور و دگر ما را و اوجین را کننده و عسکر در قلاع داره اهل ساخلو و کسی

خیال نمیکند که عاقرب وی را ممکن است متولی بر آسپا و ممالک مرکزی و شرقی فرنگستان
 بشود و اگر فی نفس الامر دولت عثمانی بهمان بی اعتمادی باقی بماند روس جری تر شده و
 بروز بهر بغور نزدیک تر شود و امنیت یورپ را منقض گرداند جای این را دارد که ایس
 در کمال یاس خود را عقب بکشد تا آنزواجی که از ده سال قبل رخ نموده بخصوص اتفاقات
 چند ما قبل ظاهراً بشود که گفتگوی شرقیه بطور رضایت بکلیتی بشود هر سافری که با اسلامبول
 میرود از وضع بیان عموم خلق استنباط میکند که دولت عثمانی دولت اطریش بدست
 و تحت دعوت میکند حال هر ترک با بصیرت و کفایتی میدانند که بعضی تغییرات ناگزیر است
 در اسلامبول واقع شود و جز آنکه با دولت مقتدری مع بشود هیچ چیز دیگر اسلامبول را
 از چنگت روسان نیست و اندخلاصی دهد و این نیز عاری از حیرت نیست رایجه جنگی که
 اکنون بشارم شرق یورپ میرسد و هم دست تعدی روس که بسمت شرق
 و مغرب مشغول دراز شدن است کمتر اسباب تهدید دولت اطریش است
 تا دولت عثمانی خودش بناء علیها برای این ملت انسب و اصلاح آن است
 که علاج واقعیش از وقوع بنمایند دیگر آنکه نباید تصور نمود که چگونه ممکن است دولت
 مختلف الذریب و متفاوت المشرع را با هم نگاهداری نمایند بدون اینکه نزاع و خلع
 رخ ندهد این بسیار سهل است چه قانون و اخلاقی که از روی بصیرت ایجاد شد امروزه بنا
 این شد که چندین دودمان مختلف اقبیل سلا و جرمن ولاتین و ماکیا در کمال رفت
 و مهربانی با یکدیگر در خلطه و آمیز شدند میدانم که در وضع قانون اطریش چندین نقص
 است و مکر گفته شده که این لوک طوالیف بقدری بی ثبات اند که عاجزند از نگاهداری

عسکر دائمی حاضر رکاب اگر چنین باشد و اگر دست قدرت اطریش بواسطه داشتن
حکومت های مجزار و به تناقص باشد پس موافقت با دولت عثمانی کردن خطرش کمتر است چرا
آنکه از وی اضعف است صلاح دولت جرمن در یوروپ نیست که هیچ چه پیرامون جنگ
نکرد و در مدانیت روزگار بگذرانند و این اراده که در نظر دارد برای ایجاد تجارت در
وماغه ای بعضی بجای نسبت بر مایه که دارد دست نیند و هیچ جنگ عظیم میشود تا عده ملوک طوائف
شبه و ماغه بلخان با تمداد اطریش یک سیاستی است که غیث و از خاطرش بزمبارک می شود
این نتیجه طبیعی سیاستی است که خور و لقل ز دورش دیوانخانه جرمن بآن گرمی وی را در
سال ۱۸۷۶ مد و نمود و آن زمان روس مشغول بنا کردن و محکم نمودن ممالک مختلفه امتداد داد
بود و پرسش بزمبارک واضح میدید که این لغه های بلخارستان و غیره را نمی تواند از کل و این
بیرد که در این ضمن روس آمده و من باز کرد و به بعد شان و فی الحقیقه چیزی نمانده بود که تصرف
کنند اما از کیمه اس فرستند چه که میخواست همه ایچی کرده و خود با الاستقلال سلطنت نماید این
شد که توانست ثمری به چسبند ایطالی نیز از آنیکه شبه جزیره بلخان را جزو اطریش نمایند
پس شبیه بدگمانی بدل راه نداد و اتفاقات سال ۱۸۷۶ اگر فراموش نشده باشد بقدر
مطبوع حال ایطالی بود که هیچ چه کمینه در دل پیدا نکرد این تبدلات جدید که در اطریش
وقوع یافته برای سایر دول بهترین ضمانت است ترقی تسلط و اقتدار اطریش حقیقت
در کمال آرامی و بی صدائی خواهد شد بحسب اطریش مشمول امنیت دائم فرنگستان میشود
و تحیل از اتحاد دولتین عثمانی و اطریش آن ممالک جنوبی اطریش تیرل که هیچ زبانی
بجز ایطالیها شکم غیث و قسمت ایطالیها بشود و اگر دولت عثمانی یکت رزم آزمائی لازم

داشته باشد برای حفاظت بمغور باید بحقیق ما را را و اجین را دست دولت اطریش مجتهد
 حصول مقصود اگر چه دولت روس پیش از مملکت اطریش صاحب بندرو اسکلا است
 اما مسدودند و راه بهم ندارند مثل بندر ترلایت و فیوم که بواسطه جبال مرتفعه کارینشان
 راه تجارت با مرکز اطریش مسدود است در باب اطریش و ترک باطناب سخن
 رانده شد اما این هیچ وجه گفتگوی شرقی را فیصله نخواهد کرد فقط کاری که میکند فیامینیک
 جنک و جنک دیگر فاصله میاندازد تا زمان مناسب تری برسد که فیصله قطعی و
 فصلی شود و معین است که دولت روس تا دم جنک مخالفت خواهد کرد و نمیکند از قطع
 گفتگو شود و در این معامله اقلایا مأمورین سیاست دولت فرانسه بوی امداد خواهند
 نمود و اگر دول تجاربه در آیه جلوروس را بکیرند فرانسه را میباید بحکم جرمنی و ایتالی ایست
 یوروپ را مبدل بجنک نکند کوششی که سفرای کبار در اسلامبول امروز میکنند فقط
 امروز بنگاه را بعبده تعویق میاندازد و در هر صورت یاسته ماه یاسته سال دیگر محاربه
 عظیمی ناگزیر خواهد بود و طی بوی ریشس بودن پرین فرونیانده بلغاریا باعث این خواهد شد
 که زودتر شعله جنک التاب یابد و از طرفی که مجاسی منعقد شده نقشه فرنگستان با
 بنوعی که من طرح ریخته ام بکشند ممکن است روس قبول آن وضع را نموده آتش فتنه منطقی
 شود و اگر بطور حتم جنک باید وقوع شود اسلام شقوق آهست که بکثرتی نباشد خالی از فایده نخوا
 بود و از امرای فتجه انگلیس سوال شود که آیا شما روس را میکذارید پای تخت مملکت عثمانیه
 را متصرف شده راه تجارت شما را با لوانت خراب کند و شقوق قانون بشمارادر
 بندوستان مرج و مرج کند یا آنکه در صورت لزوم طبیعت ملیان لیر هخرج می کنید

و کوشش بیغی می کنند علی گفت کوی شری بشود البته یقین است ملتی که اینقدر از کار با و اطلاعات
بر تان گیر مغرور و متعمر است جواب خواهد داد البته از خروج و جد و جدی بهر چه فرو گذار
خواهد شد وضع حالیه یورپ که در راه نوزدهم است موجب شتم و لوم است و
بیشترش از تاثیر وضع عثمانیت که روبا صلاح بایستی بیاورد ترقی علم و هنر و رواج
ترتیب فقط اسمی هستند که رفع شبهت بنمایند از اینکه امروز فرنگستان مکتب اردویت
عظیم اگر گفته شود علاج هیچ امروز در دست و قابل العلاج است از مکتب نقشه کشی
و مکتب مجلس مرکب از مدرسان مکتب رفع تمام اشکالات خواهد شد بی مایه و بی پایه است
چنین بنظر می آید که باید جنگ خونریزی برای کشودن این کره سخت واقع شود و این کار
نه برای سیاست است که باید اقدام نموده بوقت و بموقع جنگ نمایند کویا
زمان آن رسیده است که دست بشیر بکشند و اگر واقعا از محاربت ناکریرند باید
جنگی بشود یک طرفی و عاقبت جنگ باید به این طور ختم شود که من بعد اعلیت فرنگستان
و حریت مردمان یونان و مایو ما طح تهدید عا کر سلطنت متقله سبب نشود خلاصه کمال گفته
شود طر حی که رنجیده شده برای متحد شدن دولت عثمانی و استر یا محال خواهد بود زیرا
که مذهب علیوی مخالف اسلام است درست است اما امروز دولتین مزبورین باید با هم
یکی شده کار به مذهب نداشته باشند و قتی که برای عموم خلق خطر و بختی روی می آید
خصوصیت مذهبی را کنار می گذارند برای امنیت حال و صلاح احوالشان و بنظر من چنین
مینماید که اگر دولت عثمانی امروز بخواد از این صعوبات خلاصی باید دست اخوت و
برادری با استر یا بدو این موافقت بذائقه اعلی حضرت سلطان به مزه نخواهد داشت

دولت عثمانی از حیث پول خیلی دست شکست مالیاتش کمتر از شانزده ملیان لیره عثمانی
 برآورده از این مبلغ نیز چیزی برای قرضی که از خارج کرده باید بدو هم لشکر خیلی
 پاکیزه خوبی نگاهداری نماید ملک را بشکر و مال میتوان نگاهداشت فقط چیزی که
 علاج این مشکل را میکند موافقت با دولت استر است که فوراً دست تعدی متغیر از
 کوتاه میکند و اراضی کلی که داخل ملک است باز مرزعه و تجارتگاه میشوند موقوفاتی
 که پیشترش اراضی حاصل خیز دولت عثمانی است خیلی زیاد است و میتوان صدرا
 ملیان لیره بکلیش بها را فروخت بکسی که ضمانت بدو در کمال استحکام نگاهداری
 نموده از دست ندهد و این مبلغ ادای قرض دولت عثمانی را میکند و میتوان
 استحکامات کامل برای ملک خود درست نموده خود را در مقابل دشمن نگاهداری نماید
 نزدیک شدن استر با قسطنطنیه عثمانی فایده بصاحبان ضیاع و عقار عثمانی
 میرسد امر و صحارانی که در امتداد سیفون در و بنزوال و انهدام انداز اراضی که آن طرف
 آب است و بجز حال بی قیمت اند برای هر نوع کاری بایر فستاده قابل فروش هم
 نیستند زیرا که اعتباری در میان نیست و احدی بواسطه بی ثباتی پلیتیک
 حالیه قبای سبزی در بر شان نمی پوشانند در غرب همین اراضی از زمانیکه سنیار استر
 بخلیه گرفت اجاره زمین در سراجو سه برابر و در سایر شهرها قیمت هر چیزی بنسبه
 زیاد شده و تنزیل پول گاسته تقریباً نصف شده این چیزها را پاشایان دولت
 عثمانی خوب تنبها کرده اند و حالا میدانند که اگر وضع سیاست ثبات قیام
 پیدا کند زمینی که فیما بین پرا و تراپیا است از حیث طراوت و منفعت خیلی باقیمت تر

از هر قطعه زمینی است در فرنگان که باین وسعت باشد و بهم تنظیمانی که بالاتفاق باد و است
 استریا قرار داده شود رفع صعوبت مذبی نیز میشود با اعتقاد مسلمانان یکت کرده و این
 بکنجا رنایداد و شود اما هیچ چیز علیحضرت سلطان را مانع نمیشود بستم اجری که ایشان را
 از روی تاریخ میداند سلطان عصر بوده و اعتقاد در حق ایشان دارد اجاره بدهند
 علی ای حال بطور اختصار و ناقصانه حل عقد کفست کوی شرقی را بیان کردم برای حل این
 عقد بنسیرهایای بند علیحضرت ملکه معظمه از روی جان و دل برای جان نثار حاضری
 حل این عقد عاقبت خیری خواهد داشت هم برای رعیت و ملت آسایش خواهد شد
 و بهم شامل امنیت بوزپ خواهد گشت در راه آتیه بنظر من چنین می نماید که اگر دولت
 استریا در این چند سال اخیر از راه درستی برای تعمیل قانون داخله خوب از عهده برآمد
 و وضع محتب را ضبط کرده و دول معتبره را لازم است در این خصوص اعتراف بحجرت
 و نظم و نسق و بی بختند طولی نخواهد کشید که وضع تود و دو وفاق عمومیت پیدا خواهد کرد
 و آن ملکی که مخالف احکام و اوامر سلاطین مستقله هستند باید قهر او جبراً قبول نمایند
 زیرا که فقط همین مرافقت و موافقت است که عالم را از آتش و خرابی این جنگ جدید
 خلاصی میدهند چنانچه جای تعجب خواهد بود اگر قضای استانی و حکم ربانی زووس را
 مقدر کرده باشد محض فایده شخصی خود از نتیجه باین خوبی تجاوز نماید علی ای حال بقدر رکعات
 اشارت در روز شنبه هجدهم

سه ساعت از ظهر رفتم از بازوید از دوستان کجی نشسته رفتم بطرف و از نایبند
 در ساحل بحر اسود تا زمانیکه شتی از بسفور خارج نشده بود دریا ملایم بود اما متوسکه دخال

اسود شدیم بطوری تملطم شد و کشتی بشدتی در حرکت آمد که اغلب مسافرین حالشان
 برهم خورد من و معدودی خود داری نمودیم بجز اندک از اجتمه پشیم منتقلب نشد تا صبح که
 به وارسا رسیدیم دریا همین طور مغشوش و از بقورالی و ازاناصد و پنجاه میل و نیز ده ست
 راه است و ارنما متعلق به بلغاریا و صاحب ملیت و پنجاه نفر جمعیت است یونانی
 زیاد یافت روز یکشنبه نوزدهم
 صبح اگر کشتی پیاده شده رفتم با ستا سیون لب دریا کالسکه بخار حاضر بود گفتند
 یک ساعت بعد حرکت میکنند قدری تاقل کردم تا وقت برسد بنزای کرک این جا باث
 معطله مسافرین میژند میگویند هر چه بار و صندوق و غیره بست باز کنند بی نیمال اینجا
 دارند یا خیر مسافر خاطر جمع است که مالی ندارد فوراً بنامی کند به باز کردن سسوز
 درب یکی را نگویده است که دیگری میگوید حالا کالسکه بخار راه می افتد چه ضرور
 معطل بشوید شاید عقب بمانید یک بخششی بدید و بروید لفظ بخشش را در غلبه لایا
 بعضی از مردم و رز زبان کرده اند همین یکت کلمه را خوب یاد گرفته اند و بس خلاصه
 زمان غریبت رسیده سوار شدیم کالسکه های بخار اگر تشک و پتیه های فخل داشتند
 اما بسیار کوچک و خفه بودند و باهم بشدت گرم طرفین راه پر بود از حاصل دیمی وانی
 اراضی اینجا حاصل خیز نظر آدمیه های متعدد در است و راه دیده شد یک ساعت
 از ظهر گذشته رسیدیم به روسچوک که کنار رود دانوب واقع است اینجا کشتی دودی
 حاضر بود و شسته رفتم از طرف رود که خاک زو مالیا است کالسکه بخار اسپرس به طراح
 سیرل اسیر حاضر بود و شسته براه افتادیم این کالسکه ساعتی شصت میل راه طی میکرد و در دو

سته جا بیشتر نیست نکر و شب را در کمال استراحت خوابیدم هوا خنک و باطراوت
بود از جور جا که سوار کالسه شدیم تا این جا طرفین راه بقدری زراعت و باغ و جنگل و بیشه کل
و بونه بود که عقل تخریب شد و جب زمین بایر دیده نشد تا چشم کار میکرد آبادی و دها
متصل مسلسل روز دوشنبه بیستم دیده میشد

صبح زود رسیدیم باستویا خاک نمکری بنفاد و شست و شوی تقریباً جمیت دارد و صبا
کارخانجات زیاد است این اراضی هم با مثل دیر و زهمه جاشاداب و سبز
بود و دخت بریزی و زبان کنجشک که تاکنون در هیچ جا دیده نشده بود این جا دیدم شجای
شمر اقیل زرد آلو و آلو بالو و کیلاس و آلو سیاه و کوجه بی نهایت در امتداد راه بود و دخت
کلابی هم بود اما میوه کوچک داشت ظاهراً کلابی اینجا چندان بزرگ نمیشود اما شیرین
و خوش مزه است بونه زرت تا چند میل بی در پی کشته بودند آسیای بادی متعدد از
ذو ریز دکت بنظر آمد کویا در این صفحات بادی پیش از آبی باشد خاکهای سیاه سفید
جزو کله کوه سفند مشغول چرا بودند با بچه از خضارت و لغزات این خاک حاصل خیز
و این ارض زریز مرچه بنویسم کم است چهار ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به توقف
گاه کالسه بخار شهر وینه خیلی بزرگ و پاکیزه بود کالسه ای حاضر بود و نشسته فریتم بهمان خانه
موسوم به سیرنل کنار شعبه زود و انوب که از میان شهر میگذر و واقع است این شهر
به نسبت مجروح و اسلامبول دیوان ندارد و کوجه ها و معابر بقدری عریض و میزند که هیچ
شش کالسه و کمال سهولت از پیروی یکدیگر میگذرند و اگر تا چند میل پیاده راه
بروند ابد اگر دو غباری بلباس و کفش نمی نشیند تمام عمارت بلند و دکا کین را چمنند

و قهوه خانها دل پسند میخواستیم که بعضی عمارات در این جا هست که در تمام فکرها
 یافت میشود و پلهای متعدد آهنی روی رود بنا کرده طرفین پل ستونهای سنگی قطور دارند
 بالای تاشان تماشای چمنی ریخته و نصب کرده اند بعضی صورت شیر و برخی پهلوانان در
 و فرشتگان کبیر و صغیر و مشا پیر و بد پیر و سلاطین بی نظیر است تمام شهر و عمارت
 و خاخنها و حمامها و قهوه خانها و غیره با چراغ کا ز روشن میشود و ای شهر است
 بسیار با صفا روز سه شنبه بیست و یکم و قابل تماشای
 طرف عصر رفتیم تماشای پانوراما یعنی دور نما از یک پله کان تاریکی بالا رفتیم محوطه دید
 شد که دور نمای شهر و پناه را در آنجا کشیده بودند با صورت جنات رز و فیل و گاو
 بزرگ بنظر میآمد که با صورت طبیعی میتوان تیز داد آسمان بهمان رنگ و صورت
 اصلی دود بار و طبعان میی که از دهان توپ بیرون رفته و در هوا افشاش میشود بنظر
 میآید بازی کلوله بز انوش خورده افتاده بود و خون جاری بود مثل این که
 خون تازه در جریان است کلوله بدیواری خورده سوراخ کرده بود و نوعی شبیه
 با صورت اصلی ابدان میشد تشخیص داد دور نمای دیگری مال مصر و حوالی آن بود
 بهمن خوبی و پاکیزگی بعد از تماشای بسیار و خطی شمارش آمد شام صرف
 شد پس از غذا رفتیم تا شاخه ابتدا ابرو بود یعنی مجلس رقص و ساز و آواز بعد دو دختر
 حسینیه لباس چسبان نازکی آمده بند بازی کردند کارهای عجیب و غریب نمودند که
 آدم مات میشد من جمله یکی از آنها روی کرسی مانند ای که در هوا معلق بودند نشسته بود
 یک دقیقه ایستاد و بران شد و پا را بگری چسباند بنا کرد بتاب خوردن دختر دیگر کلوله را

دو دستی گرفته قدری تاب خورده فوراً لوله را با کرده در کمال تردستی دو دست خنجر را
 که معلق بود گرفته بنا کرد بتاب خوردن پس از لحظه دست دختر را با کرده در کمال چستنی
 جستن نمود و باز لوله را گرفت چست دین و فتنه بدین قسم انواع مختلف جستن نمود در سقف تماشاخانه
 قرقره کار گذاشته بودند و طنبابی بآن آویخته سر طنباب حلقه بود آزا پائین آورده یکی
 از دختران با مکت دستی حلقه را گرفته قرقره را کشیدند تا نزدیک سقف آنجا زوی لوله ببارید
 باز حیس کرده جستن در توری که وسط تماشاخانه در هوا گسترده بودند و یک دفعه سر پاستا
 بعد حلقه را دو مرتبه پائین کردند و خنجر یکایک بدان حلقه را گرفته قرقره را بالا کشیدند و خنجر مثل
 پیش باز حیسای غریب و عجیب کرده جستن زوی زنجیری که در هوا کشیده بودند آنجا دازو
 زو زوی همان توری بعد سه نفر جیناستیک باز آمده چهار سندی همراه آوردند یکی روی زمین
 نشسته یکت کرسی وارونه زوی سرشش گرفت چهار پایه کرسی بالا بود روی این سندی
 دیگر گذاشتند یکی روی آن نشست و مثل آدم زیری مکت کرسی روی سرش گذاشت
 شخص ثالث بالای کرسی رفته بشیرجه برداشت دو سه دقیقه روی دو دست بدون
 ذره حرکت ایستاده پائین آمد کارهای غریب کردند تا نصف شب بازی طول کشید
 بعد از اتمام منزل روز چهارشنبه بیت و دوم آمده خوابیدیم
 میسر سیلکا نام یکی از ارکان پارلنت اطریش حضوراً از پانصد سیل و نیا برای دیدن من
 آمده بود با والد مخوم زیاد الفت و اتحاد داشتند آدم نجیب و هندی است دشمن
 صحبت نجیب از جای که مونسوم است به کالایش وده میسل و نیا واقع است کرد و
 شد فردا برویم آنجا اتفاقاً از نصف شب مزاجم برهم خورده تا صبح نخوابیدیم

رُوزِ پنجمینِ طبیت و نهم شهر شوال

امروز بنا بود به کالایش برویم کسالت بسر حد کمال بود نتوانستیم برویم همراهان را گفتیم بروید
در منزل ما نزد ما غروب تب شدیدی عارض شده بود بعد کم کم عرق آمد همراهان مغرب
مراجعت کردند جنس از منظر و صفای آنجا تعریف میکردند گفتند شرفست لشهر وینا
و تمام حول و حوش برج رفعتی آنجا ساخته اند صد و هجده پله بخورد از آن بالا تا چند فرسخ بخوابی دیدی
می شود خیلی تاسف خوردم که چرا حالت نداشتیم برویم

رُوزِ جمعه طبیت و چهارم

هنوز کسالت باقی بود اما رتب باز کم کم نمودار شد طبیب آمده دواداد تا شام قادر به
حرکت بنوادم بعد از شام عالم قدری بهتر شد فردا روزی است که از وینا بطرف
برلن حرکت کنیم همراهان را گفتیم همه مستعد شوند که صبح زود انشاء الله راه میقیم طبیب را
از رفتن منع کرد چون تمام تیه دیده شده بود گفتیم بعضی از همراهان فردا از پیشین وندوخت
باشند شام

رُوزِ شنبه طبیت و پنجم

همراهانی که سبب بایستی بروند ساعت بیست صبح روانه شدند من بهمان کسالت دو
روز قبل باقی بودم شب بهمان حالت رفتم با ساسیون که سوار بشوم دیدیم نمیتوانم
لذا به همان خانه برگشتم که فردا را بهم در وینا مانده فردا شب حرکت کنم

رُوزِ نیک شنبه طبیت و ششم

امروز انصب داشتیم حرکتی یکیم صبح سوار شده اول رفتم بیارلنت چون بختینه بود
اجزا نبودند تمام بنا از سنگ مرمر و بهترین ابنیه عالم محبوب میبود رفتم بتماشای

میگردد با در یک یکد و قریب بیست هزار خمره چوبی بود هر یک اقل شامل هزار بطریقی
 اینجا این جا زیاد صرف میشود و خیلی خوب بهم هست در شهر و حوالی شهر مقصد میخانه است
 تجارت مهمی که در این جامی شود مشتمل است به طلا و نقره و جواهر و اسباب چرمی و کفش
 و سرسبک و چمن و غیره شهر و پنا در این سنوات اخیر خیلی ترقی کلی کرده و مهمانخانه های خوب
 افزوده خوب خانه های عالی گردش گاه ها و باغات متعالی همه جدید الا احداث اند
 در سال ۱۷۵۲ مسیحی برج و بارو و دروازه های اطراف شهر را خراب کرده شهر را وسعت
 دادند تقریباً سالی نیم لیان لیره انگلیس برای ساختن کلیسا ها و مدارس و پل ها از ابتدای
 ترقی این شهر صرف شده کلیسای سنت استفین در سال ۱۷۵۳ مسیحی آغاز شده و در سال
 ۱۷۵۰ تمام شد خیلی قابل تماشا است رنگی که در این کلیسا است بسیار بزرگست از صد
 هشتاد و عرابه تو کتیب از دولت عثمانی هنگام جنگ گرفتند آب کرده این رنگها را
 ریختند و رنگش یازده هزار و دویست رطل است با کجمله بعد از تماشای بعضی اماکن معتبره
 منزل آمده شب ساعت نه بطرف برلن حرکت کردم شب را در کمال آسودگی و راحت خوابیدم
 روز دوشنبه بیست و هفتم

صبح که بیدار شدم دیدم طرفین راه تا چشم کار میکند زمین مثل زمره سبز بود و گلهای شقایق
 سرخ و سفید و او را و خود و چشم را خیره میکرد معلوم شد ویشب هم از میان آبادیها
 بسیار عبور نموده ایم امروز از چند سو اخ کوه گذشتیم یکی زیاد طولانی بود دیگر بی نظیر
 گذشته و در برلن شدیم همراهانیکه از پیش آمده بودند مرا استامبولیون حاضر بود
 از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه اسبی شده رفتم به مهمانخانه موسوم قیصریه

یعنی همان خانه قبضه این همان خانه فتنه و پاکیزه ترین همان خانه های برلن است آستان
 مسکونی از قبیل میز و کرسی و تخت خواب و چراغهای برقیه و گازدار و سنگ کام حصر
 رفتم تماشای حبه خانه تو بهیچای قدیم و جدید متعدد و زیاده بود یک تپنی بطول چهار فرسخ
 یک چارک قطر دهنه اش شش گشتند مال سیصد سال قبل است شمشیری دیده شد
 گفتند مال حضرت سلیمان است تفنگهای بسیار قدیم بزرگ سنگین دیده شد که گوشت
 از توپهای کوچک کرد و پنبه زد و تپ چرمی بود باین عبارت که شمشیر
 آهن روی چرم پیچیده باز روی آهن را چرم دوخته بودند و کلاه خود و کفش
 و چکمه آهنی کت و سوارهای فولادی بر اسبهای مصنوعی که ستمشان بقدر یک
 یثقاب بود زیاده دیده شد پس از تماشای بسیار رفتم منزل شب رفتم پرنشینه
 عاشق و معشوقی در آوردند مثل قصه لیلی و مجنون مثلاً خیلی قابل تماشا بود بعد
 منزل آمده شام سه شنبه بیت و ششم خورده خوابیدم
 امروز رفتم پت رام تماشای عمارات فروری یک کبیر فریب یکما عت با کالکسکی
 راه بود و همراهم همه بودند اول رفتم بهار تی که نزدیک تو قهگاه کالکسکه بخار بود
 موسوم به قون پاس یعنی عمارت شهر از در که داخل شدیم طرف دست راست
 یک توپ کرب بود و در کرب که سه روز قبل وفات کرد این توپ با علی حضرت پهلوان
 حالیه شیکش کرده بعد رفتم بالا خانه تالارهای متعدد بعضی از سنگت مرمر بود و برخی
 ستونهای لثیم و ساق داشت از تالار وسط راه داشت با طاق کوچکی میزد و برخی
 در وسط اطاق نصب بود و در وسط میز سوار کرسی تعبیه کرده بودند اما سوارخانه

باز بنود تخته مدوری در دهنه سوراخ بود گفتند فردر یکت گیر هر وقت میخواست کمی
 صحبت مخرمانه بدارد با کاری کند پوشیده از دیگران در این اطاق میآمد وقت غذا که
 دست میرزد باین تخته مدور بواسطه ضرورت سبانی که تعبیه کرده اند زیر میز این تخته میرفت
 در مطبخ غذا را بروی آن چیده را میگرداند بعد تخته با غذای آمد بجای خود فردر یکت
 تناول میکرد طرفین میز روی زمین تخته مقعری دیگر گذاشته بودند آنها هم بعضی اشاره
 پائین میرفتند کار و دو چنگال روی آن گذاشته بالامی آمدند جلوان اطاق کوچک اطاق دیگر
 بود جلوش مجری بود از تفرقه آزادی بستند و یکجا اطاق خلوت نمیتوانست نزدیک شود
 اطاق دیگری بود آینه های بزرگ بدرو دیوار نصب کرده بودند اطراف آینه ها کل موبته
 از فلز مسطلا ساخته بودند هر نقطه این کل موبته را که با فلز دیگری میزدند آهنگی بصوت خوش
 بیرون می آمد و حقیقت صنعت خوبی بکار برده اند از آنجا بیرون آمده فریتم به کلیسای
 کارسین در اطاقی پشت محراب جسد فردر یکت کبیر را محو کرده در صندوقی از چوب
 بلوط نهاده بودند صندوق دیگری جسد فردر یکت را در آن گذاشته بودند
 بر حسب جثه خیلی بزرگتر از فردر یکت کبیر بود از دیدن این صندوقها بسیار سب
 دست داد و بقدری متاثر شدم که زانوهایم مست عرق از چین و اشک از چشم
 جاری شد بنزه روی صندوق بود گفتند سال گذشته اعلیحضرت ویلیام اول
 سلطان حالیه اینجا آمده بنزه را باد دست خود روی صندوق گذاشتند از آنجا بیرون
 آمده فریتم بعبادت بانبریک در وسط باغ بسیار بزرگی واقع است در اطرافهای این عمارت
 انواع اقسام پرده ها و نقاشی های بسیار خوب کار استادان ماهر است در اطراف

سر و پوست تمام جانورانی بود که فردریکت کبیر شکار کرده بودند بیشتر سر مران آهو
 و شکار کوچی بود تمام اسبابهای فردریکت کبیر از قبیل ساز و ساز و کرسی و پرده و پرده و
 حتی شانه و مسواک بهمان حالت آن عصر باقی بود و هیچکدام را از جانی بجای دیگر نقل نکرده
 بودند و وضع عمارت آن زمان تقریباً با این عصر تفاوت زیادی ندارد و فرقی که دارد
 حالا عمارت رانچ شش طبقه بسیار زرد و این عمارت از سبزه طبعه بیشتر نبودند که شش طبقه
 سنگت سماق و شیش اند و بخار بهاسنگت آلا باستر که نوعی است از مرمر بسیار نفیس بعد
 از تماشای مفصل بیرون آمده رفتم مهمانخانه برای تهنیت روز از پهلوی عمارتی که شش طبقه بسیار
 با صفا و خوش بای فواره دارد داشت شش هفت ذرع محبت گفتند هر وقت امپراطور
 شکار میرود اینجا رفح خستگی میکنند بمحبت گفت و گفت و غیره و این جامه وجود است
 خلاصه رفتم مهمان خانه نهار خوبی صرف شد بعد از غذا رفتم بمارت سان موسی
 اینجا هم طاقتها پر از اسباب نفیس و در و دیوار معلوم از پرده های کار استادان
 ماهر بود درخت خوابی که فردریکت روی آن وفات کرده بود در یکی از اطاقهای
 این عمارت بود بهمان حالت نگاه داشته بودند ساعت مجلسی که چکی دیده شد که کار
 نمی کرد مترجمی که همراه بود گفت وقتیکه فردریکت کبیر وفات کرد این ساعت از کار
 افتاد تاکنون همین طور مانده چنانچه عجیب است که نباید صحیح باشد ولی او اصرار داشت که
 صحیح برای استدلال این مسئله در دست است از اینجا بیرون آمده رفتم به نیوپالین یعنی عمارت
 چیز نهفته و غریبی که در این عمارت دیده شد تا لاری بود و وسیع در و دیوار و سقف
 از ابصورت حیوانات بکری از قبیل ارد و با و ننگت و ماهی و اصداف و غیره را

نباتات محجره بحری و صد فهای کو چک که با اصطلاح کوشش مایه میگویند و جان
 و غیره ساخته بودند مثل این بود که این حیوانات را از دریا گرفته نصب کرده اند در
 و دیوار این عمارت از قراری که میگویند این تالار را پس از جنگ بهفت ساله شهر که فیما
 فردر یکت گیر و مار یا ترسا ملکه اطرش واقع شد بحکم فردر یکت ساخته تا بنمایه با وجود
 اینهمه پولی که صرف جنگ شده هنوز در خزانه چه قدر پول باقی است که می توان چنین
 تالاری ساخت و فیکه معمار صورت حساب را نزد فردر یکت گیر برد میگویند
 آنرا پاره کرد تا کسی مطلع نشود چه مبلغ خرج شده الاضافا جای این دارد که مردم از قطعا
 عالم برای تماشای این تالار بیایند اگر چه از دیدن سیر نشدم ولی بواسطه ضیق وقت
 طوعا و کرها بیرون آمده رفتم با ستا سیون سوار شده را ندیم طرف منسل
 چون خسته بودم روز چهارشنبه شبیت و حکم شب را زد و خوابم
 امروز عصر رفتم باغ وحش باغ بسیار بزرگ است انواع اقسام حیوانات تبری و بحری
 چرند و پرند که کو چک و بزرگ در قفسهای جدا جدا جای داده بودند و شیر یا لاری
 افریقادیده شدیدی بسیار بزرگ بود اسب دریایی که بیفت بود کفتم قدری نان
 آوردند و هانش را مثل غار باز کرده هر چه نان می انداختم فوراً می بلعید جانور
 دیگر از قبیل سگ دریائی و زو و باه بحری و کرکدن و شاخ و یکشاخ و شکر و کوا
 و انواع مرال و کوره غرور زرافه و غر و خشی خوش خط و خال و فیل و کاکا و که حیوت
 دو دست کوتاه بود و پای بلند و دمى کلفت دارد و خر س سفید و کاه و مین و کلمی
 که بیرون میگویند و طاوس سفید و طوطی تنفش و قریب صد نوع بوزینه دیده شد

پس از تماشای بسیار بکشته منزل آمدیم امروز صبح سیزده فرون را لندن فرستادیم از پیش
رفته فقط من با ششم فردا صبح انشاء الله تعالی بطرف لندن که مقصد اصلی و مرجع
کلی است روانه خواهیم شد چون صبح زود باید راه افتاد و زود تر از یالی گذشته شب بخابید
روز پنجم سی ام

صبح زود برخاستیم پس از آن نور متداوله لباس پوشیده رفتم بموقف کالسه که بخار بعد از
سه چهار دقیقه حرکت کردیم تا مسافت زیادی طرفین راه عمارات و باغات دیده میشد
شهر برلن بسیار بزرگ و آباد است دوازده میل محیط شهر است یا نصف خیابان عرض
خوب می و بخت پل پنجاه و هشت محله پانزده هزار خانوار که هر خانه کم و بیش پانزده اتاق
دارد کارخانجات زیاد از متبیل خرج تجار سازی و پارچه پنبه و ابریشم و نوار بانی و پنی
سازی و تجاری و ظروف طلا و نقره و برنج سازی آهنکری کلاه دوزی حصیر بانی
کلمای مصنوعی سازی و غیره و همانخانه های مرغوب بسیار خوب دارد بخصوص این
همان خانه که منتهل کرده بودم خیلی قابل و مقدم بردیکران است کتابخانه بسیار بزرگی
دارد حاوی هفتصد هزار جلد کتاب است انجیل کتب برک که اول انجیل بود بصورت طبع در آن
در کتابخانه برلن است تائیل بسیار بزرگ صورت فردریک و یلیام تیم و صورت محبوبین
ملکه لوئیزا از سنگ بسیار خوب جاری کرده بودند هر کدو هر چهار راه باغچه است
با صفا و اطراف آن تائیل اشخاص معروف را نصب کرده اند عصر با دایکان اطفال را
در کالسه های کوچک جای داده در این جا های مصفا بگردش میزند حوضهای زیاد با
نواره های متعدد در اغلب معابر دیده شد خلاصه از صبح که راه افتادیم راه همراهم

وزراعت و دہات و بلوک و خانہ ہای تک تک خوش نمادیدہ شد مگر رسیدیم بلوک
نہارا آنجا صرف شد کارخانجات متعدد و در این محل و خوش دیدہ شد ساعت شش و پنج
وارد کلن شدیم بیشتر رک عامل دولت نظامیہ را کہ تکلف کردہ بودم بیایندہ کلن در
استامبول حاضر بود پس از تعارف بکال سکہ نشستہ رفتم بہ ہماخانہ موسوم بہ پتلا و نوڑ
کہ اعظم و احسن ہماخانہ ہای کلن است خیال داشتم شب بطرف لندن حرکت کنم ولی
گفتند و کلیسای بیار بزرگ قابل تماشا در این شہر است لهذا فتح غرمت کردہ قرار
شد فردا شب بطرف لندن حرکت کنم

روز جمعہ غرہ شہر و قیعدہ الاحرام

بعد از نہار عالم بر ہم خورد و نتوانستم تماشای کلیسا بروم بہرہا ان اجازت دادم برو
بہ مینند اول رفتہ بودند بکلیسای بزرگ کہ جنب بتل است میکشد این کلیسا در ۱۲۷۷
آغاز شدہ و در ۱۸۸۰ بہ انجام رسیدہ مبلغ دو ملیان لیرہ خرج این کلیسا شدہ صد و
شش ہزار و یک سو و یک نفر و در ارتفاع سقف صد و شصت پا و ارتفاع دو منارہ آن کہ طرف
رودرین است ہر یک ۱۵۵ پا است پنجرہ ہای منقش پاکیزہ دارد و قتیکہ داخل کلیسا
طرف دست راست مثال شکی حضرت مسیح است با چند نفر از خدام پہلوی راست
حضرت جای زخم شمشیر است کہ پیودان زدہ اند بعد از دیدن این کلیسا رفتہ بودند بکلیسا
سنت از سلا کہ ملی از عجایب روزگار است چون قصہ این کلیسا زیاد اہمیت دارد
برای اطلاع مطالعہ کنندگان میکارم کہ در ماہ دوم مذہب علیوی و قطبہ جنوبی خیز
برمان کہ تابع مملکت روم بود انہما شایافت از این جہہ رشتہ الفت فیما بین این

ملک و ملک رُم که پای تخت عیسوی ندر بهمان بودست شد ابل بکیت و اسکندانه که در زمان
 شامی بودند دست از مذہب خود برداشته بهمان اعتقاد خویش پای اسوار و تاج
 قدی شردند تا ایل ماه پنجم بدرج اغلب ایالات کوچک دین مسیح را اختیار کردند
 تا واسطه ماه پنجم و شش که ایل رُم از برتان کوچ کرده ملک خود رفتند ابل بکیت
 و اسکندانه دست تقدسی و نظاول مسمیت عیسویان که در خاک جنوب سکنی داشتند
 دراز کردند عیسویان استمداد از آنکلو ساکن با که طایفه شجاع و بهادر بودند جست
 ابل بکیت و اسکندانه را مغلوب کرده از خاک عیسویان را نداشتان آنکلو ساکن با
 منظر را خاک حاصل خیز و زریزی که مال عیسویان بود تطمیع کرده با اینها از در محاربه
 درآمده از ملک و ماوای خویش محرومشان کردند بعضی بطرف مغرب فراری شده
 و برخی بآب زده از طرف دریا رفتند و جمعی بلامی و بروکی گرفتار شدند بسیاری
 از برتا نهضای عیسوی مذہب به بطاویه و کال رفتند برانگیختن ظل عیسویان بجا و پنا
 پیدا کنند بیشتر آن فراریان که به بطاویه رفتند پیش رفتند تا امتداد رود درین محال
 اسفل رود جزو حکومت رُم بود آنجا به امنیت و آسودگی گذران کردند شکام
 جنگ فیمابین ابل برتان و آنکلو ساکن مردان برتانی بسیار کشته شده دختران خود بی
 و برادر کشتند یکی از این صبا یا موسوم به آرسلاندا و نژاد او نجابت و کفایتا برتری
 بر سایرین داشت همه جمع شده و برابر یاست خود بر کاشتند و فرار از بطرف کلن
 روانه شدند ابل کلن بهرمانی و سلوک پیش آمده شاهزاده خانم سر کرده را کمال احترام
 و اعزاز نمود تا کلیتم بخت کسی را که بافتند سیاه آب زرم و کوثر سفید نتوان کرد

هنوز این بیچارگان سر بر بالین استراحت نگذاشته بودند که سنگی که تکیه گاه هر یک
 شد قسمت بجائی کشیدشان که خیلی سمناک تر از ملکی بود که از آن فرار کرده بودند بدین
 این مقال آنکه اهل یونز که مردمان بسج و برجمی بودند و منزلشان در ساحل بحر خزر بود و غریب
 از ظلم و اجحاف پنهان خائف و به تنگ آمده بودند مدتی قبل ترک وطن کرده تا بهنگام
 و جنوب جزیری رفته بودند در سال ۴۵۰ ع اینان با طوایف وحشی دیگر اراده کردند
 خاک جزیری گذاشته داخل کال شده به قتل و غارت خودی به بندهند و اربابو جمعی ابتدا
 که هم پادشاه و هم سر کرده بود با االات فوق که جزو مملکت روم بود رفته بهر جا که رسید
 ویران و بهر کس که برخوردند بیجان کردند از این یورش دهشت و وحشت تمام
 فرنگستان را متزلزل ساخت از هر آباوی که می گذاشتند با خاک یکسان می کردند
 از زیر تیغ سیدریج هیچ انیم جانی سلامت در بر نداشتند بصحاری و ققار و تلال و جبال
 پناه بردند و با در قلاع محصور بچنان شدند چون عدد افواج رزم کفایت نمیشد
 نمود در سال ۴۵۰ مسیحی اینان جنوب برمنی و جنوب شرقی کال را تسخیر نموده تا شهر
 اورلینان رفته تمام دژها را مقتول اثاث را اسیر و دوشیزگان را بی ناموس کردند
 از اورلینان که بیرون رفته جمعی از زمین با را اسیر کرد که آیتوس و کوکث با را به
 سپهسالاری تئودریس با آنها برخوردند جنگ عظیمی روی داد از صبح الی شب
 تنور کارزار گرم بود تا آنکه اهل یونز مغلوب گشته صد و شصت هزار نفر از ایشان
 کشته شد پس از این شکست از سمت شمال بصوب بلجیک کوچ کردند در بین راه
 بهر یک از آبادی که میرسیدند تمام مرد و بوم را و ای بوم میا خستند از

بیلیک بسمت مشرق کوچ کرد و رفتند بطرف رود دین و اوایل شهر اکتوبر به کلن که
 شهری بود محصور رسیده و بعلبه گرفتند مردان را از دم شمشیر آب مات دادند
 زنان و دختران را با سیری برده فیما بین افواج تقسیم نمودند شاهزاده خانم ارسلان
 سر کرده دختران بر تانای جزو اسرا بودی یازده هزار نفر جمعیت حلقه انقیاد و اطاعت
 وی را بکوش کشیده بودند بتوابع خود گفت وقت ضرورت چه نماند که بریز
 دست بگیرد و شمشیر نیز زندگی بایده نامی چه فایده دارد آنچه با امر میکنند اگر دنده
 بقضا بگذاریم بدنامی بی ناموسی است و اگر تن در ندهیم کشته خواهیم شد پس مردن
 با نام باز زندگی بدنام است بهتر است تا جان داریم در حفظ ناموس خود بکوشیم لهذا
 همه در حال استقامت و پایداری مخالفت نموده با اهل یونز کارزار نمودند اینان
 چون کرک و آنان چون کوسفند خون هریازده هزار نفر را با شمشیر آیدار در میدان
 کارزار رنجیتند در ضمن تیری بسینه سنت ارسلان خورده او هم چون دیگران شهید
 شد پیش از آنکه شعله جنگ التهاب یابد اهل کلن فراری شده در جبال و تلال پنهان
 شده بودند وقتی که آتش فتنه فرو نشست بمنازل خود برگشته دیدند تمام کوچ و بزرگان
 مملو است از اجساد مقطعه و میدان ارک منتهی است از ابدان انان مقتوله پس آن
 نوحه و لایه بسیار جانزهای این یازده هزار دختر را در همان میدان دفن کردند پس
 این کلیسا مشتی است از ارسلان که سر کرده دختران بود و جزو دیگران مدفون شد
 چیزی که در این کلیسا تا زکی دارد این است که اطراف کلیسا بالا و پایین عظام بی شمار
 بتربیب پشت آئینه با چیده اند از قراریکه در تاریخ ماه هفتم مذکور است سخنانها

این دختران را محض زیارت و عبرت بازماندگان از مقابر خویش بیرون آورده
 بطور یادگار این جان داده و برخی را در تابوتهای سنگی جای داده اند از این
 کلیسا درسی باز میشود با طاقی موسوم با طاق طلا مقبره سنت ارسلا و عظام آنجا
 معروف در این جا است سنت ارسلا مدفون است قبرش را در ماه دوا
 دهم خیلی شگفت و پاکیزه ساخته جواهرات نفیسه روی آن نصب کردند و
 که فرانسویان به کلن تاخت بردند تمام جواهرات را کنده بغارت بردند در
 سال ۱۸۸۱ اهل کلن بخت نموده باز مثل روز اول همان قسم جواهرات فرام
 آورده نشانند استخوانهای سر زیاد است که بعضی در قالبهای فولادی است
 و برخی روپوش نخل زمارد و زردارند معدودی در قالبهای نقره بودند و بسیار
 نشان مروارید و جواهر نشانده بودند استخوان دست سنت ارسلا را در قالب
 نقره جای داده روی مقبره اش گذاشته اند یک حمزه بلوری مملو از خاک
 بخون آغشته مال میدانی است که دختران شهید شده اند استخوان پایی سنت
 ارسلا را در قوطی عاج گذاشته اند باین صند و قچ نیز جواهرات درشت
 نصب بود بدیوچ برده اند نوک تیری را که از ضرب آن سنت ارسلا
 شهید شد میان مقبره اش بکام شکافتن پیدا کرده در قوطی نقره گذاشته اند
 در قوطی نقره دیگر رستمه تازیانه بود گفتند متعلق به تازیانه اسی است که با آن حضرت
 مسیح را زدند و دو خار در قوطی طلائی بودند مذکور است این دو تا از تان خان رومی است
 که بفرست مسیح فرو کردند یک حمزه بود منقول است این یکی از شش حمزه است

که حضرت عیسی آب در آنرا ریخته شراب می شد این خمره اول و کلیسای منروم
پاریس بوده اند از این قبیل خبریاز یاد دیده بودند بعد رفته بودند باغ وحش گفتند
اغلب طیور و جانوری که در برلن دیده بودند این جا هم یافت میشود و در مسک
در یاتی این جا بود که در برلن دیده نشد بعد رفته بودند باهی خانه خارجی مصنوعی خست
اطراف غار را طاقچه ها ساخته جلوشان را یک تخته بلور صاف گذاشته بودند
از بالا متصل آب تازه داخل میشد و از پائین آب مانده خارج میگشت کف
طاقچه را مثل کف دریاشن و رینگ و کوشش های ریخته بودند بعضی ها بسیار و
شاخه های درخت را است نشسته بودند باهیهای مخطط دیده بودند مثل پوست
میریس از گردش آمد منزل شب بعد از شام سوار کاسه که شده رفتم به تاسیون
کالنگه بخار حاضر بود سوار شده رفتم بطرف استن که بندری است واقع در
چانل انگلیس و متعلق است بدولت بلجیک شب خنک بود از خاک با نور
و بلجیک که نشنیم اغلب جاها سیر و شاداب بود حالا فصل خرمین کوبی این صفت
حاصل را بعضی جاها در و گرد خرمین کرده بودند و بعضی جاها نذر شده بود اما هنوز
نه در دیده بودند باری صبح زود رسیدیم به استن کشتی حاضر بود از کالنگه
پیاده شده داخل کشتی شدیم در این بجز کشتی های بزرگ بواسطه کم عرضی نمی
توانست آمد و شد کنند جازائی که در این بجزند کوچک و بابتگاهند این بجز
نیز نهشته متموج و متلاطم است و کفش سنگلاخ کمر سفاین متعدد و پهن سنگلاخها
خورده شکسته و مسافین غرق شده اند در اول و بلد که کشتی راه افتاد چنانچه

و بالامی شد که ظرف چای خوری روی میسر متصل بهم میخورد و آنست خاصیتی
 از آنها پیدا میشود تا یک ساعت همین طور بود بعد از آنکه تم کم آرام شد دوست
 نظر مآذ بندر دور که ابتدای خاک جزیره بر تان کبیر است شدیم کالسکه
 بخار حاضر بود و سوار شده راندم ظهر رسیدیم به استاسیون و یکتور با بسیار
 بزرگ است از این کالسکه پیاده شده بکالسکه اسبی نشسته رفتم منزل خانه که
 اجاره کرده بود و در جنب بسیار گشت بعد پارک باغی است بسیار وسیع و تفرجگاه
 عموم خلق اطراف باغ خیا باغ و راه های متعدد دارد و راه کالسکه و سواره و پیاده
 همه از یکدیگر مجزای است هر راهی برای هر یک از این سه طبقه معین شده و
 اشجار و گیاههای بسیار و نیم گت های بسیار برای دفع خستگی مردم گذارده اند
 قریب راویه باغ سکوی مدوری است هر روز از ساعت هفت الی ساعت
 ده موزیکان میزنند و اشهر و اعراف جا های لندن همین باغ است اطراف
 آن در عهد سلطنت چارلس دوم دیوار احاطه داشت در زمان دولت
 جورج چهارم دیوار را جبریرا برداشته معجز آهنگی کار گذاشتند خیلی جای
 پاکیزه ای است و فصل لندن و غیر فصل اینجا تفرجگاه عام خلق است خلاصه بخت
 از ظهر گذشته رسیدیم منزل بعد از شست و شوی بدن غذا خورده است و چرت
 کردم شب بعد از شام رفتم به تماشای خانه موسوم به انجمنه قریب شست و
 جورابهای سیاه بلند تنگ و چپان پوشیده بلباس عربی اول قص کردند
 بعد شوق تفنگ کردند و یک دختر در میان آنها بود که فقط نوک پنجه های پای

روی زمین گذارده میرقصید کاهی روی نیچ یکپایه میسید و میچرخید بعد از قص و سنا
 که فی الحقیقه خیلی تماشا داشت پرده افتاد بعد از پنج دقیقه بلند شده کبکفر باز کمر آمده
 باز همی تر دست خوب نشان داد و بخانه کلوله در دست داشت انواع
 اقسام همه را بهوامی انداخت از زیر پا میگذرانید و این که یکی را بگذارد و زمین بپفتد
 بعد یک کیلاس پرازان آب آورده روی دهنه یک بطری گذاشت و روی
 سرش حساد کیلاس دیگری پرازان شراب روی زمین گذاشت همین طور تا او
 ایستاده پوست سرش را بجزکت در آورد بطری آتیه آهسته در ضمن میرفت
 پاشن تا رسید پشت کردش آنوقت جسم شده کیلاس شراب را بالبلند کرد و باز
 بطری را از پشت کرد و روی کله آورد و در این بین شرابی که در کیلاس بود آتشاید
 بدون اینکه قطره آب کیلاسی که روی دهنه بطری گذارده بود بریزد بعد یک دقیقه
 بزرگ چوبی آورد و کانش را نوک چوبی بطول دو ذراع نهاده به هوا انداخت و چوب
 زیر دایره گرفت مرکز دایره روی چوب آمد و بنا کرد و بچرخانیدن باز به هوا انداخت
 گمان دایره روی چوب آمد از این مشیل تر دستی باز یاد در آورد و به بازی که تئیر
 میکرد پرده های خوب می نمودند یک دفعه آسمان و آفتاب نمودار شد یک دفعه
 شب و ماه و ستاره و یکدوره و کوه و غار و استیلانیت و استیلانیت
 و دفعه دریا و کشتی و موج یقه می خوب که با صورت طبعی تفاوت نداشت
 پس از تماشای زیاد که تا نصف شب طول کشید منزل رفتم سیر حاضر بود
 صرف شده یکشنبه سیم شش دقیقه محرام خوابیدم

امروز خندان جمعیت در کوچه و برزن لندن نیت خیلی کم دیده میشوند غلبه بکلیسای و
 باغات اطراف شده میرود کوچه خلوت و تمام دکانین بسته است منم چون حالتی شستم
 تمام روز را سترل ماندم تازه که قابل نکارش باشد رخ ننمود

دوشنبه چهارم

چون فردا آغاز شب دوائی است چند نفر از امر او اعزه را دعوت کردم تشریف
 بیاورند در همان منزلی که من در نزدیکی کوچه و گرفته ام تا پنج روز که اسب و وانی طول
 میکشد بمانند ایشان دعوت مرا قبول نموده بودند و دو ساعت بظهر مانده رفتم بموقت
 کالسکه بخار سوار شده رانیم دو ساعت راه بود و قتی که منزل رسیدیم مدعوین
 تشریف داشتند غذا صرف شده هر یک بر آنگاه خود رفتم شب را با صحبت
 بای ایشان **سه شنبه پنجم شهر ذیقعد** بسم بر بدم

یک ساعت از ظهر رفته اسب دوائی شروع میشود از منزلی که گرفته بودم تا میدان آب
 دوائی قریب شش میل راه بود قبل از ظهر فی الجمله غذائی صرف شده راه افتادیم بالا
 خانه که برای تماشای چایان معین نموده اند اطرافش پر است از اشجار که من کرسیها و نیمکتها
 متعدد درجه بدرجه چیده بودند تماشایان اغذیه سرد و از منازل خود آورده و بر
 سایه اشجار جوقه جوقه هر یک با دوستان و آشنایان خویش صرف می نمودند در **حقیقت**
 نوعی است از اعیان و عالم بسیار خوبی داشت بعد از چاشت رفتم خدمت حضرت
 اسعد و آلایشان و پس ولیم و دولت بتهیه نکالستان خیلی اظهار عنایت نسبت
 بمن مبذول داشتند اگر چه استبعادی ندارد زیرا که فطری حبیبی حضرت معظم است

که پیوسته مطمح نظرو غایتشان متوجه تمام دولتها و امان و صحت اندیشان است و همواره
 نظر بلند منظرشان بطرف کسانی است که زبان و دولشان یکی باشد امیدوارم این
 بنده هم جزو این جمر که محبوب شوم زیرا که گندم نمونه است از انار و مشت نشانه است
 از خروار خلاصه اسب دوانی تا غروب آفتاب طول کشید بعد از اتمام اسب
 دوانی رفتم **چهارشنبه ششم** مسندل
 امروز روز جمعه مثل روز اول سیر کردم یعنی از صبح تا ظهر منزل ماندم بعد از ظهر
 میرفتم بکو در دو تا ساعت شش بنمایش اسب دوانی مشغول میشدم منزل آمده با
 مدعوین سیر میکردم روز پنجشنبه عالم بر بهم خورد و شوالیمت بودم

شنبه ششم

امروز قبل از ظهر بلندن مراجعت کردم چون مرا جاکل بودم از مسندل بیرون رفتم
 مولوی سید علی بیگرامی که یکماه بعد از من از حیدرآباد بیرون آمد و روز وارد دکن
 شده امروز بدیدن من آمد از امور حیدرآباد پرسیدم گفت آنچه تندی چیز خوبی و
 پاکیزگی میکند و شب رفتم بنمایش خانه موسوم به جیشین مال یعنی عمارت مصری ابتدا
 شخص حقه بازی آمده باز بهیای خوب در آورد و دو عمل بسیار خوبی کرد که قابل
 تعریف است اول آنیک صورت مقوائی بسیار کوچکی روی میز گذارد مقابل
 این میز میسر و دیگری نهاد که فاصلیکش تقریباً یک فرس می شد یک بشقاب
 آورده گفش را نوک بخت گذارده بنا کرد و بچرخاندن در ضمنی که بشقاب را میچرخاند
 دست آدم مقوائی با قلمی که در دست داشت روی صفحه کاغذی حرکت میکرد و

و قتی که شتاب را رها کرد دست آدم مقوائی بهم از حرکت افتاد آنوقت صفحه کاغذ را
 بتماشاچیان نمود و دیدیم صورت یک آدمی روی کاغذ کشیده شده و حال آنکه کاغذ
 بر در و رو سفید بود و تکیه چلو آدم مقوائی گذارد و بعد نوار بار یکی آورده طرفین آن را
 بدو دیوار مقابل یکدیگر میخ کو بید چهار چوبی که دو اصبع بیشتر قطر داشت و در
 وسط چهار چوب کاغذ سفیدی چسبانده شده بود از وسط نوار معلق آویخت بعد
 شکل گرمی روی کاغذ چهار چوب مرتب نموده حاضرین را مخاطب ساخت که الان
 هدیه ای از این چهار چوب بیرون می آید خوب متوجه باشید یک دفعه ضربی بکاغذ
 زده پاره شد از میان آن یکت بالونی بسیار نازک که تقریباً بقدر خمره کوچکی بود بیرون
 آمد بعد یک سندی زیر بالون کاغذی هفتاد کم کم بالون بجزکت آمده سرش
 پاره شده یک دختر خوش منظری چون پرسی تاسینه خود را نموده دستهارا کشود
 با تمام حاضرین تعارف نموده پرده افتاد جای تعجب اینست میان چهار چوب نایکی
 که طرفین آن را کاغذ چسبانده بودند چلو آدم چسبان شده بود و چگونه باین
 سنگینی روی هوا معلق بنواری آویزان بود و پنج دقیقه بعد پرده بالا رفت در زاویه
 تماشاخانه پیانوسی بود بقدر پیانوی معمولی طرفین آن ششپور و طبل نصب گرد
 بودند و اطراف تماشاخانه نیز طبل و سنج و زنگوله و چیزهای دیگر آویخته بودند
 بتوسط چوبی که دو ذرع تقریباً طول داشت یکت ششپور به پیانو متصل نموده بنا کرد
 به پیانو زدن که یکدفعه از در و دیوار تماشاخانه صدای طبل و سنج و ششپور بلند شد
 مثل اینکه یکت فوج بالابان میرنند بیکت دست زدن به پیانو کهاهی چراغها

تماشاخانه خاموش و کاهی روشن میشد یک قهقهه تمام چراغها خاموش شده صدای
 شمشیر باران در تماشاخانه پیچید و در برق شروع شد مثل اینکه فی الواقع متصل
 بهار است و باران و در عدد و برق دوازده ستاره هم نمودار شد بعد باز روشن شد
 و پرده افتاد بعد از پنج دقیقه باز پرده بلند شدند و مردی پیداشد و ضحیفه منجوات
 بعقد مرقه در آید و دست بول نمیکرد و معذرباین عذر بود که پس از فوت زخم قسم یاد کرده ام
 زن نبرم و این ضمن جا دو گری آمد و گفت من از روح زنت پیوستم آون بدید این خام را
 پرستته از وواج در آوری و زما تماشاخانه تاریک شده نوری شکل آدم پیدا شده
 در هوا حرکت کرد و در می بالا رفت و قدری پائین آمد و دست شومش را گرفته در
 هوا برد و پائین آورد بعد این جیم فور بتدریج از نظر غایب شد یکت دفعه صورت
 شمشیری نظر آمد فقط استخوانی بود از نور دست و پایش را در هوا حرکت میداد و صدا
 چند عظام که بهم بخورد و گوش پیچید و قنکله در حرکت بود سرش از بدن جدا شده بود
 صعود کرد و با دست کوشش زیاد کرد و بکیر دشت بلوانت متصل در هوا متحرک بود و بعد
 هر دو پایش از آن جدا شده بنا کرد و راه رفتن در هوا و قنکله بهم بخورد و صدای دو چرخ
 که بهم بخورد از آن خارج میشد بعد تمام بدن از انظار مردم ناپدید شده تماشاخانه
 روشن شد و باری تمام گشت فی الواقع اشخاص ساده لوحی که این نوع شعبده بارانند
 باشند اگر اینجا بیایند مبهوت می شوند و اگر شعبده باز دعوی پیگیری کند همه برکت
 وی اعتراف خجسته منت شمع و قهقهه
 امروز قهقهه آکبرت مال تالار است نزد یکت همه بدکن حضرت مستطاب برکت است

شوهر علیا حضرت ملکه مغلیه و امته شوکت در زمان حیات طرح ریخته بودند و در
 این صنایع و دارالعلوم بهازند در سیم ماه می ۱۸۶۱ اول سنک بنا را علی حضرت
 ملکه مغلیه و امته شوکت گذاشتند در سال ۱۸۷۱ با تمام رسید قریب دویست هزار
 لیره انگلیسی خرج تالار شده قطر اطولش ۲۷۲ و قطر اقصی ۲۳۸ و محیطش ۸۰۴
 پا است شکلا تقریباً بیضاوی است هزار و سیصد و شصت و دو صندلی در وسط
 دو ردیف و در تالار به ده قطار چیده اند در شاه نشین تالار ۱۸۰ اگر کسی میتواند که است
 بالایی شاه نشین غلام کردنی است دو هزار نفر بفرغت می توانند کردش کنند
 اطراف غلام کردش پردامی روغنی بسیار کار نقاشان قدیم و جدید است سقف
 کسبیدی بلور دارد و بار ارتفاع ۱۳۵ پا روی هم رفته هشت هزار نفر در کمال آسودگی
 و فراخی جامی توانند در این تالار به نشینند طرف جنوب تالار را غون بسیار بزرگ
 نهاده اند ده هزار بند دارد و ماشین بخار با هکت در می آورندش ساز بزرگیت
 هزار نوازنده اطرافش می توانند نشینند بنوازند طولش هفتاد پا است قریب ده هزار
 لیره تمام شده چیل ساز بزرگیت بعد از تماشای بسیار که فی الواقع هر یک از
 پرده ها نیم ساعت طول داشت آدم خوب به بیندیر و آن آدم مقابل در ب تالار باغی
 است موصوم بیاض کنسینگن مجسمه حضرت اقدس پرنس کثرت رایا و کاروی بخت
 مطلق کرده اند چپا طرف مجسمه فرشتگان زیاده از مردم جاری کرده چپا رنج
 مسکون می نامند شان دوزیر مجسمه پرنس تماثل اشخاصی معروفست از قبیل سکسیر و
 میلتن و ولتر و غیره همه را بسیار شبیه و خوب حجاری کرده اند

جمعه ششم شهر ذی قعدة الاحرام

بعد از صرف خور و فتح تاجشای کلیسای سنت پال بزرگترین کلیسای برتانیا
 اثبات سلطان گنت ششم سیجی اول در این موضع کلیسا ساخت در سال ۱۰۸۱
 آتش گرفته بجای خراب شد سنت پال بعد این کلیسا را بنا کرد در سال ۱۱۳۲ باز
 بسوخت و بسیاری از آن ویران شد بعد که تعمیرش کردند باز در سال ۱۵۵۵ آتش گرفته
 خرابی بسیار بان وارد آمد مجدد مبلغ کزانی خرج کرده مرتش کردند در سال ۱۵۵۵
 عظیمی روی داده بجای ویران و ملی خاکستر شد در این یاقین قریب سیزده هزار خانه
 و ششاد و هفت کلیسای کوچک با خاک یکسان شدند در عهد سلطنت چارلس
 دوم ۱۶۵۵ عمارت باز از سر نو شروع بنا ختن کردند سی و پنج سال طول کشید تا تمام
 رسید از غرائب آنکه کلیسا و عمارت در یک روز با تمام رسید طرح بنا شبیه به
 کلیسای لاتین است طولش پانصد و عرضش ۱۲۵ پا است از سقف کلیسا
 تا نوک صلیب که بالای کسبت ۵۶۳ پا است روی مناره جنوبی زنک
 بزرگیت قطرش ده پانچ می شود این زنک به چو قوت زده میشود و جزو قوت یکدیگر می آرد و در
 سلطنت یا امیری از خاندان نبالت و قش از دنیا کو تا ه شود وزن زنک هزار
 هزار پل است و وزن زنانه زنک صد و ششاد و ششصد و شانزده پله می خورد
 تا صلیب ولی تا وسط که به غلام کردش بخوبی موسوم است بیشتر فرم وجه شمیه
 این غلام کردش این است که اگر با صله صد قدم آدم دهنش را بدیوار گذارده
 آهسته حرت شماع بعدی بلند می شود و عمارت صنعت غربی در این فن بکار برده

از این جا یک طبقه بالا تر رفتیم تمام شهر لندن پیدا بود و خواستیم برویم بالا تر رفتیم
 صلیب مانع شد گفتند چندین دفعه اهل ایرلند خواستند کلبه را با دنیا میت
 خواب کنند از عمده بر نیامده گرفتار شدند از آن زمان بعد قدغن اکید است
 کسی بالاتر نرود همیشه درای بالا هم مقفل است چون نشد بالا برویم پائین آمدیم خیلی
 خسته شده بودم قدری در صحن کلیسا نشستم محبته های زیاده صورت پهلوانان هر دو
 که در بردها کشته شدند از سنگ مرمر جاری کرده و بعضی را از چدن ریخته نیت
 کلیسا کرده اند نوک کسب صلیبی است بوزن سه هزار و سیصد و شصت طل روی
 کلوله نصب است که وزش پنجمار و ششصد طل است قطر کلوله شش پا و دو
 اصبع است اما از پائین بقدر بند وانه درشتی بنظر می آید پشت نفر آدم میتوانند
 میان کلوله خود را بکنجاند خلاصه پس از گردش زیاد آدم متزل همه جا از میان
 خیابانهای وسیع میز و از پهلوی عمارات رفیع خوش طرح گذشتیم جمعیت کثیری
 پیاده از طرفین راه و کالسکه های متعدد از وسط متصل در عبور و مرور بودند چند
 جا کالسکه من و همراهمان ایستاد تا راه باز شد از میان اینهمه جمعیت یک صد
 بلند بیرون نمی آمد و اقلاً انگلیسها مردمانی هستند بسیار معقول و مؤدب و با
 با کسی کاری نه هر کسی پی کار و عمل خود میرود و دوازده هزار پلیس سواره و پیاده برای
 محافظت عموم خلق در لندن هست تا نزاعی خونریز و جنگی فتنه انگیز روی نهد
 پلیس ما ذوق نیست مداخلت هیچ امری نمایند فی الحقیقه آزادی این است که صلیب
 انگلیسها شده گمان نمی کنم ملت دیگر این نوع مختار و آزاد باشند

سینه هفتم

امروز عصر منزل مانده نوشتن و خواندن وقت خود را گذراندم ساعت
شش رفتم به شاهانه دم تو سوا اینجا صورت سلاطین و مردمان معروف را خواه
به نیک نامی خواه به بدنامی از موم درست کرده با همان لباس و نشانی که در زمان
حیات در بر داشتند بترتیب ایستاده و شسته با حرکات مختلف هر یک را بوضع
خاصی قرار داده اند مثلا شخصی دیگر را مخاطب ساخته حرف میزند بقدری محترم است
که با صورت اصلی نمیتوان نیز داد صورت دختر را از موم ساخته نفس میکشد مثل
اینکه فی الواقع انسان حقیقی خوابیده و نفس میکشد جای دیگر شخصی از موم بود گاه گاهی
سرش را بطرف راست و چپ میگرداند پلیسی از موم ساخته ایستاده کرده بودند
یکی از شاهان چنان کان کرد پس حقیقی است از وی پرسید چه وقت موزیک میزنند
و در جوابی نیاید بخجل شد و دختری شربت فروش جلوسری ایستاده بود یکی از پسران جلو
رفته گفت این را چه قدر خوب ساخته اند دختر را کرد و بچندیدن اگر آدم حقیقی بی حس
و حرکت در میان آدمهای مومی بنشانند مشکل میدانم کسی نتواند تمیز دهد بالای سر
دختری که نفس میکشد جابی نهاده بودند زیر جاب دستخط مبارک علیحضرت
اقدس بهایون ناصرالدین سلطان ایران دیده شد بجلوی آن انگشتری نهاده بودند
بسیز اسماعیل خان کفتم سواد دستخط بهایون را محض تسمیه و تبرک مسافرت نامه من بود
اینست سواد دستخط مبارک هنگامیکه در لندن اقامت داشتم به شاهانه دم تو سه
آیدیم و این چند کلمه را بر رسم یا دکاری در اینجا نوشتم ناصرالدین شاه قاجار ۱۲۷۵

در جنب این تماشاخانه طاق دیگری بود که اسباب سلاطین قدیم را نهاده بودند
از قبیل لباس و اسلحه و غیره رخت خوابی که ناپلیون اقل در آن سفر میکرد اینجا بود و درین
کالسه رخت خواب و آئینه خانه و اسباب تحریر و میز نهاده و خوری همه جمع بود و در این
طاق پله میخورد بپائین در این زیر زمین مانند صورت مردمانی میسست که به بد ذاتی
و سرقت و بد نفسی و سفاکی مشتهر بودند از صورت هر یک فی الواقع آثار بد ذاتی معلوم
میشود تا مگر یہ المنظر و قیبح الوجه اند این جائیز یکت داردیده شد که سوابق ایام در
فرانسه و بعد در لندن رایج شد برای کشتن قائلین و بدکاران بر سر تخته چوبی عمود کرده
آدم را روی تخته می خوابانند بالای عمود نبری عتبه شده بکایت اشاره پائین آمده
میخورد بگردن آدم و فوراً سر جدا شده می افتاد میان صندوقی پرازگاه و بدن
روغنی همانند صورت تمام مجوسین نیز در این طاق بود و با وجودیکه همه از موم ساخته شده
بودند از دیدن روی شششتان موی بر بدن آدم راست میشد پس از تماشای آنها
آیدیم با طاق اول بکایت کتبه موزیکانچی هر روز نزدیک مغرب موزیک می نهند
چون خوب میزند و حشمت هم شده بودم قدری نشسته رفخ خشکی شد بعد رفتم
منزل شام خورده **یکشنبه دهم** وقت خواب خوابیدم
امروز تیر روز یکشنبه است کمتر کسی در شهر میماند نه جانی برای تماشا باز است و نه
آمد و شدی در کوچه و برزن میشود صدای احدی بکوش نمیرسد این شهر باین جمعیتی
مثل امنیت که هیچکس در آن نباشد بعضی از اهل حیدرآباد که برای گردش و تحصیل
این جا آمده اند از قبیل مولوی سید علی سیکرامی و میرزا محمد نجف و سید زین العابدین

فرزند مولوی سید حسین بنو من خنکست به دیدن من آمده بود و گفتیم بماند با من نهار
 بگذرد بعد از نهار با آنانی اجمعه صحبتی شد تازه که قابل نگارش باشد اتفاق نیفتاد
 دوشنبه یازدهم

امروز بجز از نهار رفتم به عمارت دولتی قدیم لندن که موسوم است به نوراف لندن
 یعنی برج لندن این عمارتیت صاحب برج چند روی تپه کنار رود میتز واقع است
 این جای جانی است که اشخاص خوف و شهور عالم شربت حیات از دم تیغ آبدار
 چشیده اند اصل این بنا از سن است در عهد سلطنت کنتستانین کبیر بنا شده گویا
 خزانه و دارالضرب رسن با بوده زیرا که در سال ۱۷۷۲ وقتیکه پایه یکت بنای جدید
 می کنند یک شمش نقره و چندین سکه طلا مسکوک است که به خاطر من با بود از ابتدای
 بنای این بنا هم عمارت دولتی بود و هم مجلس تلموشتی استیفن شاه اول سلطانی بود که پسر
 رامهام خود کرد در عهد سلطنت ریچارد اول سلسله لانشام شیش خند فی قور این بنا داد
 کنند زمان سلطنت ادوارد بر استحقاقات و قلاع این بنا افزوده چنان محکم نمود که
 ممکن نبود و داخل بغل اندونی شد بقولی در عهد وی این جافظ مجلس دولتی شد در سال
 ۱۲۷۸ از یهودیان متشکی شدند که سکه قلب میزنند همه را که ششصد نفر میشدند گرفتار کرده
 این جافظس نمودند و خنای زیاد در این جارخته شده اگر بخوام تمام را شرح دهم چندین
 صفحه خواهد شد این جا همان جانی است که هنری ششم زوجه خود ملکه آراکن را پس از
 بلور بخت آوده در سال ۱۵۳۱ از معاشرت با وی سیر شده از جان نا امید
 گردید و زوجه دیگر که بسیار خوش صورت و جوان بود برشته از دواج درآور و چندی

نگذشت که بوی نیم همان شربت چنان در عهد سلطنت مری رقیب خویش بدین چگونگی
 بدو چسبید نوع تقصیر پاکسازی در این جا جس کرده بعد سرش را از بدن جدا نمود
 وقتی که مری از دارالملک و نیاروی بعالم بقا نهاد سلاطین بعد و دیگر این چهار اعمار
 دولتی سرانندند حالاجیه خانه و مخزن جواهرات دولتی است در وسط عمارت
 اطاعتی است تقریباً در تمام جواهرات و آلات سلطنت را میان دو قفسه
 آهنی چیده اند بعد از فوت چارلس اول اشیاء و جواهرات قدیمه بعضی مکشور و برخی
 مسروق شدند و زمان تاج گذاری چارلس دوم زرگری مأمور شد آنچه جواهر
 لازم است برای دیسم وی فراهم بیاورد و جواهراتی که حال موجودند مشتمل است
 بر چند تاج و چند عمود و بشقابهای طلا و مطلقاً که هنگام تاج گذاری در سینه می بینند
 نشانهای متعدد طلا و مرقع و سینه و غیره زیاد دیده شد تاج علیا حضرت
 ملکه معظمه داشته شود که از نیمه بالاتر جای داده بودند و درش محل ارعوت است
 و جواهرات زیاد روی آن نشاندند اندیکت یا قوت درشتی که اطرافش مفتاد و پنج
 الماس بر لیان بود و دیده شد بیک صلیبی نشاندند اندیکت یا قوت بواسطه درشتی
 اشتهار زیاد دار میگویند مال او او را دست که معروف بود بسیار شاه در سال
 ۱۳۶۰ که اسپانول محاصره شد پطریاد شاه کاستیل بوی ارزانی داشت و مجاری
 اجین گرفت سال ۱۴۱۵ همین یا قوت بکلاه خود و سینه پنجم نصب بود خلاصه او
 اقسام جواهرات دیده شد منجم ظریف بود شبیه بجماب بال کشوده سرش
 بگردن چسبیده و سنجکام تاج گذاری سلاطین موافق رسمی که دارند میان آن

روغن ریخته سلاطین را روغن مالی می کنند قاشق طلای مرصعی دیده شد که با آن
 روغن از ظرف مذکور بیرون می آورند قریب دو اوزه نمک دان طلای
 مرصع بود اینها نیز هشتکام جلوس سلاطین در دست خوانی که آرزو کرده می شود
 گذارده می شوند شبیه کوه نور را همان طور که از هند آورده بودند قبل از ترشیدن
 و بر لبان کردن از بلور ریخته پشت آینه نهاده اند کردن بند و نشان زانو بند که
 روی آن مرثسم است هولی سواکی مالی پانس یعنی بد بانگسی وارد بیاید که بد خیال
 میکند و نشانهای دیگر و دال زیاد دیده شد پس از تماشای بسیار از این جاییرون
 آمده رفتم بجهت خانه این حجره مثل است به اسلحه ییغی یونانی و نمونه آلات حرب
 شرقین مخصوصا مال بندیان و ادوات قدیمی نادر خوش ساخت با اسم مارنج
 هر یک بتربیب در قفسه های متعدد و چیده اندکست و انهای فولادی بر اسبهای
 مصنوعی بسیار درشت پوشانده بتربیب چیده اند بعضی شان پوست اسب
 حقیقی بود که با کاه پر کرده بودند نشان بزرگتر از بقا بهای معمولی است یک نوع
 زره و کلاه خود دیده شد از ریشه اشجار بافته بودند و آلات حرب اشخاصی که
 این نوع لباس می پوشیدند منحصرا بود به فی و استخوان ماهی و تیری که نوکش سنگ
 بتیزی بود شمشیر و توب و تفنگ قدیم و جدید خنجر و کاروهای خراسان و کرستان
 شمشیرهای بسیار بزرگ که هر یک دو برابر شمشیر حالیه بود زیاد دیده شد از این طلا
 رفتم با طاقی که منزل لدی جن گری بود یکت چرخه بهست صحن عمارت داشت از
 میان همین بنجره دیده شوهرش را از مجلس بیرون آورده بدار کشیدند و جسد را

در عزای گذارده بردند و کلیای سنت پطرس و پطریا را در آنجا
 بشوهرش ملحق کردند حال بهمان مقتل را مشجر کرده و معجز آینه‌ای اطرافش ساخته اند در
 همین موضع سال ۱۵۳۶ و ابعاشش نظار مشاییری سر شدند اول ملکه آن
 زن بهزی ششم دویم مارکار است زن سر پچار دپل سیم ملکه کافر بن زن پنجم بهزی
 هشتم چهارم جن زن جورج ملین پنجم لیدی جن گری دختر بهزی و یون سفلیک ششم بیزیت
 و ورا ریل ایکس و جنب این مقتل راهی است تنگ و تاریک میرو و عجیبی که
 مال اغره و امرا بود مجوسین هر یک زمان قید روی سنگهایی که در کف و دیوار
 محبس است چیزها کنده اند که خالی از پند و نصیحت نیست یکی از آنها را که ولیام رام
 کنده بود خواندم ترجمه آن اینست در خانه ماتم و عزای توقف کردن به از ویست
 نمودن در خانه عشرت و ضیافت است دل عاقل همیشه منزل ماتم است
 چندی مقید شدن بهتر است از همواره خلیع الغدار بودن برای هر چیزی و قیمت
 سعین روزی باید تولد شد و ساعتی باید بدزد و دخت روزمات بهتر از روز حیات
 هر چیزی آشتی دارد انجام هر شیی از آغاز آن بهتر است در میان سکنت و
 بذلت صبور و شکور باش همچنانکه پول مفتاح ابواب مقفل است عص نیر کلید
 اشکالات است زمان اقبال خوش سلوکی کن و تبرس از ایام ادا بفرستی ۲۲
 اپریل ۱۵۵۹ خلاصه از دیدن این محبس و خواندن بعضی خطوط و بیاد آوردن کشتار
 و قتالی که در این موضع شده بقدری بدغم ترعش شد که ضعف روی و امحبس
 دیگر بود زیر زمین مانند برای طبقه کناران و قاتلین و غیره بقدری تاریک است

و بدبو بود که بقلل راست نمی آید دیوارهای بسیار کلفتی داشت حال انبار تفنگ است
در عرض گیر و میستوانند بهشتا و هزار تفنگ بیرون بیاورند بجهت خراب کردن کی
از دیوارهای این مجلس هزار باره علمه و مدحت از زمان لازم است و افعا عجیب جای
محکمی است از آهن استحکامش بیشتر است پس از تاسف و تماشای بسیار منزل آمدیم

شبهه دوازدهم

طرف عصر رفتم بصومعه و متنیست کلیسائی است بسیار قدیم و بزرگ هر قطعه آن در زمان
سلطانی ساخته شده آغاز بنای این کلیسا در سال ۱۸۰۰ بمحکم زرت سلطان بکس شد
اهل دینارک بنای اول را خراب کردند بعد اودوار و ملقب به کنفیسر در سال ۱۸۰۵
و یکری بنا کردند و کور است این اول کلیسائی بود که بطرح رومی در برتان ساخته شد
مقبوره ادوار در همین صومعه است پس از وفات وی اولاد و احفادش
در بنا و زینت این کلیسا جلدی طبع نمودند هنری تیم در سال ۱۸۲۲ بنای باشکوه
ساخت چندی نگذشت که آتش گرفت ادوار و اول تعمیرش نمود در عهد سلطنت
ادوار دوم و ادوار دسیم وسعت داده شد هنری پنجم در سمت مشرق بنای بالیزه
ساخته تمام کلیسا بنام وی شد از زمان باز لانا امروز تمام سلاطین انگلستان در
این صومعه تاج بر سر نهادند و از بنامی که روی یک سنگی که شش سال قبل
ساخته شده می نشینند و در سمت تاج گذاری عمل می آید و بیم و جواهراتی که در زمان تاج
گذاری استعمال میشوند در توراف لندن که شش سال قبل گذشت جایی داده اند
سوابق ایام این جالبجا و ما وای مقصرین بودی کف کلیسا تماماً حجر متلون و منقش است

مقابر اکثر سلاطین و تائیل اغلب مشاییر در این جا است بعضی حجابها و منبت
 کارها و معمارها دیده شده که در این عصر کمتری توان مثل سبها ساخت تمام ستونها و
 چهار گوشه و پنجه است مرمر است پشت کلیسا جانی است تقریباً دویست سال قبل از منبت
 لادن بوده در وسط ستون سنگی دارد مثل تنه درخت سقف آن مثل شاخه های درخت است
 اگر بتون شست بزند صدای مس میان تنی از آن خارج میشود خیلی خوب درست کرده
 قریب یک ساعت و نیم طول کشید تا تمام تائیل و مقابر دیده شد بعد برگشته منزل
 آدم شب بواسطه خستگی چهارشنبه سیر و هم از منزل بیرون رفتم
 امروز رفتم دیدن موزه که موسوم است به بندی این موزه محمولیت بر صنایع و کارها
 هندی و جواهرات و اسباب سلطان برمه آلات حرب قدیم و جدید پارچه های
 زربفت شاههای کشمیر ظروف چینی قالیه های ایران زنا دیده شد صورت شیر
 از چدن دیده شد که یک نفر انگلیس را زیر پنجه خود پایمال میکرد گفت ندانم نوع آلت
 موسیقی است که بدستور لعل اوزنک زیب سلطان هندوستان درست کرد
 در حضور وی بنواختند شیر منظر یک شخص هندی است که انگلیس را زیر چنگ خود
 مضحک میکند در یک تنه قرآن بزرگ خطی دیده شد که تقریباً پانصد لیره انگلیس قیمت
 داشت مدیر موزه گفت این را بیت و پنج لیره خریده ام اما هر ورق آن بیت پنج
 لیره می ارزد بعضی تنگه ها دیده شد از هند آورده و برخی را شبیه به تنگه ها و حقا
 های هند برای نمودن مردم درین جا ساخته اند در حقیقت محض بصیرت ملت است
 مبلغ کزانی خرج کرده اند آنکه اثاث اهلیت هندی را ندیده اند بیک نظر خیر بائی را

می مید که حتی بعضی از خود هندیان هم ندیده اند پس از تماشای منزل آمده باقی روز شب
 کافی السابق پنجشنبه چهارم کذر انیم
 امروز در منزل ماندیم تازه روی غذا و شب بعضی از دوستان مدعو بودند آمدند
 شام صرف شد پس از غذا خواتین موعوده قدری پیانوزده همه را خطوط کردند تا نصف
 شب ساز و صحبت کردم بود بعد ایشان رفته من هم بخوابگاه خویش شتافتم
 جمعه پانزدهم

امروز چارم توجه هندوستان است قدری از روز مشغول نوشتن خطوط لاسم
 شدم طرف عصر بیرون رفته قدری پیاده گردش کردم اغلب روز با هوا آبر
 و خاکت بعضی ایام که آفتاب می تابید هوا گرم میشود ولی زیر سایه اشجار نسیم خوش و
 خرمی میاید قریب یک ساعت راه رفته منزل معاودت شد

شنبه شانزدهم
 امروز رفتم تماشای موزه که موسوم است به پیش موزیم این موزه منقسم بدو جزو است
 یکی مثل است به تایل و حجارهای مرغوب و دیگری محتوی است بر سکه ها و
 نشانیهای قدیم عالم در مرتبه تختانی کتابخانه ای است بسیار بزرگ شامل انواع قسام
 کتب خطی و با سمه عدد کتب با سمه یک میان و چهار هزار جلد است و عدد کتب
 خطی بیش از پنجاه هزار جلد مشتمل هزار و پانصد جلد آن نسخه شرقی است از قبل از
 و فارسی و ترکی و هندی کتاب شاهنامه مضمون و کتاب یوسف زلیخا و بیلی جون
 و حافظ همه در تیب و خوشخط در یک قفسه جدا دیده شد انجی بسیار بسیار خوب

بودند و جنب کتابخانه اطاقی بود و منوم به اطاق قرائت سقف بسیار بزرگی داشت
 مستحق آنجا گفت این سقف فقط یکپا از سقف کلیسای سنت پطرس که در رم است
 کوتاه تر است و این اطاق خواندن ششاد و جلد کتابت هر مطلبی که مردم بخواهند
 بفهمند یا سواد مقاله را بر دارند از جازنی حاصل کرده این جامی آیت هر چه بخواهند
 میخوانند یا از روی آن می نویسند چهار صد سندی در اطراف سقف آوده اند بر آن
 نشستن مردم واقعا اگر کسی بخواهد علم و صنعت را در ملکی رواج دهد باید این نوع بنا باشد
 اهل ملات را تشویق کند هر ششم کتابی که در عالم با سینه شده یا نوشته شده در این کتابخانه
 موجود است از روی فهرستی که ترتیب نام کتابها را نوشته اند بر کتابخانه که بخواهند
 پیدا می کنند بفاصله دو هفته دقیقه خلاصه قدری اینجا نوشته بعد سندی آدم
 یکشنبه بفرستیم ششم شنبه بفرستیم

الی یکشنبه بیت چهارم ز کام و سرفه و کاهی تب بقدری شدید بود که هیچ نشوایم
 از منزل بیرون بروم در این بین اتفاقی که قابل مذاکره باشد رخ ننمود امر و نیز یکی از
 ایام سالکت و صامت است تا عصر کسی دیده نمیشود اکثر اهل شهر از زن و مرد خورد و در
 بیانات حول و خوش میر و ند معدودی که در شهر میمانند صبح کلیسا رفته نزد یکایک
 مراجعت کرده در خانه میمانند عدد قلیلی طرف عصر برای گردش و مید پارک و جاک
 دیگر بیرون میروند و نهم منزل نشسته وقت خود را بخواندن کتب و صحبت با همرا
 گذرانند امده شد امر و زبکی رفع کمال شد فادرجرت هستم
 دوشنبه بیت و پنجم

امروز عصر منزل میرترک من و تمام مهربان همان بستم هم را منزل صرف
 کرده راه افتادیم خانه شان خارج لندن در محله و میبلدن واقع است اما
 البیت و خانه و باغچه همه از وی سلیقه و پاکیزه است صاحب اولاد زیاد
 است شش دختر و دو پسر دارند یعنی سه دختر و یک پسر از زن اول که همه بزرگ
 و با تربیت اند و در شان چند سال وفات کرده دارند و سه دختر و یک پسر از
 زن حالیه که بسیار عقیقه و نجیب است شب بعد از شام قدری ساز زدند بسیار خوش
 گذشت بعد از شام خواستم مرحبت کنم میرترک مانع شده خواهش کرد و سه
 برای تنیس به او در منزل ایشان با هم چون خود و عیالش مردمان مهربان و همان
 دوستی هستند خواهش ویرا قبول کرده سه شنبه و چهارشنبه مثل روز دوشنبه
 در کمال خوشی و فرحی گذشت عصر چهارشنبه رفته از جانب وزارت خانه بهند
 رسید که فردا که پنجشنبه است سه ساعت بعد از ظهر بروم اسیرن بزیارت علیا
 حضرت ملکه معظمه یا دوشاه کلستان و قیصر هندوستان دامت ملکه
 لهذا شب بعد از شام چند حافظ کرده رفتم منزل

پنجشنبه محبت و ششم

صبح پس از صرف چای راه افتادم با کالسکه گنج چهار ساعت طول کشید هوا
 بسیار سرد بود در ساعت معهود بمارت دولتی رسیدم غذا حاضر بود پس از غذا
 اذن شرفیابی حاصل شد در کمال ادب و استحضار پیش رفته رسم آداب و تکریم
 بجا آوردم بعد علیا حضرت ملکه معظمه دامت شوه با دست مبارک کردن

وسینه خانه زاد دولت خواه خود را با حایل آبی و نشان نبیت کا نذراف ایندیان اسپر
 مزین فرمودند این بنده هم سر مبارکات و افتخاریه کنسبد و وار رسانیده دست مبارک
 علیا حضرت معظم لمارا بوسیده اجازت حاصل نمودم شب را جمعی از امرای و افرجه
 بودند خیلی خوش گذشت بعد از شام قدری پای نو و موزیک زدند از نصف شب
 گذشته بود که مجلس برهم خورد با همه خدا حافظی کرده با طاق خواب رفته خوابیدیم
 جمعه شبیت و نهم شهر ذیقعد

امروز در منزل ماندم برای نوشتن خطوط هندوستان تازه که قابل باشد
 اتفاق **شنبه** **س** **ام** **نیفتاد**
 امروز فتم بهاشای موزه که موسوم است به کنسینگتن موزیم در این موزه نمونه اکثر اشیای
 عالیه قدیمه را ساخته برای بصیرت خلق جاداده اند به انضمام تمام اسباب و آلات
 و ظروف چین و جاپان و غیره نمونه ستون ترا جان را که در زم است بهمان
 بزرگی ترکیب از کچ ریخته اند با صورت اصلی ابد اتفاقا دست ندارد جای دیگر نمونه
 شمعان کشته دیده که از برج ساخته مطلقا کرده بودند چنان مثبت کاری ریز و مناسب
 با ترکیب کرده بودند که معلوم میشود از زیر دست استاد در آمده جانی مسجد مسلمانان
 و جانی گشت یهودیان و منزل اعراب عینی و حجازی و اما مراده و غیره بود اگر کسی
 بدقت این موزه را به بنید مثل مثبت که اغلب انبیه مشهور عالم و کارهای قدیم چین
 و جاپان و ژنارد و زینهای هند و ایران را بیک نظر دیده است علاوه بر اینکه
 چشم از دیدن اشیاء مخلوط میشود بر بصیرت شخص هم می افتد از زار و زور

وکل دوزی که در این موزه دیده شد تا نا کار قدیم است از قراریکه مدیر موزه می گفت در این
زمان کوشش زیاد کرده اند مثل اینها کار بخت ندارد عهده بر نیامده اند و باقی ایام
هند و ایران در زمار دوزی وکل دوزی و قالی و شال بافی برتری بر تمام ممالک روی
زمین داشتند اگر چه کنون هم کارهای خوب می کنند اما مثل کارهای قدیم قوم دو دوام
نندارد

یکشنبه غره شهر ذیحجه الحرام

امروز صبح هوا پر از غلظت و تا ساعت یازده جنبی خفه و گرم بود و بعد کم روشن شد
چون امروز هم روز تعطیل انگلیسها است و منم کسل بودم تا عصر از منزل بیرون رفتم
طرف مغرب قدری سوار کالسکه شده اطراف پید پارک گردش کردم بعد مرعیت
منوده تا نزدیک شام صحبت مشغول شده بعد از شام قدری نشسته خوانیدم

دوشنبه دوم

امروز بیشتر کسیر لاند که سابقا هم حیدرآباد آمده بود دیدن آمد و در یک عمل بسیار زیست
و ما هر است و آن منیت که اگر دو نفر اشارت یا کنایات یا بطور نجوا شنی را نشان کنند
یا بیکدیگر بگویند و چشم خود را بسته دست اشاره کنند را به پیشانی خود حساب می انداخت
استقیم میر و پهلوی همان شنی که منظور بوده و آن دست دیگر اشاره کننده را میگرد
روی آن خیلی کار مشکلی است یکی از همراهان سنجاقی را میان جیبه که در اطاق دیگر بود
گذاشته بدیگری آهسته گفت بعد کسیر لاند دست ویرا به پیشانی نهاده بخواب مستقیم
سر جیبه ان را باز نموده و شش را روی سنجاق بخت و از این قبیل کارها زیاد نمود و بعد
از رفتن مشارالیه با طاق مخصوص خود رفته بخواندن کتاب و امور دیگر روز را سپایان

شبهه ششم

نماز که قابل مذاکره باشد رخ نمود و طرف عصر عالم برهم خورد و کسالت زیاده است
و ادب و انتم از منزل چهار شبهه چهارم سبزدن بر وقت
الی شبهه پنجم کسالت مزاج یابی بود هیچ نتوانست از سنبل بیرون بروم و کل
شکل بیل که چند سال قبل باب سفیر کبر و ولت بنیه انگلیس مقیم حیدرآباد بودند بان
و بچاش و وساعت از ظهر گذشته برای صرف چاشت مدعو بودند و در وقت
نزد کور با حالت کسالت حاضر شدم ایشان آمدند بعد از غذا صحبت زیاد و در میان
آنها دختر جوانی دارند فراموش بسیار خوب حرف میزند چهار سال در یکی از مدارس
مارسل تحصیل کرده زبان منتهی خوب میداند خیلی خوب تربیت یافته اجازه صحبت
زیاد ایشان فرستاد منم براحتگاه خود رفته با سورا لازمه پرداختم

یکشنبه ششم

امروز تیرگی اندام است که اهل لندن اجنبی باز و برچی بگر و شش در باغات
خارج شهر روز خود را شام می کنند دو سه روز است هوا قشیر کرده و در
تخت شده گاه گاهی هم باران می آید صبح غلیظی در هوا بود تا یک ساعت
بنظر مانده هوا تا یک ساعت و نعلت و خفه بود بعد کم کم روشن شد

دوشنبه ششم

طرف غربی لندن ایالتی است موسوم به ویرت و در وقت بلی آن قشیر می آید
معروف به ویرتیر قشیر قشیر مذکور چشمه آب گرم است از آن چشمه جوی می کشند

آب کرم به حمامهای متعدد که در حمامخانه ساخته اند مسیرند بپایان و ناخوشان از
اطراف و کناف باین قصبه آمده سی چهل روز در یکی از حمامخانهها توقف می کنند و هر روز
با آب کرم بدن شوی و نمایند رفع مرضشان هر چه باشد میشود بسیار اشخاص مثل و لکنت
و نرله داران آب مزبور شفا یافته اند چون ^{بسم} اکثر از ضعف معده و غلبه بلغم شاکلی
بودم انسب دانستم چندی به قصبه مذکور رفته با آب کرم بدن شوی کنم شاید رفع درو شود
لذا طرف عصر بموقوف کالسه که بخار رفته سوار شده راه افتادم همراهان همه بودند
سه ساعت و نیم راه بود شب بمنزل رسیدم چون جستیه بودم زود خوابیدم بمنزل در
حمامخانه است موسوم به زیان مثل و متعلق به پیشتر است که سابقاً مذکور شد

سی و هشتم

امروز عید سعید اضحی کی از اعیان و مشرکه است صبح بعد از شست و شوی بدن موافق
معمول مسلمانان چند کوسفند قربانی آورده و پیچ نمودند بعد علی الرسم هندوستان چای
ادای نمودند و مبارکباد و تهنیت گفتند منم با همه عید مبارکی کرده با صحبت ایشان
روز را شام کردم امروز بعد از شست و شوی بدن در آب کرم در دستخوابی که چند
سال قبل در بایچه پیدا شده بود و اطباء چند دفعه معالجه کردند و باز عود نمود کی رفع شد

چهارشنبه یازدهم

امروز صبح باز بخام آب کرم رفتم و سه مرتبه رفتم دیدم درد پا استیام یافت بعد از چند
روز بظلی رفع درو شد فهمیدم که این آب کرم خالی از خاصیت نیست چند نفر از طبای
حاذق آب را تجزیه کرده و اوامی نافع مخرج به این آب یافته اند جز و بیشتر نکست

و شوره خلاصه تا روز شنبه هفدهم از منزل سیر و نرفتم تازه که قابل تکار باشد

روی روز شنبه هفدهم نداد

بعد از نماز رفته به دورتر انواع اقسام چینی های خوب و مرغوب در کارخانه جات اینجا ساخته میشود اول رفته به چینی سازخانه بسیار کارخانه بزرگی است ظروف چینی ابتدا مثل ظروف کلی خام است کینت جا میرد یکجا قالب می کنند یکجا لعاب می نهند و یکجا رنگ آمیزی می کنند خیلی تماشا داشت قیثان بهم بسیار مناسب بعد رفته به کلیسا زیرا که دم البانی این جا آمده در این کلیسا میخواند امروز بهترین خواننده های فرنگستان است قریب چهار هزار نفر جمعیت از زن و مرد بزرگ و کوچک از صبح و شریف حضور داشتند و متجا و زار سید فقر خوانده و نوازنده بودند کاهنیها همه با هم میخواندند و کاهنیها دم البانی به تنهایی میخواندند اما صوت دم البانی در آن و غرائی را بری میکرد با او تمام این سید فقر و اقبا بسیار خوب میخواند صدایش مثل زنگ در کلیسا می پیچید چهار ساعت از ظهر که شنبه مجلس برهم خورد و منضم منزل

معاودت روز چهارشنبه هجدهم کردم

امروز نماز را همان پیشرویت شریف پر منکام ستم ساعت موافقه با کاهنیها بخارج مخصوص راه افتادم سحران همه بودند بیت و پنج دقیقه راه بود بعد از ظهر رسیدم به پیشین نماز در محافل که جنب پیشین است صرف شد جناب شریطان مور لوجا کم پر منکام نیز مدعو بودند بعد از معرفی با ایشان و صرف نماز بواسطه مشغله که داشتند شریف بردند صحبتی از پیشین و غیرتیک با ایشان است

نذا و این شهر دارای کارخانجات متعدد است برای ساختن آلات فلزی از
 قبیل تفنگ و طپانچه و سر قلم و سوزن و سنجاق و مداد و مقبول و لوله های برنجی
 و غیره بعد از بنا را اول رفتم بتاشای کارخانه تفنگ سازی قریب هزار نفر عیال کار
 میکردند بجز تفنگ از یک و سنگاه علیحدگی بیرون می آید مثل ایک و سنگاه
 فقط لوله میریزند و دیگری سوراخ می کنند بجای خانه دارینیا سید کجا پرداخت
 می کنند از آنجا جای دیگر برده رنگ می کنند و سنگاه و کیک چاق و دیگر
 بنامک و در دیگری قذاق می سازند و قس علی تدا بسیار قابل تماشا بود و قس
 خرم بیرون بیایم کبابی آورده نام خود را در آن نوشتم همراهان منند اسم خود را
 درج کردند و روزی دویست قبضه تفنگ از این کارخانه بیرون می آید بیست و
 چهار قبضه تفنگ هم من خریده بیرون آمدم از آنجا رفتم بکارخانه برنج سازی اوایل
 مقولهای باریک و کلفت چرخهای برنجی بچ و مهره و لوله های برنجی و مس و غیره
 همه در کمال سهولت و پاکیزگی از زیر چرخهای بجا بیرون می آیند از آنجا رفتم بکارخانه
 سر قلم سازی تمام عجایب دخترهای جوان بودند محدودی مرد در پائین مستطیل صحن
 بجا بودند کار آنها مختصر این است که کتفه های آهن نازک به عجایب برسانند
 قریب دویست منگنه بود و در هر منگنه یک دخته یا دست کاری کرده در منگنه
 اول شکل سر قلم با مسطح و پهن بریده میشد در منگنه دیگر اسم کارخانه با مالک آن
 جای دیگر مقعر میشد و جای دیگر قطع میرفت در کمال چالاک و زرنگی خسته تماشای
 پس از تماشا بیرون آمدم در کارخانه که زن مفره بود و چند قلم بطور یادگار

تعارف کردیم منت قبول کردم از این جا باز رفتم همان خانه چای صرفه کرده بظلمت رفتم
 و رستم که شب را بیدارم تا شاخه بعد از ورود به رستم رفتم به همان خانه موسوم به ستاره
 مثل تغییر لباس داده رفتم تا شاخه پرده های خوب نشان دادند دریا و تپه و کشتی و موج
 و طوفان و بار و زون ملاحان و صدای آب دریا که بمال میخورد چنان خوب و پاکیزه
 بود که فی الحقیقه مثل این بود که همه طبعی اندک مصنوعی تا نصف شب طول کشید
 بعد منزل آدم چشمتبه نوز و بهم سوپه خوردم و نوشیدیم
 امروز در شهر و رسته وقت که بعد از ظهر باز رفتم کلیسا به استماع صوت دم البانی ایستادم
 روز آخر است که میخواهند فردا خوابد رفت سه روز است این جا است زنی است شمره
 و کوتاه قد بهترین آوازه خوانان فرنگت محبوب میشود تمام ممالک فرنگت و نیکی دنیا کثر
 مشارالیه را دعوت می کنند بلا حرف آهنگی که از حجرش بیرون می آید روح را قوی
 علیحد می بخشد قابل شنیدن است علی ای حال پس از اتمام مجلس رفتم همان خانه چای خورده
 بطرف در تبر حرکت کردم در راه جنبی سرد بود هوای این جا خنک تر است از لندن
 امشب را در خانه میسر آورد همان شمع هر چند زیاد حشمت بود ولی بلا حلقه دوستی
 که با مغزی الیه داشتم نخواستم رد دعوت کنم با این حال به محض ورود بورتیر شیر یغییر
 لباس داده راه افتادیم همراهان نینماد خوب بودند هفت میل مسافت داشتند
 از یک ساعت در راه بودیم هوا هم سرد بود خلاصه ساعت نه رسیدیم خانه و با عمو و
 البیت بسیار با سلیقه دارند شام مفصلی صرف شد بعد از شام صبا با میز می خورد
 قدری پیانوز و نذخیلی خوش گذشت سه دختر دارند و چهار پسر دو دختر و یک پسر

که بر خفته و بنده ساله بنظر آمدند بسیار با کمال بار آمده اند و هم ساز و ورقص خوب میدهند
و هم دست خیاطی بسیار قابل دارند و هم صاحب دوسته زمانند قاشی هم خوب
تعلیم یافته اند تا دو ساعت از نصف شب که نشست مجلس طول کشید یعنی چندین ساعت
ساز قدری صحبت و قدری بازی بیلار و مشغول شدیم خدا حافظ کرد و منزل آمدیم
روز جمعه بیستم شهر ذیحجه الحرام

بر حسب معمول امروز بنوشتن خطوط و جواب کاغذجات هند روز را گذراندم
تا زه رخ نمود از بعد از ظهر هوا ابر شد بنا کرد و باریدن

شنبه بیست و یکم و شنبه بیست و دوم
بواسطه باران و رطوبت هوا از سنبل بیرون زفتم بخواندن و صحبت این دو روز را گذراندم
و شنبه بیست و سوم

دو ساعت بنظر مانده برای تماشای کار خانجات دیگر باز رفتم بر یکجا که یک ساعت
راه بود و همان همه بودند اول فتمیم بکار خانه سخاق ساز می فریب صد و بیست و شش
کوچک بود و همه با چرخ بخار در حرکت بودند و پهلوی هر دستکاهی یک حلقه منقول الطول
سی چرخ می گداشته بودند و منقول از میان سوراخی داخل دستکاه میشد و نور
یک جلیش کوچکی بر منقول خورده بدورش میگردید این چنین آمد دیگر قطعش میکرد و هر دقیقه
از هر دستکاهی قریب دویست سخاق بیرون می آید و بنقد و کثیره لازم بود و سخاق بار
از این جا عمل کرده بکار خانه دیگر برد آنجا دختران متعدد همه را مرتب بکار غدهای طویل
نصب کرده در قوطی با جای میدادند نه اینکه سخاق را یکت یکت بکار غده فرو کنند

وزع نژادی

بلکه توسط دست کا می که با چرخ بنجای چرخید کنفر با یک آله مثل پل دریا و دان مانند می بر سخت
 دیگری با آله بهمان ترکیب پیش می کشید کاغذ خالی زیر دست سکا میرفت از طرف دیگر پر از
 بنجای میرونی می آمدند تا شاد داشت از آنجا میرونی آمده رفتم بکارخانه زرگری بنجای بنجای
 طلا و نقره و برنج و فولاد و اسباب و دیگر زرگری می سازند و خزان خور و سال در این کارخانه
 زیاد بود و اکثر زرگری های ریز و بسیار نازک از زیر دست اینها میرونی می آید و خانه های
 ریز را در کمال مهارت و تدرستی آلات دیگر جوش میدادند یا دم میدادند و قوه برقیه از
 چراغ میرونی می آید و با دست کار میکردند و کنفر و و کار میکرد و دیگر لازم نبود و یکی دم میداد دیگر
 کار بکند حتی خوب و جلد کار می کنند از آنجا میرونی آمده رفتم بکارخانه که جمیع آلات کوچک است
 از قبیل چرخ و مهره و منج و حلقه و چرخ های برنجی و آهنی کوچک و قلاب و سنگ و غیره
 می سازند در تمام این کارخانه آلات و اسباب از زیر چرخ بنجای میرونی می آید
 خیلی کم احتیاج بود استنادان دارند از این جا میرونی آمده رفتم به مکانی برای صرف
 غذا و حاضر بود صرف شد یک ساعت بعد از نهار باز سوار کالسکه شده رفتم بکارخانه آلات
 و دیگر اول رفتم بکارخانه بلور سازی و منفرغ و برنج ریزی و در این کارخانه چهل چراغ و شمعدان
 و دیوار کوب و کلدان و ظروف طلا و نقره و برنجی و مس و منقش و قوطی های سیکا
 و اسباب چای خوری و کار و و چکال و سپینی و غیره می سازند تمام آلات فلزی را در
 کمال سهولت با نمک می سازند مثلاً یک سخته آهن سطح زیر نمک می گذارند متعمر میشود و دیگری
 منقش میکند بعد در جوش می ریزند منقش میکرد و در این کارخانه بلور هم می سازند بعضی ساده اند
 و برخی را تیرا شدند در تراشیدن بلور استناد می لازم است چرخ شیشه چرخ الماس و ش

بموضع بخار میخورد و بلور ترشش بر زمین که میخواهد بلور را بچسبند گذارد و در کشتن بسیار
قریب دو ساعت صبح اکس تراش در کار بود و قدری سیلاب بلور و فقره از این
کار خانه خنجره رفیقیم بخارخانه آهنگری در این جا کشته های آهن سطح درست می کنند برای
پشت یا همان بخاری و ناودان و دودکش و غیره اولاً یک کده آهن بی شکل و بی
از کوره بیرون آورده میگذارند روی یک سنگندان بزرگ که یکسایه بزرگ متصل
بلند میشود و میخورد روی آهن فقط یکفر عمیق لازم است آهن را با کار از این روی آن رو بجهت
بنا شکل مربع مستطیل شود بعد آن را زیر سنگنه دیگر میگذارند مستطیل ترشش میکنند همین طو
از این سنگنه سنگنه دیگر میگذارند تا باز کی کاغذ کفشی شود یعنی آن قطعه آهن خنجر می شود
و در دوازده سخته آهن سطح کی روی دیگری میگذارند با کار از یک کده جدا گونا کرده می
کند صندوق بزرگ چدن روی بهم می چسبند با ضد خروار آهن در صندوق پاکو
میکنند آتوق صندوق را تا بهیست و چوب ساعت در کوره گد میگذارند طرز
کوره این سخته های آهن سخت را مثل بوم نرم می کنند که بهر شمی بخار دهند تا کنند بعد
سجائی که حوضهای بزرگ متعدد است آب میدهند از آنجا بجای دیگر برده شجر
می کنند بعد بعضی را بحال خود مستطیل میگذارند و برخی را مثل ناودان کوه در سخته
می کنند خیلی تا شش داشت آن صندوق آهن و زین را در دفتر عمده با حالت
بیرون آورده بجای دیگر حمل میکنند اگر چه در صبح بخار بودی می خنجر در نرم می کنند
آنرا از جای خود حرکت بدهند از آنجا بیرون آورده رستم به سطح روزنامه وضع
با سخته جدید با قدیم لغاوست کلی دارد اولاً یک سخته سفوای برای راجحونی که بخار

قالب می کنند بعد از آن روی منگنه گذارده قلع که اخسته روی آن میریزند قالب قلعی
 درست میشود بعد این قالب قلعی را زیر منگنه دیگری گذارند پشت منگنه یک طومار
 کاغذی است بطول هزار و پانصد ذراع از نقطه دیگر منگنه مرکب به قالب قلعی میرسد
 و متصل لوله باز شده زیر منگنه می آید و فوری چاپ میشود و میریزد و روی زمین ساعتی جای
 ده هزار نسخه چاپ میشود و در هر روز نامه میگفت برای شب شش تا ده هزار نسخه طبع میگفت
 برای نقدش ساعت وقت نمنا لازم است ازین جا که چاپ میشد کثیر عمده میگفت
 و منگنه دیگر انجا همه تامل میشد و جای دیگر بهر بخت جهت آدمی طرح لازم نیست خبر نگار
 هر چه چاپ شود از دستگاری به دستگاه دیگری برود و واقع این دار الطبع بیشتر از همه جا
 تا شاد داشت همانجا چنانی نزدیک است به این جا است همین طور پیاده رفتم منزل شب
 رفتم تماشاخانه قصه ورقی بود که حکایتش معروفست پرده های خوب نشان دادند
 و خمرهای خوشگل میان بازیکران بود تا ساعت دوازده شب طول کشید بعد
 منزل رجعت کرده سه شب به بیت چهارم سوپه خوردم و خوابیدم
 امروز رفتم تماشای موزه اشیاء قدیمه از قبیل صنی آلات و آجرهای شکسته کاشی و
 ساده و اسلحه مختلفه و تماشیل جدیدی و سنگی و کچی خیلی دیده شد صورتهای آبی و رنگی
 کار نقاشان قدیم و جدید نیز زیاد دیده شد آنجا بیرون آمده رفتم به کارهای علمی
 تصویرخانه تصاویر پرده های آبی و روغنی ساده و رنگین اکثر کار راستما و آن این عصر
 که همه قابل و خوب بودند زیاد دیده شد صورت علیا حضرت ملکه معظمه را سوار کشیدند
 بودند قیامش را پرسیدم دوازده هزار لیره کلیمسی میخاستند خیلی خوب کشیده بودند

این بود که مجتمعت است خلاصه چند پرده خرید و بیرون آمدن چون جانی که نزد یکت قابل
 باشد و یکروز بود تا شام از منزل بیرون رفتم شب رفتم به کنسرت یعنی مجلس رقص و سنا
 و آواز زن بلند بالاسی خسته بسیار خوب خواند تا نصف شب طول کشید بعد از
 اتمام منزل چهارشنبه عیبت و پنجشنبه آمده خوبیدم
 در روز آذرمان جاکن عالم و لور با مپتن رفته بمبستر رک نوشته خواش کرده بود
 امر و همرا را با ایشان صرف کرده بعد از نماز بعضی کارخانجات قابل را به پیغم
 لند این ساعت بظهر مانده سوار کالسکه بخار شده راه افتادیم و از دوی میل مسافت
 داشت طرفین راه تا بهر قدر چشم کاری کرد کارخانه دیده میشد تلال خاکستر چون
 تپه های مسلسل در عرض راه دیده شد که همه را از کوره ها بیرون آورده روی بهم پشته
 کرده بودند جنش غنیت که روی زمین را دینیز سبز و گیاه زیاد روئیده بودند
 آتش منقل از دود کس های کارخانجات بالامیرفت از دود مثل این بود که تمام این
 امتداد در اشتهال است اصل سرچشمه دولت و ثروت انگلیس منوط و مربوط به
 همین کارخانجات است زیرا که معادن ذغال سنگ و آهن همه قریب و جنب یکدیگر
 در این امتداد زیاد است بی قیمت هر دو دولت مذکور را بکارخانجات مختلفه برده
 آلات و ادوات مختلف تمام ممالک روی زمین میفرستند از چرخ بخار و اینجین گرفته
 تا سنجاق و سوزن از این کارخانجات بیرون میآید خلاصه ظهر وارد استامبول
 شدیم حاکم شهر رئیس مجلس را با سه کالسکه بوقف کالسکه بخار فرستاده بودند پس او
 شده اول رفتم بدار الحکومه حاکم نشان حکومتی زده بودند با هم دست داده تعارف

کردیم ایشان جبرای خودشان را معرفی کردند منم همراهان خود را شناساندم
 بعد از قدری صحبت و شستن سر و صورت سدرنار فریتم سارخوبی حرف شد سار را در بالا
 خانه چیده بودند پائین بالا خانه قریب دو هزار نفر از زن و مرد غنی و فقیر کسیر و غیر
 جمع شده آنگاه ما هورا می کشیدند و از آمدن من باین شهر اظهار شادمانی و فرحت
 نمودند بعد از سار با حاکم جلوه بالا خانه رفته حاکم مرا با ایشان معرفی نمودند من بطن مختصر
 کرده گفتم ای برادران و دوستان از دیدار شما نه فقط خرم و خوشنودم بلکه از
 اظهار محبتی که نسبت بمن نمودید کمال افتخار و مباهات برای من حاصل شد چند روز
 قبل که به ورسیر فرستم شخصی روستائی به محض اینکه مرا دید گفت اگر حکومتان سار
 دست بدست هم بدهند کدام دولت یا ملتی زمره این را خواهد داشت پنجه در
 پنجه میبکنند منم باروستانی مذکور متفق الرای و متحد القول هستم انشاء الله اتفاق
 و اتحاد ما دائم و برقرار و پایدار خواهد بود آنها در جواب لفظی به آواز بلند کرده بشی
 برتینیت و رود من و اظهار یکپارگی و داد و بعد پائین آمده حاکم و من در یکت در شکر
 و باقی همراهان در کاخهای متعدد و عقب سر آمده فریتم اول بکارخانه آشپزی این
 کارخانه تقریباً مثل همان بود که در پیر شگام دیده شد اما خیلی مفصل تر و چرخهای این جا
 بزرگتر و عدد و دستگاهها بیشتر است آهن که داخته را از کوره با بیرون آورده مثل
 آب در قالبها میرنجیستند تمام عملیات کفش و چکمه با آهین و آهستند زمین کارخانه
 نیز از آهن بود از بر کوشه و کنار آهن بای که داخته بود که از یکت کوره بکوره دیگر میاز
 یکت منگنه میکنند و یکبر برده میشد مثل جنم کارخانه کرم بود خیلی تماشا داشت

از آنجا بیرون آمده رفتم به کاری نصاب و پرده های بسیار را در دیوار بالضب کرده
بودند و زمین کاری نیز سوزده هم هست که خالی از تماشا نیست بعد بیرون آمده رفتم
به مثل چای خورده توقفگاه راه آهن شتافتم حاکم شهر نیز محبت نموده پستاسیون
همراهی کردند ساعت شش که قریب مغرب بود کالسکه راه افتاد با حاکم و دیگران
خدا حافظ کرده رفتم شب چون خسته بودم بعد از صرف شام زود خوابیدم
روز پنجشنبه طبیعت و ششم شهر و کج

امروز هوا بسیار مرطوب بود باران هم گاه گاهی می بارید بعضی از مسافرتی که چندی
بود در همان خانه برای رفع امراض خود منسدل کرده بودند و دستنخالی خلوت شدند
از منزل بیرون رفتم چون چای بطرف هندوستان میروم و انب و انهم کار را از
پیش برداشته امروز نوشجانی را که باید نوشت بنویسم زیرا که فردا خیال دارم
بلندن مراجعت کنم و عصرم وقت پیدا نشود تا عصر مشغول تحریر بعضی خطوط لازم شدم
تا زه که قابل تذکار جمیع طبیعت و هفتم باشد روی نداد
صبح زود از خواب برخاسته لباس پوشیده رفتم به موقف کالسکه بخارج از
دو سه دقیقه مکث سوار شده بطرف لندن روانه شدم کسوفور که در حقیقت
تحصیل گاه اطفال خارجه و داخله و صاحب چندین مدارس و معلم خانه است
سرا راه بود چای را در استاسیون آنجا صرف کردم یکماعت بطهران مانده وارو
شهر لندن شدیم زمین بهید پارک قبل از رفتن به دروایت و چ خشک و بی طراوت
بود بواسطه چند روز باران مثل مورد سبز و خرم شده بود و دو ساعت از ظهر گذشته

پرفیور کسمویر و غیره آمده با ایشان نماز صرف شد بعد از غذا صحبتی تفریق نشد
در میان آمد تا عصر آنجا بودند بعد خدا حافظ کرده رفتند منم با طاق تحریر رفته
بقیه نوشته جانی که بایست هندوستان بفرستم تمام کردم

روز شنبه شب و ششم

امروز صبح در هوا غلیظ بود کم کم بقدری تاریک شد که در اطراف و راه رو با
چراغ روشن کردن از طرفی بوی کازهار خنثی بدبو و خفه کرده بود می گویند
بعضی اوقات بشدت تاریک می شود که در کوچه و برزن چراغها را روشن می کنند
تا طر تاریک نباشد یک شنبه شب و پنجم بتدریج روشن شد
از منزل بیرون نمانده هم که قابل تحریر باشد اتفاق نیفتاد
دو شنبه سی ام

تجاشای باغ نباتات رفتم بسیار جای با صفائی است اما از بار و اشجار ویراکه
باز رحمت زیاد از اطراف و اکناف عالم جمع کرده در کلدانها و گرم خانهای این جا
گشته اند همه در صحاری و جبال هندوستان و ایران خود میروند بعضی از نباتات
که با وجود رحمت ممکن نیست در این آب و هوا برویند چیده خشک کرده پشت
آینه با چیده اند نباتاتی دیده شد شبیه به شب پره و بلخ و میگو و هم جانورهای
کوچک که شباهت تام به نباتات داشتند در شیشه های متحد و جای داده اند
با اسم آن و نام ملکی که در آنجا پیدا میشود بعد از گردش رفتم به شهر لندن اگر چه در آن
و برنج و یارونی در میان نیست لیکن حاکم این جا جاد است و کالین خوب پاکیزه

دارد ولی بعضی کوچه که عرض است اگر از یک طرف کوچه کالسه و داخل شود از طرف
مقابل بهم یکی دیگر بیاورد یکی از عقب لابد باید عقب عقب بروند تا از کوچه خارج شوند
چشمه تجار معتبر و بانگها و ادارات همه همه در خود شهر لندن است

روز شنبه غره ششم محرم الحرام

شیعیان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام را لازم است
در این ایام غزالباس نام پوشیده نوحه ولایه نمایند برای مظلومی که جان و مال و خیال
در راه شیعیان خویش داد و هزار سال گذشت از حکایت مجنون بنوز مرم
صحرانشین سه پوشنده اگر چه نوعی که مقصود من و همراهان بود بواسطه اقامت در لندن
و عدم سبب نتوانستیم غذا و اوری نمائیم لیکن تا روز دهم که روز قتل است نشستن در
سزل و ترک آمد و رفت و مهمانی و ضیافت قناعت کردیم

روز پنجشنبه یازدهم

چون زمان حرکت از لندن نزدیکی بعضی اشخاصی را که لازم بود باز دید کردیم شب
رفتم به تماشای خانه موسوم به پرینس تماشای بسیار خوبی در آوردم قصه دختری بود که از
پدرارش زیاده و بدور رسیده بود چون صغیره بود و مال و کجایت نفر تا جری بودی سپرده بودند
که پس از قد بلوغ بوی ارزانی دارد و طمع بیودی بواسطه کثرت مال بکثرت آمده بود
و دیگری آنرا بدو رسانده بودند اتفاقا دختر را شخصی پیدا کرده بعد از آنکه کج بلوغ
رسید از تفصیل خویش آگاهی یافته بعد ناجی خود در آمده مال خویش را از بیودی کمیش
ادعا نموده تا دینار آخر را گرفت بسیار تماشای داشت پرده های بسیار اعلان نشان می داد

بخصوص پروه که صورت دریا و جبار است و آسمان و ماه و ستاره بود خیلی مجسمه
بودند نصف شب طول کشید بعد نزل آمده خوابیدم

روز جمعه دوازدهم

امروز به نوشتجات لازمه مشغول شدم شب جمعی همان بودند عبارت از خبری
برای آخرین وداع خواستیم دوستان محرم و محبان بدم در یکجا جمع شده باشیم
بمجلسه کاپیتان کلارک و زوجه اش کاپیتان سوتر لاند و زوجه اش سیرک و زوجه
و غیره بودند مجلس خیلی طول کشید و بجز الله هم خوش گذشت از نصف شب گذشته
بود مدعویین رفتند منم نزل رفته خوابیدم امروز عصر سیرزا محمد علی خان منشی سفارت
دولت علیه ایران از جانب جناب جلالتاب سیرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر
کبیر دولت بهتیه ایران بکیت جلد کاستمان و دوسه جلد کتب دیگر که بحروف
مقطعه مخترعه خودشان بطبع رسیده بود بطور یادگار تعارف آورده بودند منم بک
دول قبول کرده اظهار استنمان نمودم این قسم خط برای آموختن مبتدیان اسهل و
انست از خطوط معموله موجه اشاء الله و ارج کفی خواهد یافت

روز شنبه سیزدهم

صبح دل دروغی دست داد فرستادم طبیبی حاضر کردند خیلی قابل بود بکیت خبری
دوا دفع شد اما سینه در دوسه فرقه که از یکما قبل عارض شده بود هنوز بانی هست انواع
واقسام صفوف و جبوب و ادویه خورده ام هنوز رفع نشده امیدوارم بواسطه تغییر آب هوا
رفع شود تا زو که قابل مذاکره باشد اتفاق نیفتاده و اکثر صابون جی مؤلف روزنامه آنجلسه

برای نهار معبودند آدم بسیار خوبی هستند بسیار و بنا بر حسب چندین زبان حرف میزنند
 منجمله انگلیسی و فرانسه و جرمنی و ترکی و عربی بعد از غذا قدری با ایشان صحبت شد
 بعد با طاق خود رفته یک شنبه چهار دهم با مور لازم میبرد ختم
 صبح از خواب برفوخته صبح نموده بعد لباس پوشیده و متعدد حرکت شدیم و نیکو
 نیم به نهار مانده سوار شده و راندم به سمت توفلگاه کالسه که بخار میروم و به کبوتر یا نیم ساعت
 راه بود و جویع بندیان متوقف شدند که برای تحصیل آمده بود و در سر پیش حاضر بودند
 با همه وداع کرده راه افتادیم طرفین راه همه جا بنر و غم بود از شهرهای چتر
 و جام که مخزن آلات نظامی است و کانتربری که بواسطه کلیسای متینش معروفست
 که ششم میگویند کانتربری اول شهری است که آنجیل حضرت عیسی علی نبیا و علیه السلام
 برای خلق و عطا کرده مذہب عیسوی را رواج دادند کیامت از نظر گذشته رسیدیم
 به بندر و در کشتی حاضر بود شسته راه افتادیم بواسطه قلت عرض دریا اغلب
 چهارات در معرض خطرند و کاهن شدنی توارامه بگیرد که مسافرین کشتی یکدیگر را نمی
 آینه و چنین وقت کشتی خالی از خطر نیست مگر به سهیل یا تپه خورده خور و شو و اما
 آنقدر امر و از سعادت بخت هم هوار روشن بود و هم دریا صاف و بی انقلاب
 اگر چه است که کشتی ششم قدری متوج داشت اما بعد خیلی آرام شد و دو ساعت
 نیم از نظر گذشته وارد بندر کاله شدیم این بندر متعلق است بدولت فرانسه اینجا
 یکدفعه زنگت و لباس و وضع و لسان و رفتار و کردار تغییر کرد و عالمی شد جداگانه
 همانا خوب بود غذا صرف شد بعد از نیم ساعت کالسه بخار حرکت کرد و طرفین راه

تمام پراز حاصل بود بعضی از غلات شور سبز بود و برخی را در و کرده بودند از این بندر
 ناپاریس کمتر جانی دیده شد که سر سبز و شاداب نباشد معلوم میشود این قطعه زمین بسیار
 حاصل خیز است اگر چه اغلب خاک فرانسه همین طور است اما بواسطه کثرت آب در این
 امتداد کشت و فرغ زیاده و شیو ساعت شش شب رسیدیم پاریس کوچه و بزرگ دکان
 و بازار از کثرت الکتریسیته و گاز نالی روز روشن بود و همراهم همه بودند با ششای ستر
 فرون که روز چشنبه متصل خواهد شد میتران همراهی کرد تا این جا بجا مستقیم خستیم پستل
 گشتیم پستل بزم میاری بهترین همانا نای پاریس است تمام نیمکت و سندی از فخر و پرده
 همه پارچه های ابریشمی نفیس غذای خوبی صرف شد چون خسته بودم و گذشته از آن بواسطه
 روز کیشنبه تمام تماشا خانها نبود و یک ساعت بعد از شام خوابیدم

دوشنبه یازدهم

پس از صرف نهار رفتم به تماشای دورنمایی که در وسط شهر پاریس است دورنمای شهر
 اسلامبول بود بسیار پاکیزه و خوب کشیده اند با صورت اصلی شهر اسلامبول ابدان الله و
 مزار و آب بنور چنان موج میرزد که کوئی فی الواقع آب است جای پرده بود منظر شهر
 پاریس در حقیقت که شکی نیست که در دشت کلوله بدیواری خورده خراب کرده بود
 و اطراف آن را دود احاطه کرده بعینه مثل این بود که همان آن کلوله خورده زنی بچه خود را
 بغل گرفته فرامیکرد و بکفیر کالسکه چی متحیرانه نگاه می کرد بسایر آهش که کلوله خورده و
 خون سیر نخیت همان بخاری که از خون کرم برنجیز پیدا بود پس از تماشا و خطا بسیار رفتم
 بخایان و جنگلی که مونسوم است بر بوا و بولن آبشار خوش نمائی آنجا است مقابل آبشار

فوه خانه با صفائی است چای صرف شد و ضحیکه چای شد دیدم جمعیست
 کثیری در کاسکه ای متعدد می آیند معلوم شد شرفیات عروسی یکی از اهل شهر است
 عروس و داماد با مهمانان متعدد برای گردش آمده اند چون رسم است هر کسی
 تعارفی بعرس میدهد هر چند من معرفی نداشتم لیکن محض خوشنود می ایشان ویت
 دیگران انگشتری برای عروس فرستادم بعد عروس و داماد آمده اظهار تشکر نمودند با
 آنها تعارف رسمی بعمل آمده بطرف شهر راه افتادم شب را منزل نشام خوردم بعد
 از غذا رفتم تا شاخه گرانند بر اگر چه از زبان فرانسه با اطلاع نبودم اما تشکر کرده با
 و بانی و رقص مندی و بت خانه و غیره چنان خوش نما و پاکیزه بود که بشیخ و بیان
 نمی آید احوی بهترین تماشائی بود که در ممالک دیگر دیده بودم رقص و ساز و آواز تا
 ساعت دوازده شب طول کشید بعد منزل آمده خوابیدم

روز شنبه شانزدهم

امروز از جانب کنت برتوی که پارسال هندوستان آمده بود شخصی آمده استحضات
 حاصل نماید که چه وقت از پاریس حرکت میکنم گفت روز شنبه او کنت مغزی البیه که
 سیلاق رفته بود تکرار کرد ایشان سینه محبت نموده طرف عصر بدین من
 آمدند شب با مغزی البیه و برادرشان بسیر بروم بسیار مردمان شریف و بکلی هستند
 می گفتند ماه آتیه برای شکار به هندوستان میرود تا ز که قابل باشد روی نهاد
 روز چهارشنبه هفدهم

امروز عالم برهم خورده نتوانستم هیچ از منزلت بیرون بروم تمام شب کسل بودم یعنی

همان سینه در دستنوزائی است بکلی رفع نشده سرفه بقدری است که شبها نینوا بچشم

روز چشمنه هجدهم

بعد از ظهر عالم بهتر شد چون حالا غیره فضل است اکثر یاری به سیاق است رفته اند چند
هوا خشک است بنوعی که گاهی بخاری روشن میکردم اما هنوز برای مر حبت کردن
آنها بشهر زود است سه چهار هفته دیگر مر حبت می کنند افسوس است که من قشنگ
و باید زود به هندوستان بر گردم بچنبال قبل که بفکر نکستان آدم تمام اما کنی را که قبل
کاشا بود از قبیل مقبره ناپلیون قول و موزه و باغ وحش و غیره همه را بدقت
دیده ام همزمان را کفتم بروند کاشا کنند خود در منزل ماندم امروز میسر فرو ن
لندن بیرون آمدم روز جمعه نوزدهم بود شب رسید
بعد از نماز سوار کالسکه شده قدری در شهر و جول و خوش گردش کردم غلبه های
شهر بخصوص در هر چهار راه چین و باغ و حوض فواره دار است شهر پائین از حیث
جمعیت و وسعت از شهر لندن خیلی است تر است اما از بابت نظافت و عمارت
و خوبی منظر و تعداد چراغهای کار و برقیه بهترین شهرها محسوب میشود شبها اکثر
قنادیل کار و الکتریک چون روز روشن است تمام قهوه خانها و اکثر کافینا طلوع
فجر بازند اغلب فرانسوی برای خرج کردن در قهوه خانها و میخانه و ضعیف است
دست و دلشان باز است من حیث المجموع مردمان عیاش خوش گذرانی هستند
پس اگر دشمنی مفضل به همان خانه معاودت شد ساعت شش و نیم شام خورد
سوار شده رفتم بطرف استامینون کالسکه بخار حاضر بود سوار شده راه افتادیم

شب را استراحت خواستیم هو اما ریکت بود چیزی دیده نشد

روز ششم بیستم

تا ظهر در خاک فرانسه میرانیم طرفین راه سبز و خرم بود نیم ساعت از ظهر گذشته دخل
تلی شدیم که اهل غارهای مصنوعی عالم است تجاوز از نیم ساعت طول کشید تا
از سوراخ کوه گذشته در او اخر سوراخ منافذ متعدد برای کسب روشنائی بقیه
کرده اند از میان آب قلل جمال پوشیده از برف یکی بعد دیگری دیده میشد مثل نوری
بود که کاههای در ظلمت پیدا شود عالم حبلی غریبی داشت از قرار نقول یک نفر
مهندس فرانسوی از طرف خاک فرانسه و یک نفر ایتالی از سمت ایتالیا بنا کردند به
شکافتن و سوراخ کردن وقتی که هر دو مهندس مبرک کوه رسیدند نوک شش دانگ ریکت
و جبب با یکدیگر اختلاف داشت چون سوراخ شد هر دو دست یکدیگر داده مبارک
گفتند معلوم میشود هر دوی ایشان مهندس بسیار قابل و ماهری بودند دو ساعت
نیم از ظهر گذشته وارد شهر تورین شدیم این جا کالسکه بخار چهار ساعت و نیم توقف
می کنند اجزای مرکب احوال و احوال مسافرت را می بینند که هر کدام مرکب داوئی است
حق خاک بکیر زمین چون خسته و کسل بودم در کالسکه خوابیدم همراهان فرستند بجا
شهر می گفتند اگر چه کوچک است اما نسبت بکجایی که دارد شک و پاکیزه است
جلو تمام دکا کین ایوانهای مسقف است که هم از آفتاب و هم از باران محفوظ می ماند
در اکثر جاهای شهر تاشیل چدنی و سنگی مال سلاطین و بهادران معروفست بعضی عمارت
خوش منظر نیکو دیده شد تمام دیوار کستونها از شک مرمر بود روی در و دیوار اکثر

عمارات مجتبه های مردم دیده شد بسیار خوب تجارتی کرده بودند جمعیت شهر سیصد نفر است بعضی کوچه یا برای کاری کم عرض است شوارع عریض نیستند زیاد دارد که دو سه کالسکه از پهلوی یکدیگر می توانند عبور و مرور کنند ساعت شش غذا در میان خانه که نه استمائیون است صرف شد یک ساعت بعد کالسکه نشسته راه افتادیم چون شب بود چیزی دیده نشد از سوراخهای زیادی و پلهای متعدد گذشتیم ساعت یازده در آن کشیدم این قطار کالسکه خیلی تکان داشت درست خوابم نبود

روز یکشنبه شب و یکم

صبح که از خواب بخواستم دیدم دست چپ دریای آوریاتیک است معلوم شد سه چهار ساعت است از کناران می گذریم دست راست اکثر باغستان و تاکستان بود خانه های دهاتی زیاد در این است داد دیده شد بسیار است و بد نما گویا اهل اینجا چندان استطاعت نداشته باشند استمائیون کوچک و بی سقف بودند هزار ماکولی پیدا شد یک استمائیونی که بالنسبه بزرگتر از همه بود رسیدیم قدری مرغ بخته و گوشت پیدا شد گرفته آوردند در کالسکه خواهی نخواهی صرف شد شب نیز چندان غذای ماکولی پیدا نشد ساعت ده شب رسیدیم به بریندیزی که خاک ایتالی است این جا شراب و انگور مشهوری دارد از کالسکه بخار پیاده شده سوار کالسکه ای شده رفتم به اسکله کشتی پنج ذری ساعلی لنگر انداخته بود معلوم می شود ساحل بسیار عمیقی دارد که کشتی باین نزدیکی می ایستد جمعی کثیر در کشتی بودند برخی بمبصری به بندرستان میروند صد و شصت و سه نفر مرد و زن در اول درجه مسافرند شام

حاضر بود چون در راه فی الجمله شام غیر کولی صرف شده بود این جا به شور و میوه
قناعت کردم بواسطه آمد و شد مسافران تا چهار ساعت از نصف شب گذشته
نشد بخوابم یک ساعت به سحر مانده کشتی لشکر کشیده راه افتاد

روز دوشنبه شب و دویم

صبح از خواب بیدار شده دیدم هوا صاف و دریا آرام است اما قدری کرم بعد از
شست و شوی بدن بالایی عرشه رفته بخواندن کتاب و صحبت با همراهان روز را
شام روز سه شنبه شب و سیم کردم

امروز نیز باید وقت را در کشتی گذراندا البتة در چنین جایی که بجز آب و مسافران چیزی
دیگر دیده نمیشود چیزی هم که قابل مذکره و تحریر باشد نیست قریب مغرب از نزدیکی
جزیره کا ندیا که متعلق به یونان است گذشتیم سه چهار یا پل از جزیره در کشتی پرواز نمود
هر چند این جزیره تا مثل کوهستان است ولی از دور بسوزشاداب بنظر می آمد در
وسط جزیره معلوم شد چیزی مشعل است سبیش معلوم نشد احتمال دارد از شاداب و کشتی
آتش افروخته باشند یا ممکن است سبب دیگر داشته باشد علی ای حال امروز هم
چون دیروز بسر و ست هوار و بکرمیت دیروز از غروب آفتاب هوا بقدری
کرم و خفه شد که کولی جلوه تابستان است شب را از شدت گرما نشد در حجره بخوابم
کفتم رخت خواب به عرشه کشی بردم یک ساعت از نصف شب گذشته که کم باد
خنکی وزیده خواب غلبه کرد و خوابیدم همراهان اکثرشان در حجرات خوابیده بودند
از کرما خیلی کله کردند علاوه بر کرما از طلوع فجر ملس زیادی پیدا شده بابا دیشد

روز چهارشنبه بیت چهارم

امروز از دیروز کمتر است ممکن است بالای عرشه رفت و نه می‌تواند در حجره ماند عرق
متصل از بدن جاری است بخصوص هنگام غذا که از عرق جنس شدم اصح من بشقوق
آن دیدم که در حجره رفته بگویم با دزن بکشند همین طور کردم فی الحکله تغییر در منج
پیدا شد والا اگر مازدکایت بود هلاک شوم خلاصه سر دار و زری است که باید
به اسکندریه برسیم اگر چه میدانم آنجا هم گرم است ولی چاره نیست باید سفر ایش
بر داین کشتی موسوم است به صورت ساعتی دوازده میل طی میکنند و تا اول از چهار
ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی ظهر هشتاد و پنج میل حرکت کرد تا ظهر روز دوم
دو بیت و هشتاد و پنج میل تا ظهر روز سیم دو بیت و هشتاد و هشت میل این چند
روز که در کشتی بودیم نه باد شرطه وزید که بسیرعت کشتی بفرایند و نه باد مخالفی دیدم
که از سرعت آن بجا به بنان می‌زدانی که معین شده است رفت کامیاب گشته
مدعی بر این بود که ساعتی سیزده میل می‌باید ولی ساعتی دویست بلکه کمتر بیشتر رفت غذا
که در این کشتی دادند بخوش مری همان غذائی است که در چهار پیشاور دادند بعضی
از مسافرین زمره میگردند که پیشیخت از زنگ و چاکبختند ولی حق بدستند
زیرا که عدد پیشیختشان معدود و عدد مسافرین متعدد بودی البته بیش از این نمیتوان
از این هاستر صد بود زیرا که یک شخص واحد ممکن نیست در یک آن خدمت مثبت و
پنج یاسی نفر را بکند مگر بتدریج و به نوبه با الحکله امروز را چون روز قبل بسر بردم
روز پنبه بیت پنجم

یکساعت و نیم ظهر مانده بخنگلی رسیدیم کالسه بخار حاضر بود بعد از نیم ساعت نشسته
 بطرف سویس را ندیم طرفین راه تا مسافت زیاد می بجز کرد و غبار و سیلابان شوره
 زار چیز دیگر دیده نشدیم بطور سیر رفتیم دو ساعت از ظهر گذشته از روی و بیل
 عبور شد آبش بسیار گل آلود و در کمال طغیان بودی سه ساعت از ظهر رفته وارد زاکا
 زکیت که یکی از منازل سراسر راهت شده نما خوبی صرف شد بعد از هفت ساعه از
 سوار کالسه شده را ندیم در بعضی جاها کت یک سبزه و حاصل بنظر می آمد و دو ساعه
 نیم از مغرب گذشته وارد سویس شدیم قایق دودی حاضر بود حجیت کشی نیز که همه به
 ولایات مختلف هندوستان میرفتند بودند در قایق نشسته را ندیم بطرف کشتی میروم
 به ویکتوریا که در دو مایل لنگر انداخته بود از شدت عظمت و بزرگی از دور چون
 قصبه منوری بنظر می آمد این کشتی بزرگترین جاز پیا نو و کمپانی است و اول فوجیه است
 که بطرف هندوستان میرود تمام اطراف را هر و با و بالا و پائین کل آب را چراغ
 برقیه روشن میشود سفره خانه تا از چوب شمشاد و منبت است اطراف سی کار کشی
 اطراف بقره اطراف تحریر اطراف رحمت اطراف ساز و آواز کر خوانه و غیره هر کدام
 دو دو در کمال نظافت و آراستگی است فی الحقیقه عمارت است لوکانه شگفتی است
 طویش ۴۸۳ عرض ۵۲ و عمق ۱۵ است با است قوت هفت هزار سب
 دارد و ساعتی بعد میل مسافت طی می کند علیجات کشتی از کاپیتان گرفته تا
 انداز دویست و شصت و نه نفرند چندی قبل که از اسکندران حرکت کرد داخل
 نصد نفر مسافر برای انگلستان و ایالات دیگر فرستاد بود با اینکه یکساعت از

نصف شب گذشت راه افتاد و دریا مثل کف دست صاف و صبح باد و طوفانی نبود
که از سرعت آن بجا به خط چتر که باعث کسالت مسافری نشد و ای حار بجزا حرم بود و

جمعه شب بیست و هشتم

امروز هم هوای مثل دیروز گرم است تا ظهر ۵۵ میل مسافت طی شد

شنبه شب بیست و نهم

و شب هوا بشدنی گرم شد که مافوق آن تصور نبودی شب بالای عرشه خوابیدیم
تا امروز ظهر ۵۵ میل راه پیوده شد دو ساعت بظهر مانده چتر را دیده شد
که بطرف هندوستان میرفت این چهارده ساعت قبل از کشتی ما راه افتاد کشتی بان
رسیده و گذشت مثل باد صحرایست ابتدا حرکتی محسوس نشد مثل این بود که در خانه مکانی

یکشنبه شب بیست و دهم

امروز نیز بخار آب و کشتی چیز دیگر دیده نشد تا ظهر ۵۴ میل راه پیودیم

دوشنبه شب بیست و یکم

سه ساعت و نیم از ظهر گذشت و در لنگرگاه عدن شدیم کشتی لنگر انداخت
بعضی از مسافری که در فتنه شهر را تماشا کنند منقول است و دریا چه مصنوعی در
این شهر است یکی بالایی دیگر کشتی مارچ بناشان معلوم احدی نیست از قریبه میگویند
متجاوز از هزار سال می بایست تا ریج بنای چتر باشد زیرا که شبیه به بناهای
آن زمان است چون همین این جا پیاده شدیم میل نکردیم دوباره بخنجی بروم
زیرا که علاوه بر حرارت هوا که مانع رفتن بود چندان آبی هم شهر عدن ندارد که قایق

زیست و تماشای باشد امر و اتفاق عجیبی شنیدم مددکار میخانه کشتی بواسطه کثرت محتاج
و قلت مدخل از ابواب جمعی خود باقی دار شده از ادای آن عاجز بود یکی از توله های نکل
مرا که با او زیاده مانوس گشته بود در آغوش گرفته خود را برت کرد نوی دریا صاحب
عیال و اطفال بود مسافرین کشتی و من مبلغی توجیه نموده بتوسط کاپیتان کشتی موصوم بر
کاپیتان جورج فردریت کیت که سی و شش سال است در خدمت این کمپانی است
و شخصی است بسیار ماهر و عمل ملاحی برای باز ماندگان دی فرستادیم از دیر روز ظهر تا
نصف پهنه آرام و زبید و بچاه و چارمیل مسافت پیوده شد بواسطه تلاطم دریا و
شدت باد از سرعت ممانده کشتی قدری کاسته شد

روز سه شنبه سی ام

دیشب چون یالی گذشته گرم نبود چونکه داخل اقیانوس بند شده ایم هوا خنک است
و باد پر زور می آید تا امروز ظهر کلیتا ۴۵ میل راه طی شد باد مخالف مانع سرعت
کشتی بود نتوانست بآن تندی که مقصود بود بروند و نزدیک غروب آفتاب ماههای
متعد در یک قطار از آب بیرون جسته بقاصدیکت یاد و ذرع باز در آب غوطه خور
یکی بعد دیگری همه مفید لقمه مصقل از دور برق میزدند خیلی تماشای داشت

روز چهارشنبه غره شهر صفر المصفر

دیشب هوا خیلی خنک و دریا بسیار صاف و آرام بود تا امروز ظهر رسید و شام و
چارمیل راه طی شد مسافرین جازا مشب مجلس نصی فراهم آورده بودند تمام خوابین
اسبه لطیف پوشیده آرایش زیاد بخوابسته بودند و ساعت مجلس طالع شب خیلی خوش گذشت

شده و تمام بهمان خانه گشت و بهترین که سوابق ایام عدالتخانه بود تازه یکی بهتر و بزرگتر
 و پاکیزه تر ساخته اند این جا را همانخانه کردند علی ای حال بعضی از بهرامان و نوکران
 که مدتی بود آنخانه و عیال دور افتاده بودند اجازت حاصل نموده بچیدرآباد رفتند
 بجای تخت دیگران از چیدرآباد آمدند بمحض یک هفته از آنجا قامت نموده بعد سپردم
 حیدرآباد انشاء الله تعالی هوا بسیار گرم و خفه است کمی چند روز قبل خشک بود ولی هر
 وقت که من بی آنم (یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه و چهارشنبه) هوا را گرم یافته
 بنوشتن خطوط و مطالعه کتب و آمد و شد با دوستان و صحبت با بهرامان و گردش
 کنار دریا روز چهارشنبه
 شب منزل جوج علی قاضی عدالتخانه بمینی دعوت بود خیلی خوش گذشت تا نصف
 شب آنجا بودم بعد جمعه و بهم منزل معاودت شد
 شب سمرافراکت سوئیزین پس بمینی و سیر بمینی بنده منزل آمده شام با هم صرف
 نمودیم تازه که قابل شنبه یازدهم تخریب باشد روی نداشت
 مراسم قدری بریم خورد از منزل بیرون نرفتیم.

یکشنبه و یازدهم

نماز را منزل سمرافراکت سوئیزین بودم خانه بسیار غالی دارند از نو و طرف
 بشرف بدریا است اطراف خانه همه غلام کرد شست کف ایوانها مسروئت است
 بانسک مردم بسیار مصفا و شکست طرف عصر اظهار نمودند بر دیم دهنه زر و شستین
 را به پیشیم اگر چه من یکدفعه دیده بودم اما محض رفاقت با ایشان این دفعه نیز قیام و ملاقات

و حنمه بسیار جامی مرفوع با صفاتی است در حقیقت قابل منیت اینجا را عمارت دولتی
 بسازند در این مخطوطه که با غنی است خوشنویس برج است همه شبیه یکدیگر شرح کی از بنا
 مجمل برای اینکه آگهی بدست بیاید کفایت می کند و الا قریب سیصد پا محیط داخلی هر
 برج است و همه فرو شده باشند با ششم سنگهای عظیم بستی در زیر می کرده اند که ابد افطره است
 زمین فرو میرود و دور تا دور قطار جاها ساخته اند که هر یک معرفت بنامی بنا
 بندهب زردشتیان اعمال نیک و اقوال نیک و افکار نیک قطار اول
 مال ذکور و بیم مال اناث سیم مال اطفال است و قتی که جسد مرده را در یکی از حنمه
 های مذکور جا میدهند و را بجای برهنه می کنند سینه باین معنی که چون ابرهنه خلق
 شده ایم باید برهنه از دنیا برویم در وسط هر برج چاهی است صد و پنجاه پا کفش
 منفر و شش است از سنگ عظام مردگان را بعد از آنکه لاش خورها کوشش را میخورند
 میریزند و قتی که جسد آدم را در یکی از حنمه یا جای میدهند بفاصله یک یا دو ساعت
 لاش خورهای متعدد که در همین جا توطن گزیده اند تمام پوست و گوشت آن را کند و میخورند
 چند روز بعد استخوانها را در چاه وسط برج میریزند بواسطه هوا و باران بتدریج خاک
 میشوند تمام عظام اجساد ضعیع و شریف بزرگ و کوچک اناث و ذکور باید مخلوط
 شوند که استخوانها را اختصاصی فیما بین غنی و فقیر یا قبیله نژاد و کف چاه چهار طرف
 چهار طرف زده چهار چاه دیگر حفر کرده در همه شش و ذغال ریخته اند آب باران اول
 روی استخوانهای گرد شده ریخته از آنجا داخل لقیب میشود و تصفیه میشود و بعد زمین فرو
 میرود بنا بقصد زردشتیان این همه کارها برای آن است که زمین لموت نشود و منیت

که ابتدا تصفیه می کنند و میگویند چون مرده را در قبر میگذرانند چندین کرم و حشرات الارض
جمع شده آنها را بپنج و بنانی میخورند اینکه لاش خور ما را انتخاب کردیم از این بابست
که گوشت و عظام لازم نیست تا مدتی زیر زمین مانده متعفن شوند و زمین را هم ملوث نمایند
چون زردشتیان خاک و آب و آتش را از عناصر برتر که میدانستند محض اینکه غرض
مذکور ملوث نشوند چون مسلمانان دفن مینمایند و نه چون هندو میوزانند و نه چون یهودیان
در آب رود می اندازند حتی الامکان دهنه باشان را در قفل لالایوس حبال میبندند که
آب باران که از روی چاه و مردگان میگذرد بهسولت داخل زمین نشود من گفتم تمام این
زحمات و کارها برای این است که زمین ملوث نشود اما لاش خورها که گوشت مرده
میخورند فضلاشان بسیار متعفن تر و نجس تر از طیوری است که جنوب میخورند پس نجس
علاوه بر اینکه زمین را ملوث ترمی کنند نباتات را هم که از آنها آفاقا نبات نجس
می کنند زیرا که عادت آنها بر این جاری شده که روی اشجار بنشینند و دهنه از دادن
جواب و آوردن دلیل عاجز ماند و فی الحقیقه بهمن مقصودند از منظره و مکالمه
کنیم بر کس رالی دارد علاوه و نهی جداگانه خلاصه بعد از صحبتها و خنده های پائیز آفتاب

روز دوشنبه سیزدهم شهر صفر

یک ساعت و نیم از ظهر گذشته بود که کالسکه بخار موسوم به ویکتوریا استامبولیون که
بهترین و بزرگترین استامبولیون های عالم است رفیق سوار کالسکه شده بطرف پونیه
کردیم دو ساعت از شب گذشته وارد شدیم روز قبل آدم مخصوصی برای تدارک و گرفتن
خانه فرستادم بهم چیز حاضر بود بود و منسه لشت و شوکرده شام خوردیم چون

خسته بودم روز شنبه چهاردهم زود خوابیدم

الی جمعه در یونیه بودم روز جمعه دو ساعت از مغرب گذشت بطرف حیدرآباد فرخنده
بنیاد و کن راه افتاده شنبه عصر بسلامتی وارد شد و شکر خدای تبارک و تعالی

بجای آوردم

و السلام

کتاب مسافرت نامه شکیب جتاه جناب است طاب عظمت و جلال
انتساب صدر افزای عزت و جلال سند نشین عقل و کمال برانزده مسند
وزارت و فرزانده مصدر صدارت که برایش سرشته هنر و از تمامت
علم با خبر است بکالات ظاهری و باطنی مسلم چنانچه بعلوم حالات مثال
و اقران مقدم تا برسد عوارف احکام شست بنیاد زخارف اعمال
از میان برخاست چنین چمن کمال و جویبار اقبال مکر ملک بخواب با فلک
در آب بیند در فصاحت کلام و حصافت مقام و محامد اشفاق و علوب
و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی استنمان و مدارج کمال و معارج
جلال طریقه مواسست و شیوه مجالست و عقل و کیاست هوش و قدرت
کسی را با وی طاقت همسری و یاقوت برابری نیست باین طبعندی درت
و ارتفاع مترکب چنان با غنی و درویش و بیگانه و خویش سلوک و رفتار
نماید و آنان را بداد و دوش و ایثار و بخشش میخواند که توان گفت آنرا که چشم
امیدی است بروی باز باید و هر گرا دست تمنایست نبوی او دراز آید

اعنی اجل اکرم افخم نواب مختار الملک عماد السلطنه مد ظله العالی که فنون
 ادب را دارا و صنوف لطایف را بهار عالم آرا این کوهر عظیم از شرف
 بهمت انوارین در تمییز از حدیث طینت پوست که رشک چشمه حیوان و غیر
 خور فلکان است طراوت الفاظ و جلالت معانی نشان قوت رمانرا جل
 و جواهر عمان را منفعل دارد بناسد ذوالبحال و یمین اقبال سرکارشان این
 دولت خواه میرزا محمد ملک الکتاب بنویر طبع در آورده
 و ضمناً خود را مفتخر و امیدوار حضورش داشته
 امید که ظل عاظمش محدود باد در حره
 فی شهر رمضان المبارک ۱۲۵۵
 بجزا قلند کان میرزا
 مهدی میرزا
 نمد

११७

DATE DUE

११४

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

१८७१

